



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ندای فاطمیه

نگاهی به مظلومیت حضرت فاطمه (ع.ا.س)

این کتاب مظلومیت دختر پیامبر را بیان می‌کند و پیام عزاداری در ایام فاطمیه را شرح می‌دهد.

دکتر مهدی خدابخش آراسی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نداي فاطميه : نگاهي به مظلوميت حضرت فاطمه عليها السلام

نويسنده:

مهدي خداميان آراني

ناشر چاپي:

عطر عترت

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ندای فاطمیه : نگاهی به مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۲	۱
۲۲	۲
۳۲	۳
۴۱	۴
۵۰	۵
۵۹	۶
۷۰	۷
۷۸	۸
۸۹	۹
۹۵	۱۰
۹۸	۱۱
۱۰۶	۱۲
۱۱۱	پی نوشت ها
۱۳۵	منابع
۱۴۷	سوالات مسابقه کتاب خوانی
۱۵۵	درباره مرکز

ندای فاطمیه : نگاهی به مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور: ندای فاطمیه : نگاهی به مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام / مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر: نشر قم: عطر عترت ، 1395.

مشخصات ظاهری: [128] ص. ؛ 12/5×41/5 س م.

شابک: 40000 ریال : 978-600-243-170-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [117] - 125.

موضوع: فاطمه زهرا (س) ، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- داستان

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Fiction

رده بندی کنگره: BP27/2 /خ343 ن4 1395

رده بندی دیویی: 297/973

شماره کتابشناسی ملی: 4497017

ص: 1

اشاره

هر سال، ایام شهادت حضرت فاطمه علیها السلام که فرا می‌رسید می‌دیدید که شیعیان عزاداری فاطمیّه را باشکوه تر از سال قبل برگزار می‌کنند، اینجا بود که توبه فکر فرو می‌رفت، دوست داشتی بدانی که چه رمز و رازی در این عزاداری فاطمیّه است.

تو این سوال را از من پرسیدی و من برایت گفتم که فاطمیّه نقل یک حادثه تاریخی نیست، بلکه مسیر حرکت امروز ماست. «فاطمیّه»، اساس و جوهره مذهب ماست، اگر فاطمیّه را از ما بگیرند، مذهب ما کالبدی بی روح می‌شود که دیگر زنده نیست! سخن من این بود که همه باید با پیام فاطمیّه بیشتر آشنا شویم و برای دوستان خود درباره آن گفتگو کنیم، باید فکر کنیم چرا مسلمانان بعد از پیامبر، دچار آن انحراف بزرگ شدند؟ چرا آنان مظلومیّت خاندان پیامبر را

رقم زدند؟ چرا آنان دچار غفلت شدند؟ امروز جامعه ما در چه غفلتی است؟ چرا از یاد امام زمان علیه السلام غافل شده ایم؟ اینجا بود که از من خواستی تا قلم در دست بگیرم و کتابی بنویسم که به این سوالات به صورت مختصر، پاسخ بدهد و جوانان را با حقیقت بیشتر آشنا نماید.

من سخن تو را پذیرفتم، اکنون این کتاب مهمان دست های توست و من خدا را سپاس می گویم که توفیق این کار را به من عطا کرد.

مهدی خُدامیان آرانی

آبان 1395 هجری شمسی

ص: 6

باران به آرامی می بارد، در اتاق، نیمه باز است، بوی باران فضا را پر می کند، فاطمه علیها السلام به دیدار پدر آمده است و روی پدر را می بوسد، اشکش جاری می شود.

سر پدر در آغوش فاطمه علیها السلام است، گویا کوهی از غم ها در سینه فاطمه علیها السلام سنگینی می کند، زیرا او می داند به زودی پدر از دنیا خواهد رفت، او به آینده فکر می کند، به زمانی که فتنه ها در پی هم می رسد، او چگونه غم دوری پدر را تحمل خواهد کرد؟ بعد از پدر، دل او به علی علیه السلام منحوس است، علی علیه السلام مرد روزهای سخت است که هرگز او را تنها نمی گذارد، علی علیه السلام به چهره نگران فاطمه علیها السلام نگاه می کند و می فهمد که در دل او چه غوغایی است.

فاطمه علیها السلام به فکر فرو می رود، به یاد روزهایی می افتد که پیامبر به سوی

خانه اش می آمد، کنار در خانه می ایستاد و با صدای بلند بر او سلام می کرد و سپس وارد خانه می شد و پیشانی دخترش را می بوسید و می گفت: «فاطمه جانم! هر وقت دلم برای بهشت تنگ می شود، تو را می بوسم».⁽¹⁾ سال هاست که فاطمه علیهاالسلام به محبت پدر، انس پیدا کرده است، چه چیزی می تواند جای آن را پر کند؟ هر وقت که او نزد پدر می رفت، پدر به استقبالش می آمد و جلو پای او می ایستاد، کاش یک بار دیگر پدر از جا برمی خاست و دخترش را در آغوش می گرفت.

صدای اذان به گوش می رسد، این بلال است که اذان می گوید. علی علیه السلام وضو می گیرد و به مسجد می رود تا با مردم نماز بخواند، در این روزهایی که پیامبر بیمار است، علی علیه السلام برای نماز جماعت به مسجد می رود، مردم می دانند که علی علیه السلام مجانشین پیامبر است و برای همین شایستگی آن را دارد که جای پیامبر نماز بخواند.

لحظه به لحظه، حال پیامبر وخیم تر می شود، اثر سم در بدن او، بیشتر آشکار می شود، مدتی پیش، دشمنان غذایی مسموم به پیامبر دادند و از آن روز، او بیمار شده است. اکنون شب بیست و سوم ماه صفر است، فاطمه علیهاالسلام کنار بستر پدر نشسته است، او راضی به رضای خداست.

فاطمه علیهاالسلام، دختر خدیجه علیهاالسلام است، خدیجه اولین زنی بود که به پیامبر ایمان آورد، او همه ثروتش را در راه اسلام خرج کرد، او فداکاری را به اوج

ص: 8

1- . فأنا إذا اشتقت إلى الجنة سمعت ريحها من فاطمه: الطوائف في معرفة مذهب الطوائف ص 111، بحار الأنوار حج 37 ص 65، فأكلتها ليله أسرى فعلمت خديجة بفاطمه ، فكنت إذا اشتقت إلى رانحه الجنة شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج 3 ص 156، كنز العمال ج 12 ص 109، الدرّ المنثور ج 4 ص 153.

رساند و تا پای جان از پیامبر حمایت کرد و سرانجام در مکه از دنیا رفت.

در حال حاضر، عایشه همسر پیامبر است، او دختر ابوبکر است و امشب او فکری در سر دارد، او می فهمد بیماری پیامبر شدت یافته است، برای همین پیکی را به اردوگاه اسامه می فرستد.

عایشه می خواهد ماجرا را به پدرش خبر بدهد و هر طور هست پدرش را به شهر مدینه بازگرداند.

پیامبر می دانست که عده ای ریاست طلب برای تصرف حکومت و خلافت، نقشه هایی کشیده اند و می خواهند حق علی علیه السلام را غصب کنند، آنان همان منافقانی هستند که به طمع رسیدن به حکومت، به ظاهر مسلمان شده اند، ولی هرگز ایمان نیاورده اند، پیامبر می خواهد این افراد فرصت طلب از شهر مدینه دور باشند.

ابوبکر مدتی است بیرون از مدینه در اردوگاه اسامه است. چند ماه قبل خبر رسید که سپاه کشور «رُوم» قصد حمله به مدینه را دارد، پیامبر لشکر اسلام را فرا خواند و «اسامه» را به عنوان فرمانده سپاه اسلام مشخص کرد.

اسامه، جوانی شجاع بود، پیامبر به او فرمان داد تا اردوگاه خود را در خارج شهر برپا کند و از مسلمانان خواست تا به اردوگاه اسامه بپیوندند، البته گروهی از یاران باوفا مأموریت دارند تا در مدینه بمانند و علی علیه السلام را در اداره امور پایتخت اسلام یاری کنند.

بیک عایشه به اردوگاه اسامه می رسد و به ابوبکر می گوید: «امیدی به شفای محمد نیست، هر چه زودتر خودت را به مدینه برسان!». وقتی

ابوبکر

ص: 9

این پیام را می شنود همراه با دوستش عُمَر به سوی مدینه حرکت می کند. (1) به راستی چرا ابوبکر و عُمَر از دستور پیامبر سرپیچی می کنند؟ آنان چه نقشه ای در سر دارند؟ گذشت زمان، همه چیز را معلوم خواهد کرد.

شب از نیمه گذشته، فاطمه علیها السلام کنار بستر پدر نشسته است، پیامبر چشم خود را باز می کند و می گوید: «می خواهم به قبرستان بقیع بروم». علی علیه السلام به گروهی از مسلمانان خبر می دهد، آنان به پیامبر کمک می کنند و او را به سوی بقیع می برند، گویا مطلب مهمی روی داده است که پیامبر می خواهد این موقع شب به بقیع بروند.

لحظاتی می گذرد، وقتی پیامبر به بقیع می رسد چنین می گوید: «سلام بر شما که در این قبرها آرمیده اید»، سپس به یاران خود رو می کند و می گوید: «آگاه باشید که فتنه ها همچون شب های تاریک به سوی شما می آیند». همه در فکر فرو می روند، به راستی چه حوادثی در انتظار این شهر است؟ (2)

هیچ کس خبر ندارد که ابوبکر و عُمَر اردوگاه اسامه را ترک کرده اند و در این لحظه به نزدیکی مدینه رسیده اند، وقتی آنان پا به مدینه بگذارند، فتنه ها یکی بعد از دیگری آغاز می شود، اینجا نقطه عطف تاریخ است، کاش آنان هرگز به مدینه باز نمی گشتند!

همه به خانه های خود می روند، پیامبر در تب می سوزد، چند ساعت می گذرد، صدای اذان صبح به گوش می رسد، مردم به سمت مسجد

ص: 10

1- . فرجع القوم إلى المعسكر الأول وأقاموا بها ، وبعثوا رسولاً يتعرف لهم أمر رسول الله ، فأتى الرسول إلى عایشه فسألها عن ذلك سرّاً ، فقالت : امضِ إلى أبي وعمر ومن معهما ، قل لهما : إن رسول الله قد ثقل ، فلا يبرحنّ أحد منكم ، وأنا أعلمكم بالخبر وقتاً بعد وقت . اشتدّت علّه رسول الله ، فدعت عایشه صهيبيّاً فقالت : امضِ إلى أبي بكر واعلمه أنّ محمّداً في حالٍ لا يُرجى ، فهلمّ إلينا... : بحار الأنوار ج 28 ص 109.

2- . أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً ، يتبع آخرها أولها ، الآخرة شرّ من الأولى !... : مسند أحمد ج 3 ص 488 ، سنن الدارمی ج 1 ص 36 ، المستدرک ج 3 ص 56 ، المعجم الكبير ج 22 ص 347 ، تاریخ بغداد ج 8 ص 218 ، وراجع : الإرشاد ج 1 ص 181 ، مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 201 ، بحار الأنوار ج 21 ص 409 و ج 22 ص 466 و 472.

هر کس وارد مسجد می شود، ابوبکر را می بیند که در محراب نشسته است. همه با دیدن او تعجب می کنند و با خود می گویند: «ابوبکر باید الان در اردوگاه اسامه باشد، او اینجا چه می کند؟».

ابوبکر به مردم می گوید: «پیامبر مرا فرستاده است تا امام جماعت شما باشم». عده ای این سخن را باور می کنند، اما بلال به سمت خانه پیامبر حرکت می کند تا ماجرا را سوال کند.

وقتی پیامبر سخن بلال را می شنود، تعجب می کند، دستمالی را می طلبد و آن را به سر خودش می بندد، سپس علی علیه السلام را صدا می زند و با کمک او و چند نفر دیگر به سوی مسجد حرکت می کند.

وقتی پیامبر به مسجد می رسد به سوی محراب می رود، مردم پشت سر ابوبکر نماز می خوانند، پیامبر با دست اشاره می کند تا ابوبکر محراب را خالی کند، پیامبر تصمیم می گیرد تا مردم، نماز صبح را دوباره بخوانند، نماز را از ابتدا می خواند و به آن مقدار نمازی که ابوبکر خوانده است، اعتنایی نمی کند. (1)

وقتی نماز تمام می شود، همه از خود می پرسند: چرا پیامبر نماز را از ابتدا خواند و این قدر نسبت به ماجرا حساس شد و با شدت بیماری، خودش را به مسجد رساند و ابوبکر را کنار زد؟ سپس پیامبر، ابوبکر و عمر را صدا می زند و به آنان می گوید: «شما الان باید در اردوگاه اسامه باشید، چرا از دستورم سرپیچی کردید؟ چرا به مدینه

ص: 11

1- . فقام ص وإنه لا يستقلّ على الأرض من الضعف ، فأخذ بيد علي بن أبي طالب والفضل بن العباس ، فاعتمد عليهما ورجلاه يخطان الأرض من الضعف ، فلما خرج إلى المسجد ، وجد أبا بكر قد سبق إلى المحراب ، فأوماً إليه بيده أن تأخر عنه ، فتأخر أبو بكر ، وقام رسول الله مقامه فكبر ، وابتدأ الصلاة التي كان ابتدأها أبو بكر ، ولم بين علي ما مضى من فعاله... : بحار الأنوار ج 22 ص 467.

بازگشتید؟ هر چه زودتر به اردوگاه بازگردید». بعد از آن رو به آسمان می کند و می گوید: «بارخدايا! هر کس از رفتن به سپاه اسامه سرپیچی کند، تو او را لعنت کن!». (1)

پیامبر این دعا را می کند و به سوی خانه برمی گردد، همه منتظرند ببینند آیا ابوبکر و عمر به سخن پیامبر عمل می کنند یا نه. ابوبکر به فکر فرو می رود، عمر نزد او می آید و با او سخن می گوید، وقتی سخن عمر تمام می شود، ابوبکر تصمیم می گیرد که دیگر به اردوگاه اسامه باز نگردد. مردم نمی دانند عمر چه سخنی به ابوبکر گفت که این قدر در او اثر گذاشت. (2)

فاطمه علیهاالسلام به خوبی خط نفاق را می شناسد، او می داند که به زودی مبارزه ای سخت با آنان خواهد داشت، او تا پای جان در مقابل آنان خواهد ایستاد.

منافقان کسانی هستند که برای دنیا و جلوه های پرفریب آن، مسلمان شده اند، ولی برای یک لحظه هم خدا را بندگی نکردند. سال های سال این مردم در سیاهی ها و گمراهی ها، غوطه ور بودند، پیامبر برای آنان از زیبایی ها سخن گفت و آنان را به بندگی خدا فرا خواند، مردم کم کم به او ایمان آوردند، منافقان فهمیدند که دیگر بت پرستی آینده ای ندارد و اگر می خواهند به ریاست و حکومت برسند باید در ظاهر مسلمان شوند و نماز بخوانند و دست از بت پرستی بردارند، آنان که ریش های بلند و سفیدی داشتند با ظاهرسازی در دل مردم، جای خود را باز کردند و مردم ساده ای که

ص: 12

1- . ثم قالص: ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة؟ فقالوا: بلى يا رسول الله، قال: فلم تأخرتم عن أمري؟ قال أبو بكر: إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً، وقال عمر: يا رسول الله، إني لم أخرج لأثني لم أحب أن أسأل عنك الركب! فقال النبي: 6 : نفذوا جيش أسامة، نفذوا جيش أسامة... : بحار الأنوار ج 22 ص 468 .

2- . وهم أبو بكر بالرجوع إلى أسامة والحق به، فمنعه عمر: تثبيت الإمامه ص 19، كتاب الأربعين للماحوزي ص 255.

از حقیقت بی خبر بودند خیال می کردند آنها از بهترین مسلمانان هستند! خط نفاق با یهودیان ارتباط داشتند، در میان یهودیان، افرادی بودند که در پیش گویی آینده، مهارت داشتند، آنان با جن ها ارتباط می گرفتند و از آینده باخبر می شدند. پیش گویان یهودی به خط نفاق خبر داده بودند سرانجام اسلام بر بت پرستی پیروز می شود و بعد از همه سختی ها، محمد صلی الله علیه و آله به حکومت می رسد و اسلام قدرت بزرگی می شود. خط نفاق به طمع این که بتوانند در این حکومت سهمی داشته باشند، به ظاهر مسلمان شدند.

آری، گروه نفاق همیشه در صف اول نماز جماعت، پشت سر پیامبر می ایستادند، پیامبر بیشتر وقت ها علی علیه السلام را به مأموریت ها می فرستاد و برای همین در زمان مأموریت ها، علی علیه السلام در مسجد نبود، اما این منافقان همیشه در صف اول نماز ایستاده بودند. مردم خیال می کردند آنان چقدر مؤن و درستکارند، ولی فاطمه علیها السلام به خوبی آنان را شناخته است، او می داند که آنان پیرو شیطان هستند.

روزهای روشنگری فاطمه علیها السلام در پیش است، کسی که پیرو اوست می داند که در هر زمان و مکان، عدّه ای به اسم دین در جستجوی دنیا هستند، به ظاهر دم از دین می زنند ولی از ایمان بهره ای ندارند، آنان دین را بازیچه ای برای رسیدن به دنیا و قدرت قرار داده اند.

چند ماه قبل، پیامبر اعلام کرد که می خواهد به سفر حجّ برود، مسلمانان مشتاقانه همراه او به مکه سفر کردند، فاطمه علیها السلام هم همسفر پیامبر بود،

مراسم حجّ تمام شد، وقتی پیامبر به مدینه باز می گشت به سرزمین «غدیر حُمّ» رسید، در آنجا جبرئیل بر او نازل شد و از طرف خدا پیام مهمی را برای او آورد.

پیامبر همه مسلمانان را جمع کرد، دست علی علیه السلام را در دست گرفت و با صدای بلند چنین گفت: «هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست». بعد از آن پیامبر فرمان داد تا همه با علی علیه السلام بیعت کنند. (1)

ابوبکر و عمر اولین کسانی بودند که با علی علیه السلام بیعت کردند، اما بیعت آنان، بیعتی واقعی نبود، آنان ظاهر فریبی می کردند و در دل، نقشه های دیگری داشتند.

پیامبر سه روز در سرزمین غدیر ماند، عصر روز بیست و دوم ذی الحجّه که فرا رسید، همه به سمت مدینه حرکت کردند. راهی طولانی در پیش بود، چند ساعت گذشت، هوا تاریک شد، پیامبر برای نماز مغرب و عشا توقف کوتاهی کرد و سپس به حرکت ادامه داد.

هوا تاریک تر شد، آنجا مسیری کوهستانی بود، درّه ای عمیق در پیش رو بود، گردنه ای که عبور از آن سخت بود، در آنجا جاده تنگ می شد، همه باید در یک ستون قرار می گرفتند و از آنجا عبور می کردند، شتر پیامبر اولین شتری بود که از گردنه عبور کرد، پشت سر او، حذیفه و عمار بودند، نام آنجا «عقبه هرشا» بود. (2)

همه جا را سکوت فرا گرفته بود، در دل شب، فقط پرتگاهی هولناک به چشم می آمد، ناگهان صدایی به گوش پیامبر رسید، جبرئیل با پیامبر چنین

ص: 14

1- . من كنت مولاة فهذا عليّ مولاة: بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الكافي ج 1 ص 294، التوحيد ص 212، الخصال ص 211، كمال الدين ص 276، معاني الأخبار ص 65، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 297، المستدرک للحاکم ج 3 ص 110.

2- . عقبه هرشی إلى ذات الأَصافر میلان، ثمّ إلى الجُحفه، وليس بين الطريقين إلاّ ميلين: معجم ما استعجم ج 3 ص 954.

سخن گفت: «ای محمّد! عده ای از منافقان در بالای کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند».(1)

این منافقان کسانی بودند که برای رسیدن به حکومت حاضر بودند هر کاری بکنند، آنان در دل شب خود را به بالای آن کوه رسانده بودند و می خواستند با نزدیک شدن شتر پیامبر، سنگ پرتاب کنند تا شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج شود و در آن درّه عمیق سقوط کند و با سقوط شتر، پیامبر کشته شود.

این نقشه آنان بود و منتظر بودند نقشه خود را اجرا کنند، اما خدا جبرئیل را فرستاد تا به پیامبر خبر بدهد. جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر گفت و پیامبر با صدای بلند آن ها را صدا زد، صدای پیامبر در دل کوه پیچید، دو تن از یاران پیامبر شمشیر کشیدند و از کوه بالا رفتند، اینجا بود که منافقان ترسیدند و فرار کردند.

منافقان به دنبال هدف خود هستند و تصمیم گرفته اند هر طور که هست نگذارند حکومت به علی علیه السلام برسد، آنان پیمان نامه ای را در مکه امضا کرده اند. آنان به داخل کعبه رفتند و با هم پیمان بستند که با ولایت علی علیه السلام دشمنی کنند.

آنان همچون مسلمانان دیگر به حج آمده بودند و لباس احرام به تن کرده بودند، ولی به فکر نقشه های شوم خود بودند و در خانه خدا، مظلومیّت حجّت خدا را رقم زدند.(2)

عرب های جاهلی رسمی داشتند که پیمان های مهم خود را یا در کعبه

ص: 15

-
- 1- . قعدوا له فی العقبه وهی عقبه ارسى هرشی بین الجحفة والأبواء، فقعدوا عن یمین العقبه...: تفسیر القمّی ج 1 ص 174، بحار الأنوار ج 31 ص 632؛ اتفقوا علی أن ینفروا بالنبیّ ناقته علی عقبه هرشی، وقد كانوا عملوا مثل ذلك فی غزوه تبوک: بحار الأنوار ح 28 ص 97.
 - 2- . عن الحارث بن الحصیره الأسدی، عن أبی جعفر قال: كنت دخلت مع أبی الکعبه فضلی علی الرخامه الحمراء بین العمودین فقال: فی هذا الموضع تعاقد القوم إن مات رسول الله (صلی الله علیه وآله) أو قتل ألا یردوا هذا الامر فی أحد من أهل بیته أبدا، قال: قلت: ومن کان؟ قال: کان الأول والثانی وأبو عبیده بن الجراح وسالم ابن الحبیبه: الکافی ج 4 ص 545، بحار الأنوار ج 28 ص 85.

می بستند یا نوشته ای می نوشتند و آن را در کعبه قرار می دادند. منافقان برای این که مطمئن باشند که همه به این پیمان عمل می کنند، پیمان خود را مکتوب کردند و سپس آن را در گوشه ای از کعبه زیر خاک مخفی کردند، آن پیمان نامه به اسم «صحیفه ملعونه» معروف شده است.

آن روز، اساس ظلم و ستم بر خاندان پیامبر نهاده شد، همه مصیبت ها از آن روز آغاز شد، ریشه حادثه دردناک عاشورا همان صحیفه ملعونه است. (1)

به راستی چرا آنان با امامت و ولایت این گونه دشمنی کردند؟ امامت چه خطری برای آنان داشت که این دشمنی ها را رقم زدند؟ جواب این سوال روشن است: آنان می خواستند خدا در روی زمین عبادت نشود، آنان با خدا و دین او دشمنی داشتند، آنان می دانستند که این ولایت است که دین خدا را حفظ می کند، برای همین این گونه برای دشمنی های خود با ولایت، برنامه ریزی کردند.

بیش از دو ماه از آن ماجرا می گذرد، اکنون عمر و ابوبکر از سپاه اسامه به مدینه بازگشته اند، آنان از دستور پیامبر سرپیچی کرده اند و می خواهند تا با کمک هم دستان خود، نقشه های خود را عملی کنند.

پیامبر در بستر بیماری است، حال او، لحظه به لحظه وخیم تر می شود، آنان می دانند که پیامبر به زودی از دنیا می رود و برای همین آرزوهای خود را در دسترس می بینند و برای رسیدن به حکومت و قدرت برنامه ریزی می کنند.

ص: 16

1- . هکذا کان فی سابق علم الله عز وجل الذی أعلمه رسول الله ص أن إذا کتب الکتب قتل الحسین وخرج الملک من بنی هاشم فقد کان ذلک کله: الکافی ج 8 ص 180، جامع احادیث الشیعه ج 13 ص 89، بحار الانوار ج 28 ص 123.

ابوبکر و عُمَر تلاش می کنند تا کنترل اوضاع را به دست بگیرند، آنان می خواهند برگ برنده ای در دست داشته باشند و شرایط را به نفع خود تغییر بدهند. آنان به این نتیجه رسیده اند که این روزها، روزهای بسیار حساسی است و باید پیامبر را به خانه عایشه ببرند.

آنان این سخن را بر سر زبان مردم می اندازند: «چرا پیامبر میان همسران خود با عدالت رفتار نمی کند؟ مگر قرآن نگفته است که مرد نباید تفاوتی بین زنان خود بگذارد؟».

در این روزها، پیامبر در خانه اُمّ سَلَمَه است، او یکی از همسران پیامبر است، عایشه میانه خوبی با فاطمه علیهاالسلام ندارد، اَمَّا اُمّ سَلَمَه دلباخته فاطمه علیهاالسلام است، قلب او پر از عشق به خاندان پیامبر است، او خیلی به حسن و حسین علیهماالسلام علاقه دارد.

ص: 17

سال ها پیش، وقتی پیامبر به مدینه آمد، ابتدا مسجد بزرگی در آنجا بنا کرد، در اطراف مسجد، زمینی بود، در آن زمین، خانه هایی ساخت، در یکی از آن خانه ها، ام سلمه و در خانه دیگر هم عایشه زندگی می کردند. خانه های آن زمان، یک اتاق داشت، این خانه ها از آن پیامبر بود، خانه فاطمه علیها السلام هم در کنار همین خانه ها قرار داشت.

اگر پیامبر به خانه عایشه می رفت، فاطمه علیها السلام برای دیدار پیامبر به زحمت می افتاد، ولی ام سلمه برای فاطمه علیها السلام همچون مادری مهربان است، هر وقت که فاطمه علیها السلام دلتنگ پدر بشود می تواند به دیدارش برود.

افسوس که مردم سخنان گروه نفاق را باور کردند! آنان با یکدیگر می گویند: «چرا پیامبر بین همسرانش به عدالت رفتار نمی کند»، آنان با خود فکر نمی کنند که پیامبر بیمار است و کسالت دارد، پس چرا عایشه این قدر سر و صدا راه انداخته است؟ چرا او مراعات حال پیامبر را نمی کند؟ مگر چقدر فاصله بین آن اتاق هاست؟

پیامبر صلاح بر آن می بیند که به خانه عایشه برود، پیامبر نمی تواند راه برود، چند نفر او را در عباپی قرار می دهند و او را به خانه عایشه می برند، اگر پیامبر می خواست، می توانست خودش قدمی بردارد، ولی این کار را نکرد، پیامبر می خواست این گونه پیام مهمی را به تاریخ بدهد و تاریخ بفهمد که او با پای خودش به خانه عایشه نرفت، او را بر روی عبا قرار دادند و به آنجا بردند. (1)

ص: 18

1- . ثم دخل بيته ، وكان إذا ذاك في بيت أم سلمة فأقام به يوماً أو يومين ، فجاءت عائشه إليها تسألها أن تنقله إلى بيتها لتتولى تعليله ، وسألت أزواج النبي في ذلك فأذن لها ، فانتقل إلى البيت الذي أسكنه عائشه ، واستمرّ به المرض فيه أياماً ، وثقل ... : بحار الأنوار ج 22 ص 467 ؛ فلم يلبث إلاّ يسيراً حتّى جىء به محمولاً فيكساء ، فدخل وبعث إلى النساء ، فقال : إني قد اشتكيت ، وإني لا أستطيع أن أدور بينكنّ... : مسند أحمد ج 6 ص 219 ، مجمع الزوائد ج 9 ص 31 ، السيره النبويه ج 5 ص 262.

اکنون پیامبر در خانه عایشه در بستر بیماری آرآمیده است، او همچنان در تب می سوزد. چند ساعت می گذرد، سی نفر از بزرگان شهر به عیادت او می آیند، ابوبکر و عمر هم همراه آنان هستند و با دقت همه چیز را کنترل می کنند. اینجا خانه دختر ابوبکر است! پیامبر فرصت را غنیمت می شمرد و می خواهد کار مهمی انجام بدهد، او می داند که فرصتی بهتر از این دیگر پیش نمی آید، برای همین به مهمانان می گوید: «برای من قلم و دوات بیاورید تا بگویم مطلبی را برای شما بنویسند که هرگز گمراه نشوید».

سخن پیامبر نشان از نگرانی او دارد، نگرانی از گمراهی مسلمانان. او در روز عید غدیر علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرده است و بارها از پیروان خود خواسته است از علی علیه السلام پیروی کنند، اما در آن لحظه می خواهد سخنی نوشته شود و برای همیشه از او به یادگار باقی بماند.

پیامبر، خط نفاق را به اردوگاه اسامه فرستاده بود، اما آنان به مدینه بازگشته بودند، این وصیت مکتوب می توانست دسیسه های آنان را خنثی سازد و حقیقت را بیشتر آشکار نماید.

فقط عده ای از مردم باسواد هستند، قلم و دوات در دسترس همه نیست، قلم، چوبی باریک است و دوات جوهری سیاه رنگ. کاغذ هم که وجود ندارد، آنان که باسوادند از پارچه های مخصوصی به جای کاغذ استفاده می کنند. یکی باید برود قلم و دوات و آن پارچه مخصوص را بیاورد.

عمر که در کنار بستر پیامبر است، با خود فکر می کند، او می داند که اگر

آخرین وصیت پیامبر، نوشته شده، همه نقشه های او خراب خواهد شد، او می خواهد ولایت علی علیه السلام را از بین ببرد و برای رسیدن به این هدف خود، حاضر است هر کاری بکند.

اکنون یکی از جای خود بلند می شود تا قلم و دوات برای پیامبر بیاورد که عمر با خشونت هر چه تمام، فریاد برمی آورد: «سر جایت بنشین! این مرد هذیان می گوید، قرآن ما را بس است».

همه نگاه ها به سوی عمر خیره می شود، او که در خشونت زبانزد همه است، ادامه می دهد: «بیماری بر این مرد غلبه کرده است، مگر شما قرآن ندارید؟ دیگر برای چه می خواهید پیامبر برای هدایت شما چیزی بنویسد».⁽¹⁾ بعضی ها از این سخن عمر تعجب می کنند، آخر این چه جسارتی است که او به پیامبر می کند؟ او چگونه این قدر جرأت پیدا کرده است؟ مگر او مسلمان نیست؟ همه مردم پیامبر را به عنوان «پیامبر» خطاب می کردند، چرا او در سخن خود از کلمه «مرد» استفاده می کند؟ مگر عمر قرآن را قبول ندارد؟ قرآن از مسلمانان می خواهد به سخنان پیامبر گوش فرا دهند، مگر قرآن نمی گوید که سخنان پیامبر از وحی آسمانی است و او از پیش خود هرگز سخنی نمی گوید؟ چرا عمر به پیامبر نسبت هذیان و یاوه گویی می دهد؟ چگونه است که او می گوید: «قرآن ما را بس است»، ولی خودش به قرآن، عمل نمی کند؟

ص: 20

1- . فقال عمر : إنّ رسول الله قد غلب عليه الوجد ، وعندنا القرآن ، حسبنا كتاب الله : مسند أحمد ج 1 ص 336 ، صحيح البخاری ج 7 ص 9 ، صحيح مسلم ج 5 ص 75 ، السنن الكبرى ج 3 ص 433 ، صحيح ابن حبان ج 14 ص 561 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 55 .

چند نفر با سخن عُمَر مخالفت می کنند و می خواهند قلم و دواتی برای پیامبر بیاورند، ولی عَدّه ای فریاد برمی آورند: «سخن همان است که عُمَر گفت».(1)

اینان همان هم دستان عُمَر هستند که در اینجا حضور دارند، پیامبر هنوز زنده است و اینان سخن عُمَر را بر سخن پیامبر برتری می دهند! کنار بستر پیامبر، سر و صدای زیادی بلند می شود، صدا به بیرون خانه عایشه می رسد، پیامبر بیمار است، چرا این مردم، مراعات حال او را نمی کنند؟ اُمّ سَلَمَه نگران می شود و به خانه عایشه می رود، وقتی از ماجرا باخبر می شود چنین می گوید: «وای بر شما، چرا به سخن پیامبر خود عمل نمی کنید؟» ترس وجود عُمَر را فرا می گیرد، او می ترسد که الان عَدّه ای بروند و قلم و دوات بیاورند، برای همین رو به اُمّ سلمه می کند و فریاد می زند: «ساکت شو، ای بی عقل!».(2)

این صدا چنان با خشم و غضب است که همه مجلس را به سکوت می کشاند. عُمَر چگونه به ناموس پیامبر جسارت کرد؟ همه ساکت شده اند، عُمَر در آستانه در ایستاده است، کسی حق ندارد برای آوردن قلم و دوات از جای خود بلند شود.

کاش پیامبر خودش سالم بود! کاش خودش قدرت داشت و از جا بلند می شد! این چه فتنه ای است که بر سر این مردم سایه افکنده است؟ قطرات اشک از گوشه چشم پیامبر جاری می شود و به آرامی می گوید: «از

ص: 21

-
- 1- . فاختلف أهل ذلك البيت واختصموا ، منهم من يقول : قَرَّبوا يكتب لكم رسول الله كتاباً لن تضلّوا بعده ، ومنهم من يقول : القول ما قال عمر... : الأملی للطوسی ص 267 ، بحار الأنوار ج 19 ص 271 ، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 51.
 - 2- . فقالت امرأه ممّن حضر : ويحكم ! عهد رسول الله إليكم ، فقال بعض القوم : اسكتی ، فإنّه لا عقل لك ، فقال النبیّ : أنتم لا أحلام لكم : مجمع الزوائد ج 4 ص 215 ، المعجم الكبير ج 11 ص 30.

پیش من بروید، دیگر نمی خواهم شما را ببینم» (1).

همه بلند می شوند و اتاق را ترک می کنند، فقط چند نفر باقی می ماند، یکی از آنان آهسته به پیامبر می گوید: «آیا می خواهید برای شما قلم و دوات بیاورم؟». پیامبر جواب می دهد: «من هنوز زنده ام و شما با من این گونه رفتار می کنید، من دیگر به قلم و دوات نیاز ندارم، فقط از شما می خواهم بعد از من با خاندانم مهربان باشید»، آری، دیگر کار از کار گذشته است. (2)

لحظاتی می گذرد، اکنون فاطمه علیها السلام به دیدار پدر می رود، اشک در چشمانش حلقه زده است، پیامبر به او رو می کند و می گوید: «دخترم! چرا گریه می کنی؟»، فاطمه علیها السلام جواب می دهد: «چرا گریه نکنم حال آنکه تو را در این حالت می بینم؟ ما بعد از تو چه خواهیم کرد؟»، پیامبر می گوید:

«دخترم! صبر داشته باش و به خدا توکل کن! من پدر تو هستم و علی شوهر توست، هیچ کس به مقام او نمی رسد. بدان که مهدی - که عیسی پشت سر او نماز می خواند - از فرزندان توست».

وقتی فاطمه علیها السلام این سخنان را می شنود، غم از دلش می رود، یاد فرزندش مهدی علیه السلام می افتد و یاد او شفافبخش قلبش می شود. (3)

چند روز می گذرد، بیماری پیامبر سخت تر می شود، عده ای از مسلمانان برای دیدن او می آیند، علی علیه السلام کنار بستر پیامبر نشسته است، جبرئیل نازل می شود و از پیامبر می خواهد تا همه از آنجا بروند و فقط علی علیه السلام بماند.

ص: 22

1- . فلما كثر اللغظ والاختلاف قال رسول الله : قوموا عني... : الأما لي للمفيد ص 37 ، بحار الأنوار ج 22 ص 473 ، الطبقات الكبرى ج 2 ص 244 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 294.

2- . فلما أفاق ص قال بعضهم : ألا نأتيك بدواهٍ وكتف يا رسول الله ؟ فقال : أبعد الذي قلت ؟ لا ، ولكتي أوصيكم بأهل بيتي خيراً... : بحار الأنوار ج 22 ص 468 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 293.

3- . دخلت عليه فاطمه الزهراء، فلما رأت ما به خنقتها العبره حتى فاضت دموعها على خديها، فلما أن رآها رسول الله قال : ما يبكيك يا بنيه ؟ قالت : وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف ، فمن لنا بعدك يا رسول الله ؟ قال لها : لكم الله ، فتوكل على الله... ثم علياً فزوجتك إياه وجعله وصياً ، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك ، وأقدمهم سلماً ، وأعزهم خطراً ، وأجملهم خلقاً ، وأشدهم في الله وفي غضباً ، وأشجعهم قلباً ، وأثبتهم وأربطهم جأشاً ، وأسخاها كفاً . ففرحت بذلك الزهراء فرحاً شديداً... : تفسير فرات الكوفي ص 464 بحار الأنوار ج 22 ص 496.

جبرئیل با خود عهدنامه ای از آسمان آورده است. پیامبر می گوید: «علی جان! این عهدنامه را خدا برای من فرستاده است، آیا به من قول می دهی که به آن عمل کنی؟»، علی علیه السلام پاسخ می دهد: «آری. خدا مرا یاری خواهد کرد و من به آن عمل می کنم». پیامبر می گوید: «علی جان! در این عهدنامه آمده است که باید دوستان خدا را دوست بداری و با دشمنان خدا دشمن باشی، بر سختی ها و بلاها صبر کنی، علی جان! بعد از من، مردم جمع می شوند حقّ تو را غصب می کنند، به فاطمه ظلم و ستم می کنند، تو باید در مقابل همه اینها صبر کنی!». علی علیه السلام قول می دهد که در برابر همه این سختی ها و بلاها صبر کند. (1)

سپس علی علیه السلام عهدنامه را در دست می گیرد و به سجده می رود و با خدا راز و نیاز می کند.

حوادث سختی در پیش رو است، فتنه ها در پیش است، فقط صبر علی علیه السلام است که می تواند اسلام را حفظ کند. اگر در جنگ ها، شمشیر او باعث پیروزی اسلام شد، فردا اسلام با صبر او پایدار خواهد ماند.

پیامبر نگاهی به فاطمه و علی علیهما السلام می کند و می گوید: «من شما را به خدا می سپارم در حالی که می دانم مردم برای ظلم به شما آماده می شوند».

این سخن بوی خداحافظی می دهد، گریه دیگر به فاطمه علیها السلامان نمی دهد، پیامبر به او می گوید: «دخترم! آرام باش! به خدا قسم گریه تو، عرش خدا را به لرزه در می آورد و فرشتگان را به گریه می اندازد». (2)

اینجاست که فاطمه علیها السلام قدری آرام می گیرد، صدای پیامبر به گوش

ص: 23

1- . فقال جبرئیل: یا محمد، ربک یقرئک السلام ویقول: هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک، وشرطت علیک... فدفعه إلیه وأمره بدفعه إلی أمير المؤمنین، فقال له: اقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: یا علی، هذا عهد ربی تبارک وتعالی إلیّ، وشرطه علیّ وأمانته... علی الصبر منک علی کظم الغیظ، وعلی ذهاب حدّک، وغصب خمسک، وانتهاک حرمتک، فقال: نعم یارسول الله... یا محمد، عرفه أنّه ینتهک الحرمه...: الکافی ج 1 ص 281، بحار الأنوار ج 22 ص 479، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 378.

2- . یا بنیه، الله خلیفتی علیکم، وهو خیر خلیفه، والذی بعثنی بالحقّ لقد بکی لبکائک عرش الله وما حوله من الملائکه والسموات والأرضون وما فیهما...: بحار الأنوار ج 22 ص 491.

می رسد: «دخترم! وقتی من از دنیا بروم، تو زودتر از همه به من می پیوندی!». اینجاست که لبخند بر لبان فاطمه علیها السلام می نشیند و او خوشنود می شود. (1)

بعد از آن، پیامبر دست فاطمه علیها السلام را می گیرد و در دست علی علیه السلام مقرر می دهد و می گوید: «علی جان! فاطمه امانت خدا و امانت من است که آن را به تو می سپارم». (2)

اکنون پیامبر، حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش می گیرد، آنان را می بوسد، فاطمه و علی علیهما السلام هم کنار پیامبرند، پیامبر دستان خود را که از شدت بیماری ناتوان شده اند به سختی سوی آسمان می گیرد و می گوید: «بار خدایا! من با دوستان اینان دوست هستم و با دشمنانشان دشمن می باشم». (3)

عصر روز بیست و هشتم ماه صفر است، سر پیامبر در آغوش علی علیه السلام است، صدایی از بیرون خانه به گوش می رسد، یکی چنین می گوید: «سلام بر شما ای خاندان رسالت! آیا اجازه هست داخل شوم؟».

این کیست که در این لحظه می خواهد به دیدار پیامبر بیاید؟ فاطمه علیها السلام از جا برمی خیزد، سمت در خانه می رود، مردی برای دیدار پیامبر آمده است، فاطمه علیها السلام به او می گوید: «خدا به تو خیر دهد که برای دیدار پیامبر آمده ای، اما حال او خوب نیست». بعد از آن، فاطمه علیها السلام در را می بندد و به داخل می رود. (4)

بعد از لحظاتی، بار دیگر صدای همان مرد می آید که اجازه می خواهد، این

ص: 24

1- . فجاءت الروایه أنه قیل لفاطمه : ما الذی أسرّ إلیک رسول اللّٰه فسری عنک به ما کنت علیه من الحزن والقلق بوفاته ؟ قالت : إنه أخبرنی أنّی أوّل أهل بیته لحوقاً به ، وأنه لن تطول المدّه لی بعده حتّی أدركه ، فسری ذلک عنّی : الإرشاد ج 1 ص 187 ، بحار الأنوار ج 22 ص 470.

2- . یا أبا الحسن ، هذه وديعه اللّٰه ووديعه رسوله محمّد عندک ، فاحفظ اللّٰه واحفظنی فیها ، وإتک لفاعله ، یا علیّ هذه واللّٰه سيّده نساء أهل الجنّه من الأوّلین والآخريّن ، هذه واللّٰه مريم الكبرى... : بحار الأنوار ج 22 ص 484.

3- . إتی لهم ولمن شایعهم سلم ، وزعيم بأنّهم یدخلون الجنّه ، وعدوّ و حرب لمن عاداهم وظلمهم وتقدّمهم أو تأخّر عنهم وعن شیعتهم ، زعيم بأنّهم یدخلون النار ، ثمّ واللّٰه یا فاطمه لا أرضی حتّی ترضی ، ثمّ لا واللّٰه لا أرضی حتّی ترضی ، ثمّ لا واللّٰه لا أرضی حتّی ترضی... : بحار الأنوار ج 22 ص 485.

4- . فوقف بالباب شبه أعرابی ، ثمّ قال : السلام علیکم یا أهل بیت النبوه ومعین الرساله ومختلف الملائکه ، أدخل ؟ فقالت عائشه لفاطمه : أجبیبی الرجل ، فقالت فاطمه : آجرک اللّٰه فی ممشاک یا عبد اللّٰه ، إنّ رسول اللّٰه مشغول بنفسه... : مجمع الزوائد ج 9 ص 29 ، المعجم الكبير ج 3 ص 62.

بار نیز فاطمه علیها السلامی رود و همان جواب را به او می دهد. مدّتی می گذرد، برای بار سوم صدای آن مرد به گوش می رسد، پیامبر صدای او را می شنود، او را می شناسد و می گوید: «دخترم! این صدای عزرائیل است، او برای ورود به هیچ خانه ای اجازه نمی گیرد، ولی در اینجا سه بار اجازه گرفته است».

آنگاه پیامبر با صدای بلند می گوید: «داخل شو!» (1) عزرائیل وارد خانه می شود، به همه سلام می کند، سپس جبرئیل و هفتاد هزار فرشته حاضر می شوند. فرشتگان به پیامبر می گویند: «همه درهای آسمان باز شده است و تمامی فرشتگان به صف ایستاده اند و آماده اند تا از تو استقبال نمایند» (2) جبرئیل رو به پیامبر می کند و می گوید: «ای رسول خدا! آیا می خواهید در این دنیا بمانید؟». پیامبر جواب می دهد: «نه، من وظیفه پیامبری خود را به اتمام رساندم، اکنون می خواهم به اوج آسمانها، به سوی بهشت بروم» (3).

آری، پیامبر دیدار خدا را انتخاب می کند و آماده پرواز به اوج آسمان ها می شود تا از این قفس دنیا آزاد شود.

جبرئیل به پیامبر می گوید: «خداوند مشتاق دیدار توست»، لحظه وصال نزدیک است، همان لحظه ای که پیامبر سال های سال در انتظارش بود.

فاطمه علیها السلام رو به پیامبر می کند و می گوید: «پدر جان! من بعد از امروز، شما را کجا ببینم؟». پیامبر جواب می دهد: «می توانی مرا در مقام شفاعت بیابی، آن روزی که از برای امت خود شفاعت می کنم» (4).

پیامبر برای آخرین بار به عزیزان خود نگاه می کند، این نگاه خداحافظی

ص: 25

1- . فسمع رسول الله صوت ملك الموت فقال : يا فاطمه من بالباب ؟ فقالت يا رسول الله ، إنّ رجلاً بالباب يستأذن في الدخول فأجبناه مرّه بعد أخرى... فقال لها النبي صلّى الله عليه وسلّم : يا فاطمه ، أتدرين من بالباب ؟ هذا هادم اللذات... هذا ملك الموت... ادخل يرحمك الله يا ملك الموت... : نفس المصدرين السابقين.

2- . هبط جبرئيل وملك الموت ومعهما ملك يقال له إسماعيل ، في الهواء على سبعين ألف ملك ، فسبقهم جبرئيل فقال : يا أحمد ، إنّ الله عزّ وجلّ أرسلني إليك إكراماً لك وتقضياً لك وخاصّه ، يسألك عمّا هو أعلم به منك... : الأملی للصدوق ص 349 ، الطبقات الكبرى ج 2 ص 259 ، إمتاع الأسماع ج 14 ص 507.

3- . نزل جبرئيل فقال له : يا رسول الله ، هل لك في الرجوع إلى الدنيا ؟ فقال : لا ، قد بلّغت رسالات ربّي ، فأعادها عليه ، فقال : لا ، بل الرفيق الأعلى... : كتاب من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 163 ، الأملی للمفيد ص 53 ، بحار الأنوار ج 22 ص 475.

4- . قالت فاطمه للنبيّ وهو في سكرات الموت : يا أبه ، أنا لا أصبر عنك ساعه من الدنيا ، فأين الميعاد غداً ؟ قال : أما إنّك أول أهلي لحوقاً بي... تريني في مقام الشفاعه ، وأنا أشفع لأمتي... : كشف الغمّه ج 2 ص 119 ، بحار الأنوار ج 22 ص 535.

است، پس از آن چنین می گوید: «علی جان! سر مرا در آغوش بگیر که امر خدا آمد». پیامبر در حالی که سرش در آغوش علی علیه السلام است روحش به سوی آسمان ها پر می کشد. (1)

بوی خوشی تمام فضا را پر می کند، پیامبر چشمان خود را برای همیشه می بندد، از امروز روزگار غم و اندوه فاطمه علیها السلام آغاز می شود، منافقان همگی شاد شده اند... (2)

ص: 26

-
- 1- . فلما قرب خروج نفسه قال له : ضع يا عليّ رأسي في حجرک ، فقد جاء أمر الله تعالى... : بحار الأنوار ج 22 ص 470.
 - 2- . جعل عليّ يقول : بأبي أنت وأُمّي ، طبت حياً وميتاً! قال : وسطعت ریح طيبه لم يجدوا مثلها قطّ... : مجمع الزوائد ج 9 ص 36 ، كنز العمال ج 7 ص 255 ، الطبقات الكبرى ج 2 ص 280 ، إمتاع الأسماع ج 14 ص 571 ، سبيل الهدى والرشاد ج 12 ص 322 ، وصاحته فاطمه وصاح المسلمون ، ويضعون التراب على رؤسهم : إعلام الوری ج 1 ص 269 ، بحار الأنوار ج 22 ص 528.

خبر در شهر می پیچد، فضای غم همه جا را فرا می گیرد، صدای گریه از خانه پیامبر به گوش می رسد، مؤنان می فهمند که چه نعمت بزرگی را از دست داده اند، تحمّل این مصیبت جانکاه برای آنان سخت است.

خبر می رسد که مردم در مسجد جمع شده اند، گروهی از آنها اشک می ریزند، خیلی ها بر این باورند که علی علیه السلام جانشین پیامبر است، آنان روز غدیر را به یاد دارند، منتظرند تا علی علیه السلام اداره امور را بر عهده بگیرد.

پیامبر به علی علیه السلام وصیت کرد که او پیکرش را غسل و کفن کند، او انجام وصیت پیامبر را بر هر کار دیگری مقدّم می دارد، او پیکر پیامبر را غسل و کفن می کند، فرشتگان آسمانی او را یاری می کنند. (1)

این سنت الهی است، مردم باید امتحان شوند، خیلی ها ادّعا می کنند که اهل ایمان هستند، ولی امروز امتحان خواهند شد، فلسفه زندگی این دنیا

ص: 27

1- . یابن أبی طالب، إذا رأیت روحی قد فارقت جسدی فاغسلنی ، وأنتِ غُسلی وکفّنی...: الأملی للصدوق ص 732 ، روضه الواعظین ص 72 ، بحار الأنوار ج 22 ص 507.

هم همین امتحان ها است، علی علیه السلام که شیفته حکومت نیست و به خاطر رسیدن به حکومت، پیکر پیامبر را رها نمی کند و همان گونه رفتار می کند که حکمت خدا آن را می طلبد.

خط نفاق بسیار پریشان است، زیرا در این لحظه حسّاس، ابوبکر در مدینه نیست، وجود او در این شرایط برای اهداف خط نفاق لازم است، ولی او به بیرون شهر رفته است، (ظاهراً او برای هماهنگی با طرفدارانش به خارج شهر رفته است)، عمر پیکری را به دنبال او می فرستد تا زودتر برگردد. عمر می خواهد مقداری وقت به دست بیاورد و ابوبکر را در ذهن مردم، شخص مهمی جلوه دهد.

اینجاست که عمر به خانه خود می رود و شمشیرش را در دست می گیرد و به مسجد می آید و فریاد برمی آورد: «به خدا قسم هر کس بگوید پیامبر مرده است، گردنش را می زنم. پیامبر نمرده است، همانگونه که موسی چهل شب از میان قومش رفت و سپس بازگشت، پیامبر ما هم برمی گردد» (1).

مردم با شنیدن این سخن دچار حیرت و سرگردانی سختی می شوند، هر کسی، چیزی می گوید، هدف عمر این بود تا زمان را به دست آورد، او شمشیر خود را بالای سرش می چرخاند و فریاد می زند.

من با خود فکر می کنم: این مردم چرا حجت خدا را از یاد برده اند؟ چرا به امام زمان خویش توجهی ندارند، اگر سیاست بازان آنان را دچار حیرت کرده اند، چرا نزد علی علیه السلام نمی آیند و از او سوال نمی کنند؟ لحظاتی می گذرد، خبردار می شوم که ابوبکر از راه می رسد، او مستقیم کنار

ص: 28

1- . و الله لا أسمع احدا يقول : مات رسول الله الا قتله ان الرسول لم يموت و انما غاب عنا كما غاب موسى عن قومه اربعين ليلة و الله ليرجعن رسول الله إلى قومه: شرح نهج البلاغه لان ابی الحدید ج 12 ص ص 200.

پیکر پیامبر می آید، نگاهی به چهره پیامبر می کند و می گوید: «واویلا! واویلا!». او با این سخن به عمر می فهماند که دیگر وقت آن است که او مرگ پیامبر را قبول کند! وقتی عُمَر این سخن را می شنود، شمشیرش را روی زمین می اندازد و می گوید: «پیامبر از دنیا رفته است». با سخن او، همه شک و تردیدها بر طرف می شود و بار دیگر صدای گریه ها بلند می شود. (1)

این نیرنگ خط نفاق بود، آنان می خواستند ابوبکر به عنوان یک «منجی» مطرح شود، این سیاست آنان بود تا مردم به ابوبکر توجه کنند و امام زمان خود را از یاد ببرند، غفلت از حجت خدا، اولین سیاست خط نفاق است.

خط نفاق می داند که تا زمانی که پیکر پیامبر دفن نشده است، علی علیه السلام کنار پیکر او جدا نمی شود، برای همین آنها تلاش می کنند هر طور شده است دفن پیامبر به طول بکشد، پس آنها بحثی را در میان مردم مطرح می کنند که پیامبر را در کجا دفن کنیم؟ در قبرستان بقیع، در مسجد، در خانه خودش؟ هر کسی چیزی می گوید، این باعث اختلاف می شود و این به نفع خط نفاق است، زیرا به آنان زمان می دهد تا نقشه های خود را عملی کنند. تا مردم بر سر این موضوع به توافق برسند، وقت زیادی می طلبد.

آیا علی علیه السلام پیامبر را به مسجد می برد تا مردم به صورت دسته جمعی بر او نماز بخوانند؟ علی علیه السلام می داند که خط نفاق می خواهد از این موقعیت،

ص: 29

1- . فقام عُمَر یقول: واللّٰه ما مات رسول اللّٰه : صحیح البخاری ج 4 ص 194، اقبل ابوبکر علی فرسه من مسکنه بالسبح حتی نزل فدخل المسجد... صحیح البخاری ج 2 ص 70، فجاء أبو بکر فکشف عن وجه رسول اللّٰه ... جلس عُمَر فحمد اللّٰه أبو بکر وأثنی علیه ، وقال : ألا من کان یعبد محمدا فإن محمدا قد مات ، ومن کان یعبد الله فإن الله عز وجل حی لا یموت: بحار الأنوار ج 30 ص 590، مسند أحمد ج 6 ص 220، صحیح البخاری ج 2 ص 70، سنن ابن ماجه ج 1 ص 520، فتح الباری ج 8 ص 110.

استفاده سیاسی کند، زیرا اگر پیکر پیامبر به مسجد برده شود، اجتماع بزرگی شکل می گیرد و خط نفاق، ابوبکر را به عنوان امام جماعت جلو قرار می دهد تا بر پیامبر نماز بخواند.

علی علیه السلام می خواهد مانع این نقشه خط نفاق شود، برای همین او مانع می شود که پیکر پیامبر از همان اتاقی که در آنجا از دنیا رفت، بیرون برده شود. علی علیه السلام خودش با خانواده اش بر پیکر پیامبر نماز می خواند، سپس مردم ده نفر، ده نفر وارد خانه پیامبر می شوند و بر پیکر او نماز می خوانند.

شب فرا می رسد جلسه ای مهم تشکیل می شود، بزرگان مهاجران دور هم جمع می شوند و برای غصب حق علی علیه السلام برنامه ریزی می کنند. (1)

مردم مدینه را «انصار» می گویند، چون وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، آنان پیامبر را یاری کردند. به کسانی که از مکه به مدینه هجرت کرده اند، «مهاجران» می گویند. شهر مدینه از این دو گروه بزرگ تشکیل شده است.

رهبران خط نفاق بیشتر از مهاجران هستند، آنان می خواهند حکومت را از آن خود کنند، ولی آنان چگونه خواهند توانست انصار را راضی کنند؟ مهاجران در میان انصار، نفوذی دارند و با آنان هماهنگی های لازم را انجام داده اند و به آنان وعده هایی داده اند.

به انصار خبر می رسد که مهاجران جلسه تشکیل داده اند و می خواهند حق علی علیه السلام را غصب کنند، خیلی از انصار به اهل بیت علیهم السلام علاقه زیادی داشتند، و با حکومت علی علیه السلام مشکلی نداشتند، ولی آنان حاضر نبودند حکومت

ص: 30

1- . واجتمع المهاجرون یتشاورون فقالوا: انطلق بنا إلى إخواننا من الأنصار: الشرائع المحمّديه للترمذی ص 206.

افرادی همچون ابوبکر و عُمَر را بپذیرند، برای همین بود که آنان پیش دستی کردند و تصمیم گرفتند فردا صبح در سقیفه جمع بشوند. سقیفه سایبانی در کنار مدینه بود، باغی بزرگ که گروهی از انصار، مالک آن بودند.

من در اینجا فکر می‌کنم، انصار پیامبر را یاری کردند، در جنگ‌ها با تمام وجود خود از پیامبر دفاع کردند، ولی افسوس که گروه زیادی از آنان راه را گم کردند و از ولایت علی علیه السلام دفاع نکردند و این کار آنان باعث شد همه کارهای خوب آنان از بین برود. شرط قبولی اعمال، ولایت حجت خداست.

عده زیادی از انصار (با آن گذشته پر افتخار) در این امتحان بزرگ، مردود شدند!

پیامبر برای این مردم زحمت بسیاری کشید، اما آنان در سرایشی سقوط قرار گرفته اند، آتش فتنه آنان را تهدید می‌کند، آیا آنان از خواب غفلت بیدار خواهند شد؟ با طلوع خورشید، انصار در سقیفه جمع می‌شوند تا به خیال خود نگذارند مهاجرانی همچون ابوبکر و عُمَر به حکومت برسند، اما راهی که آنان می‌روند به خطاست، آنان باید به حجت خدا پناه ببرند، افسوس که غفلت آنان را فرا گرفت و با این کار خود، بهانه خوبی به دست خط نفاق دادند، آنان می‌خواستند خط نفاق را شکست بدهند ولی نمی‌دانستند با این کار خود، خدمت بزرگی به خط نفاق می‌کنند.

انصار در سقیفه جمع می‌شوند تا با «سعد» که بزرگ آنان است، بیعت

کنند، سعد برای آنان چنین سخن می گوید: «ای انصار! شما پیامبر را یاری کردید و اگر یاری شما نبود، اسلام به این شکوه و عظمت نمی رسید، اکنون که پیامبر از دنیا رفته است، حکومت و خلافت، حقّ شما می باشد.» (1) مردم گرد سعد می چرخند و شعار می دهند و می گویند: «ای سعد! تو مایه امید ما هستی!» (2).

این خبر به ابوبکر و عمر می رسد، آنان با سرعت خود را به سقیفه می رسانند، وقتی آنان این همه جمعیت را در آنجا می بینند، تصمیم می گیرند تا آن مردم را فریب بدهند، پس ابوبکر چنین می گوید: «ای مردم مدینه! شما بودید که دین خدا را یاری کردید، ما هیچ کس را به اندازه شما دوست نداریم، شما برادران ما هستید. ما اولین کسانی بودیم که به پیامبر ایمان آوردیم. ما از نزدیکان پیامبر هستیم. بیاید خلافت ما را قبول کنید، ما قول می دهیم که هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام ندهیم.» (3).

مردم مدینه دچار غفلتی بزرگ می شوند، مگر پیامبر در روز عید غدیر، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی نکرد؟ چرا آنان فریب سخنان ابوبکر را می خورند، اگر قرار است که ملاک حکومت، خویشاوندی پیامبر باشد، علی علیه السلام که به پیامبر از همه کس نزدیک تر است؟ چرا این مردم قدری فکر نمی کنند؟ عمر از جا برمی خیزد و چنین می گوید: «ای مردم! بیاید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم.» (4).

عمر می خواهد سنت های جاهلی را زنده کند، آیا سنّ زیاد، می تواند ملاک

ص: 32

- 1- . یا معشر الأنصار، لکم سابقه فی الدین، وفضیله فی الإسلام لیست لقبیله من العرب؛ إنَّ محمّدا لبث بضع عشره سنّه... تاریخ الطبری ج 3 ص 218، الکامل فی التاریخ ج 2 ص 12 و 13، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 21.
- 2- . اجتمعوا فی سقیفه بنی ساعده، معهم سعد بن عبّاده یدورون حوله ویقولون: یا سعد، أنت المرّجی، نجلک المرّجی... السقیفه وفدک ص 58، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 6، بحار الأنوار ج 28 ص 256، شرح أصول الکافی ج 12 ص 416.
- 3- . وأنتم یا معشر الأنصار! من لا ینکر فضلکم فی الدین، ولا سابقتهم العظیمه فی الإسلام، رضیکم الله أنصارا لدینه ورسوله... تاریخ الطبری ج 3 ص 218، الکامل فی التاریخ ج 2 ص 12 و 13، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 21، وراجع: صحیح البخاری ج 3 ص 1341 ح 3467، الطبقات الکبری ج 2 ص 269؛ تاریخ ابن خلدون ج 2 ص 64؛ عمده القاری ج 24 ص 8، کنز العمال ج 5 ص 646.
- 4- . فقلت والجمع یسمعون: ألا اکبرنا سنّاً وأكثرنا لیناً: بحار الأنوار ج 30 ص 291.

انتخاب خلیفه باشد؟ بعد از این سخن، عُمَر دست ابوبکر را می گیرد و با او بیعت می کند و سپس می گوید: «ای مردم! با ابوبکر بیعت کنید». (1)

معاذ قبلاً با گروهی از انصار سخن گفته است و به آنان وعده هایی داده است و آنان را فریفته است، این گروه با ابوبکر بیعت می کنند، سعد فریاد بر می آورد که با ابوبکر بیعت نکنید، عده ای به سوی او هجوم می آورند و او را زیر دست و پا قرار می دهند. به خیلی ها وعده های دنیایی داده می شود، هر قبیله دوست دارد از حکومت سهمی هم به او برسد، برای همین با قبیله دیگر (در زودتر بیعت کردن با ابوبکر) رقابت می کند، غوغایی بر پا می شود، آتش فتنه همه جا را فرا می گیرد، این مردم نمی دانند که چه بنایی را می سازند، آنان با این کار خود، مظلومیت اهل بیت علیهم السلام را رقم زدند.

این مردم چگونه باختند و چه ضرر بزرگی کردند! سعادت دنیا و آخرت خود را دادند و خلافت ابوبکر را خریدند! این چه فتنه ای بود که آنان در آن گرفتار شدند.

چگونه شد که سن بیشتر، ملاک خلافت شد؟ وقتی پیامبر دعوت به یکتاپرستی را آغاز کرد، ابوبکر نزدیک 40 سال داشت. قبل از آن، ابوبکر سال ها از ایمان بی بهره بود، چگونه سال های بت پرستی، آن قدر ارزش پیدا می کند که به خاطر آن، یک نفر بتواند خلیفه گردد؟ اشکال این است که این مردم، حقیقت علی علیه السلام را نشناختند، هر چند پیامبر بارها برای آنان در این باره سخن گفت، ولی آنان این سخنان را باور

ص: 33

1- . فكثر اللّغظ وارتفعت الأصوات ، حتّى فرقتُ من الاختلاف ، فقلت : ابسط يدك يا أبا بكر ، فبسط يده فبايعته... صحیح البخاری ج 6 ص 2505 ، مسند أحمد ج 1 ص 123 ، صحیح ابن حبان ج 2 ص 148 و ص 155 ، تاریخ الطبری ج 3 ص 205 ، السیره النبویّه لابن هشام ج 4 ص 308 ، تاریخ دمشق ج 30 ص 281 و ص 284 ، الكامل فی التاریخ ج 2 ص 11 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 23 ، أنساب الأشراف ج 2 ص 265 ، السیره النبویّه لابن کثیر ج 4 ص 487 .

نکردند، خیال کردند ولایت علی علیه السلام، چیزی شبیه به حکومت دیگران است.

مردم علی علیه السلام را همانند دیگران می دانستند با این تفاوت که پیامبر او را جانشین خود قرار داد، برای همین بود که وقتی قرار شد ابوبکر، خلیفه بشود، آنان به راحتی این مطلب را قبول کردند.

آری، مهم ترین سیاست خط نفاق این بود که حجت خدا را همانند دیگران معرفی نمودند، وقتی جامعه ای چنین تفکری داشته باشد، دیگر فریب دادنش، کار بسیار آسانی است.

در این فتنه چه کسانی نجات پیدا کردند؟ مقداد، سلمان، ابوذر.

رمز نجات آنان چه بود؟ آنان به مقام نورانی علی علیه السلام معرفت پیدا کرده بودند، آنان خاندان پیامبر را به گونه ای دیگر می شناختند و همین باعث شد که در آن فتنه، منحرف نشوند.

سقیفه آغاز دشمنی با ولایت علی علیه السلام است. بعضی ها ولایت را به معنای حکومت چند روزه دنیا گرفتند و در دام فتنه افتادند، ولایت یعنی این که مقام نورانیت امام را باور داشته باشی.

اما خلاصه مقام نورانیت این است: خدا بود و هیچ مخلوقی نبود، خدا اراده کرد تا مخلوقات را بیافریند، قبل از همه چیز، نور پیامبر و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید، هزار دوران، آنان، خدا را عبادت می کردند، پس از آن خدا، عرش و آسمان ها و زمین را آفرید، خدا این نورهای مقدس را بر آفرینش جهان، گواه گرفت. سپس آدم را آفرید. (1)

ص: 34

1- . عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثَّانِي فاجريت اختلاف السَّيِّعَة فقال: يا محمد إنَّ الله تبارك و تعالی لم يزل متفرِّدا بوحدانيته ثمَّ خلق محمداً و علياً و فاطمه فمكثوا ألف دهر ثمَّ خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها و أجرى طاعتهم عليها و فوض أمورها إليهم فهم يحلُّون ما يشاءون و يحرمون ما يشاءون و لن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك و تعالی ثمَّ قال: يا محمد هذه الدِّيَّانَة التي من تقدَّمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذاها إليك يا محمد: الكافي ج 1 ص 439، بحار الانوار ج 15 ص 19.

این سخنان، گوشه ای از مقام نورانیت است، مقداد و سلمان و ابوذر اهل بیت علیهم السلام را این گونه می شناختند و برای همین از فتنه نجات پیدا کردند.

آنان امروز کنار امام زمانشان همچون کوه استوار ایستاده اند، ولی بقیه مردم در سرگردانی اند.

آری، علی علیه السلام، امام زمان این مردم و حجت خدا در روی زمین است، اگر یک لحظه حجت خدا در روی زمین نباشد، زمین و زمان به هم می ریزد، کسی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این مردم هر چند نماز بخوانند و روزه بگیرند، اما وقتی امام زمان خویش را نشناسند و با ابوبکر که دشمن اوست، بیعت کنند، در جاهلیت به سر می برند.

ایمان هیچ کس کامل نمی شود مگر زمانی که به مقام امام زمانش معرفت پیدا کند، هر کس که خدا قلبش را برای ایمان امتحان کرده باشد، به این معرفت دست پیدا می کند. مقام اهل بیت علیهم السلام بالاتر از آن است که عقل ها به آن آگاهی پیدا کند.

در سوره حمد از «راه مستقیم» سخن به میان آمده است، راه مستقیم همان راه اهل بیت علیهم السلام است. (1)

کسانی که علی علیه السلام را فقط به عنوان «انسانی نیکوکار» می شناختند، دچار فتنه شدند، ولی کسانی که به مقام امام زمان خود معرفت داشتند، نجات پیدا کردند.

ص: 35

1- . ونحن الصراط المستقیم، ونحن عیبه علمه، ونحن تراجمه وحیه، ونحن أركان توحیده: معانی الأخبار ص 35، بحار الأنوار ج 24 ص 12؛ صِراطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، یعنی محمدًا وذريته: معانی الأخبار ص 36، بحار الأنوار ج 24 ص 13 (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، یعنی أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج 1 ص 24، بحار الأنوار ج 82 ص 23 وج 89 ص 240.

بسیاری از مردم در سقیفه اند، علی علیه السلام و گروه اندکی در کنار پیکر پیامبر حاضر هستند، اکنون ابوسفیان نزد علی علیه السلام می آید و چنین می گوید: «ای علی! مردم در سقیفه با ابوبکر بیعت کرده اند، همه ما آماده هستیم تا تو را در راه جنگ با آنها یاری کنیم» (1). چرا ابوسفیان به این فکر افتاده است؟ تاریخ هنوز به یاد دارد که او چقدر با پیامبر دشمنی کرد، او برای نابودی اسلام، جنگ بدر و احد را به راه انداخت.

هدف ابوسفیان این است که از این فتنه بزرگ برای منافع خودش، بهره بگیرد، او به سخنش ادامه می دهد: «ای علی! دستت را بده تا با تو بیعت کنم» (2).

اینجاست که علی علیه السلام به او می گوید: «ای ابوسفیان! تو از این سخنان خود قصدی جز مکر و حیله نداری». با این سخن، ابوسفیان ناامید می شود و از

ص: 36

-
- 1- . إن أبا سفيان جاء إلى عليّ فقال : يا عليّ، بايعوا رجلاً أذلّ قريش قبيلته، والله لئن شئت لنصدّ عنها أقطارها...: كنز العمال ج 5 ص 654؛ وراجع تاريخ الطبري ج 2 ص 450.
 - 2- . قال : أرضيتم يا بني عبد مناف أن يلي هذا الأمر عليكم غيركم؟ وقال لعليّ بن أبي طالب : امدد يدك أبايك ، وعليّ معه قصي...: الإمامه والسياسه ج 1 ص 30، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38 .

آنجا دور می شود. (1)

لحظاتی می گذرد، علی علیه السلام پیکر پیامبر را در همان خانه ای که از دنیا رفته بود، به خاک می سپارد، (بعدها این خانه جزئی از مسجد می شود)، عده کمی در دفن پیامبر حضور دارند، بعد از آن، علی علیه السلام به خانه خودش بازمی گردد. (2)

علی علیه السلام دلباخته حکومت نیست، او تسلیم امر خداست، روزگار امتحان مردمی است که ادعای ایمان دارند و اکنون حجت خدا را تنها گذاشته اند و وقتی بوی دنیا را در جای دیگر احساس کرده اند، به آن سو رفته اند.

این سخن از فاطمه علیها السلام است: «امام همچون کعبه است که مردم باید به سویش بروند، نه آنکه او به سوی مردم برود». (3)

از بیرون خانه سر و صدا به گوش می رسد، مردان قبیله «أسلم» خود را به مدینه رسانده اند، آنان آمده اند تا ابوبکر را یاری کنند، از ماه ها قبل برای آمدن آنان برنامه ریزی شده است، تعداد آنان خیلی زیاد است، کوچه ها را پر می کنند، خط نفاق قبلاً با این قبیله هماهنگ کرده بودند، آنان درست سر موقع خود را به مدینه رساندند، خط نفاق با دیدن آنان بسیار خوشحال است و یقین می کند که دیگر پیروز شده اند. (4)

وقت آن است که ابوبکر را به سوی مسجد ببرند، سقیفه یک سایبانی بیشتر نبود، خط نفاق نیاز دارد که این بیعت را بیعت با خدا معرفی کند، برای همین باید بیعت با ابوبکر در مسجد که خانه خداست، انجام گیرد.

همه مردم از سقیفه حرکت می کنند، چه شوری بر پا می شود! مردم

ص: 37

- 1- . ارجع یا أبا سفیان ، فوالله ما ترید الله بما تقول، وما زلت تكيد الإسلام وأهله...: بحار الأنوار ج 22 ص 520.
- 2- . إنَّ أبا بكر وعمر لم يشهدا دفن النبي، وكانا في الأنصار، فدُفن قبل أن يرجعا...: المصنّف لابن أبي شيبة ج 8 ص 52 ، كنز العمال ج 5 ص 652.
- 3- . مثل الإمام مثل الكعبة اذ توتى ولا تايى: بحار الانوار ج 36 ص 353.
- 4- . واقبلت أسلم بجماعتها حتى تضايقت بهم السكك فبايعوه فكان عمر يقول: ما هو إلا أن رايث أسلم فايقت بالنصر: تاريخ الطبري ج 2 ص 458 ، بحار الأنوار ج 28 ص 335.

خلیفه ای را که انتخاب کرده اند همراهی می کنند، در مسیر راه به کسانی می رسند که تاکنون بیعت نکرده اند، آنان را مجبور می کنند با ابوبکر بیعت کنند. (1)

ابوبکر وارد مسجد می شود و در کنار منبر می نشیند، عُمَر نگاه می کند، می بیند ابوسفیان با عده ای از بنی امیه در گوشه ای نشسته اند، آنها هنوز با ابوبکر بیعت نکرده اند، عُمَر با خود فکر می کند، او امروز نیاز به بیعت ابوسفیان دارد، اگر ابوسفیان بیعت کند، همه بنی امیه نیز بیعت خواهند کرد.

لحظاتی می گذرد، عُمَر یکی از یارانش را صدا می زند و از او می خواهد تا این سخن را به ابوسفیان بگوید: «ای ابوسفیان! بیا بیعت کن ما فرزندان را در این حکومت شریک می کنیم!». (2)

وقتی ابوسفیان این سخن را می شنود، لبخند می زند و می گوید: «ابوبکر خلیفه خوبی است! او حق ما را ادا کرد»، بعد از او، همه بنی امیه نزد ابوبکر می روند و با او بیعت می کنند. (3)

ابوسفیان را نمی توانند شریک حکومت کنند، زیرا این کار به صلاح نیست، او در جنگ بدر و احد، فرمانده سپاه کفر بوده است، نمی شود حکومت قسمتی از کشور اسلامی را به او داد، اما پسرش گزینه خوبی است، این وعده ای است که به ابوسفیان می دهند و او را این گونه راضی می کنند.

قبل از این که پیامبر از دنیا برود، پول زیادی از «بحرین» به بیت المال رسید، این پول در بیت المال قرار داشت، ابوبکر که اکنون خود را خلیفه

ص: 38

1- . فإذا بقومٍ قد أقبلوا وهم يعترضون كلَّ من رأوه فيقدّمونه يبايع ، شاء ذلك أم أبى : الهجوم على بيت فاطمه ص 82 نقلاً من مثالب النواصب ص 130.

2- . لما استخلف أبو بكر قال أبو سفیان : ما لنا ولأبي فصیل ، إنما هی بنو عبد مناف. قال: فقيل له: إنّه قد ولّى ابنك قال وصلته رحم: تاریخ الطبری ج 2 ص 449 ، أعيان الشيعه ج 1 ص 430 .

3- . فقام عثمان ومن معه ، وقام سعد وعبد الرحمن ومن معهما فبايعوا أبا بكر ...: السقيفه وفدك ص 62، الإمامه والسياسه ج 1 ص 18 ، الاحتجاج ج 1 ص 94.

می دانست دستور داد تا آن پول را در میان زنان مدینه تقسیم کنند و این گونه آنان را به حکومت علاقه مند سازند.

زنان وقتی چشمشان به این پول ها خورد، عهد و پیمان خود را فراموش کردند و دین خود را به دنیا فروختند. ابوبکر به خوبی می دانست که پایه های حکومت خود را چگونه محکم سازد، او زنان جامعه را با پول خرید، زیرا وقتی زنان به حکومتی علاقه مند شدند، می توانند کاری کنند که شوهران و پسرانشان با آن حکومت، دشمنی نکنند.

یکی از زنان به در خانه آمد، دید که پول زیادی را برای او آورده اند، او فریاد برآورد: «آیا می خواهید دین مرا با پول بخرید؟ هرگز! هرگز نخواهید توانست مرا از دینم جدا کنید، من این پول های شما را قبول نمی کنم». او زنی از طایفه بنی عدی بود و حاضر نشد برای پول و مال دنیا، دست از ولایت امام زمانش بردارد و ولایت غیر او را بپذیرد. (1)

انتخاب خلیفه پیامبر که به دست مردم نیست، این خداست که حجت خودش را انتخاب می کند، رجوع به رأی گیری برای انتخاب خلیفه، خطا و غلط است، بر فرض قبول کنیم که مردم می توانند خلیفه را انتخاب کنند، باز می بینیم که رأی گیری در کار نیست، بلکه فقط زور است و زور! عده ای در سقیفه جمع شدند و خودشان خلیفه را انتخاب کردند و بعد با زور حکومت خود را محکم ساختند.

اکنون ابوبکر نیاز دارد که حکومت خود را به «خدا» وصل کند، این باور را

ص: 39

1- . قسم قسمه أبو بكر للنساء، فقالت: أترشوني عن ديني؟... والله لا آخذ منه شيئاً أبداً...: كنز العمال ج 5 ص 606 ، الطبقات الكبرى ج 3 ص 182 ، تاريخ دمشق ج 30 ص 276.

در مردم ایجاد کند که حکومت و خلافت او از طرف خداست، این گونه است که این حکومت می تواند دوام بیاورد.

حزب نفاق می داند که اگر بخواهد بر این مردم حکومت کند باید از دین خدا مایه بگذارد و این حکومت را حکومتی اسلامی معرفی کند. آنان می دانند هر حکومتی، دشمنانی دارد، حکومتی موفق است که دشمنان خود را دشمنان خدا معرفی کند، دیر یا زود عده ای یا به خاطر دین یا به خاطر دنیای خود با این حکومت دشمنی خواهند کرد، بهترین حربه برای زمین زدن آن دشمنان این است که آنان دشمن خدا معرفی شوند.

خط نفاق این نکته را به خوبی می دانند و برای آن برنامه ریزی کرده اند، امروز روز اول حکومت آنان است، به مردم خبر داده اند تا به مسجد بیایند، تبلیغات فراوان می کنند، طرفداران آنان، غوغایی بر پا می کنند، شوری در میان مردم می افکنند.

بعد از مدتی، مسجد پر از جمعیت می شود، دیگر وقت آن است که ابوبکر به مسجد بیاید، وقتی او وارد مسجد می شود، همه از جا برمی خیزند، ابوبکر مستقیم به سمت منبر پیامبر می رود و بالای منبر می نشیند. دستی به ریش خود می کشد، همه منتظرند تا ابوبکر سخنی بگوید، اما او سکوت می کند، زیرا او منتظر یک نفر است، قبلاً هماهنگ شده است که در این لحظه باید یک نفر از در مسجد وارد شود، لحظاتی می گذرد، مسجد سراسر سکوت است، ناگهان مردی وارد مسجد می شود و به جلو منبر می آید و فریاد برمی آورد: «سلام و درود بر تو ای خلیفه خدا!».

همه این سخن را می شنوند، آنان به یاد آیه ای از قرآن می افتند، آنجا که خدا به فرشتگان می گوید: «من می خواهم در روی زمین خلیفه ای قرار بدهم!». حزب نفاق می خواهد ابوبکر را به عنوان خلیفه خدا معرفی کند، وقتی او خلیفه خدا باشد، دیگر سخنش هم سخن خداست، حکم او هم حکم خداست.

این سخن را همه می شنوند، دیگر وقت آن است که ابوبکر سخن بگوید، ابوبکر می داند هنوز زمان لازم است تا این باور در قلب مردم ایجاد شود، این کار نیاز به تبلیغات زیادتری دارد، او فعلاً لازم است قدری شکسته نفسی کند، برای همین به آن شخص رو می کند و می گوید: «من خلیفه خدا نیستم، بلکه من خلیفه پیامبر هستم و به این راضی هستم که مرا به این نام بخوانید» (1).

این سخن مردم را خوشحال می کند و با خود می گویند که خلیفه چقدر متواضع است، همه در وجود خود، حس خوبی را درک می کنند و قبول می کنند که ابوبکر، خلیفه پیامبر است، اما هیچ کس با خود فکر نمی کند که ابوبکر با رأی عده ای از مردم انتخاب شده است، چگونه شد که او خلیفه پیامبر شد؟ منتخب عده ای از مردم کجا و خلیفه پیامبر بودن کجا؟ این مردم چقدر زود همه سخنان پیامبر را از یاد بردند، پیامبر بارها به آنان گوشزد کرد که علی علیه السلام، خلیفه من است و پیروی از او بر همه واجب است.

پیامبر پیروان علی علیه السلام را حزب الله و شیعیان او را یاران خدا معرفی کرد و به همه گفت که دشمنان علی علیه السلام دشمنان خدا می باشند. (2)

ص: 41

-
- 1- . قیل لأبی بکر: یا خلیفه الله، فقال: لست خلیفه الله، ولکنی خلیفه رسول الله، وأنا راضٍ بذلک... کنز العمال ج 5 ص 589، حواشی الشیروانی ج 9 ص 75، تفسیر القرطبی ج 14 ص 455، الطبقات الکبری ج 3 ص 183.
 - 2- . ج 38 ص 107 ح 36 فحزبه حزب الله: الامالی للصدوق ص 678، بحار الانوار ج 37 ص 107.

مقام خلافت پیامبر، امری آسمانی است، این خداست که خلیفه و جانشین پیامبر را انتخاب می کند، فقط امام می تواند جانشین پیامبر باشد، انتخاب امام، چیزی نیست که به دست مردم باشد.

خدا در سوره بقره آیه 124 از مقام امامت سخن گفته است. خدا از ابراهیم علیه السلام امتحان های سختی گرفت و او در همه امتحان ها موفق و سربلند شد. آن وقت بود که او را امام قرار داد، خدا از او خواست تا زن و فرزندش را در سرزمین خشک و بی آب مکه ساکن کند و او نیز چنین کرد، خدا از او خواست تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او فرزندش را به قربانگاه برد و آماده شد تا او را فدا کند، وقتی ابراهیم علیه السلام موقتاً در انجام دستورات خدا کوتاهی نکرد، خدا گوسفندی برایش فرستاد تا ابراهیم علیه السلام آن گوسفند را به جای فرزندش قربانی کند.

وقتی ابراهیم علیه السلام از همه این امتحان ها، سربلند شد، خدا به او مقام امامت را عطا کرد، مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام است. امام انسان کاملی است که اسوه همه ارزش ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می شود. (1)

وقتی خدا مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام داد، او بسیار خوشحال شد و از خدا خواست تا این مقام را به فرزندانش هم عنایت کند، خدا به ابراهیم علیه السلام

ص: 42

1- . إن الإمامه هي منزله الأنبياء، وإرث الأوصياء، إن الإمامه خلافة الله وخلافة الرسول...: الكافي ج 1 ص 200، الأملی للصدوق ص 775، عیون أخبار الرضا ج 2 ص 197، معانی الأخبار ص 98، تحف العقول ص 439، بحار الأنوار ج 25 ص 123.

فرمود: «امامت، عهد و پیمان من است، این عهد و پیمان هرگز به ستمکاران، نخواهد رسید».(1)

این پیام بزرگ قرآن است، هر کس سابقه ظلم و ستم دارد، هرگز به امامت نخواهد رسید. فقط کسی که معصوم و بی گناه است، شایستگی این مقام را دارد. با این سخن معلوم می شود که اگر کسی مدتی از عمر خود را به بت پرستی مشغول باشد، به خود ظلم کرده است، او ستمگر است و هرگز شایستگی مقام امامت را ندارد.

امروز این مردم کسی را به عنوان رهبر و خلیفه پیامبر برگزیده اند که سال های سال، بت پرستی کرده است، دامن او به گناه و ستم آلوده است، کاش این مردم قرآن را می فهمیدند! کاش در قرآن، تدبّر می کردند، کاش...

مردم این روزگار خود را از سعادت بزرگی محروم کردند، ولایت علی علیه السلام نعمت بزرگی برای آنان بود و آنان را به سعادت دنیا و آخرت می رساند، ولی مردم عهد خود را شکستند و با ابوبکر بیعت کردند و علی علیه السلام را تنها گذاشتند، وقتی خدا ولایت اهل بیت علیهم السلام را بر آسمان ها و زمین عرضه کرد، همه آن را پذیرفتند، فرشتگان در برابر مقام آنان، تواضع کردند، اما این انسان های جاهل و ستمگر، با ولایت اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند.

خدا در آیه 72 سوره «احزاب» این حقیقت را بیان کرده است، آنجا که می گوید: من امانت خود را بر زمین و آسمان ها عرضه کردم و زمین و آسمان ها هرگز در آن خیانت نکردند. منظور این امانت، ولایت

ص: 43

1- . بقره: آیه 124 (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

اهل بیت علیهم السلامی باشد، خط نفاق در این امانت، خیانت کردند، آنان بسیار ستمگر و جاهل بودند و مردم نیز از آنان پیروی کردند و راه ستمگری را پیمودند.

آری، ولایت علی علیه السلام راه و مسیر رسیدن به خدا است، فرشتگان هم سر تسلیم در مقابل ولایت فرود آوردند، پیامبران هم تسلیم ولایت بودند، ولی وقتی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر خود را خلیفه خواند و مردم با او بیعت کردند، او برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا در این امانت آسمانی، خیانت کرد، مردم هم در این مسیر او را یاری کردند.

ص: 44

این مردم چقدر زود عهد و پیمان خود را فراموش کردند و به سوی فتنه ها دویدند، پیامبر همه تلاش خود را کرد تا حق برای همه آشکار شود، همه می دانند که حق با علی علیه السلام است، اما آنان راه شیطان را برگزیدند.

قرار نیست کسی با اجبار، حق را برگزیند، همه باید امتحان بشوند، خدا انسان را آفرید و به او قدرت انتخاب داد، انسان در مسیر زندگی، همواره امتحان می شود. این حکمت خداست.

کسانی که در روزهای سخت جنگ، پیامبر را یاری کردند، امروز امام زمان را خود تنها گذاشته اند، سال ها پیش، خیلی ها برای حفظ ایمان خود از مکه به مدینه هجرت کردند، آنان همه ثروت و خانه و کاشانه خود را رها کردند و در مدینه در فقر و سختی زندگی کردند، آنان به پیامبر ایمان آوردند و او را با جان و دل یاری کردند، اما امروز در امتحانی که خدا برای آنان پیش آورد،

مردود شدند و به حزب شیطان پیوستند.

برای همین بود که پیامبر بارها به علی علیه السلام چنین گفت: «ای علی! اگر تو نبودی، مؤنان از دیگران شناخته نمی شدند و از منافقان جدا نمی شدند». ولایت علی علیه السلامی است که باعث آشکار شدن ایمان می شود. (1)

این قانون خداست که برای هر زمانی، هدایتگری آسمانی قرار می دهد، روزی از روزها پیامبر ظرف آبی را طلبید و وضو گرفت، بعد از آن دست علی علیه السلام را محکم در دست گرفت و گفت:

یا علی! أَنْتَ أَصْلُ الدِّينِ...

«ای علی! تو اصل دین هستی، تو نشانه ایمان هستی». (2)

پیامبر علی علیه السلام را به عنوان «برادر» و «جانشین» و «وارث» خود معرفی کرد و چنین گفت: «ای علی! هر کس با تو سازش کند، با من سازش کرده است، هر کس با تو جنگ کند، با من جنگ کرده است». پیامبر این گونه به مردم خبر داد که علی علیه السلام همه خوبی ها را دارد، او شایسته مقام امامت می باشد.

پیامبر حق را برای مردم آشکار کرد، اساس دین را برای آنان گفت، همه می دانستند که در سایه ولایت علی علیه السلامی توانند به رستگاری برسند، اما خط نفاق، فتنه ای بزرگ بر پا کردند و از غفلت مردم، بهره بردند.

شاید کسی با خود بگوید: چرا پیامبر این چند نفر منافق را از بین نبرد؟ در جواب باید چنین گفت: بر فرض که این چند نفر کشته می شدند، آیا شیطان

ص: 46

1- . فقال النبي: لولا انت لم يعرف المومون بعدى: الامالى للصدوق ص 157، روضه الواعظين ص 113، اقبال الاعمال ج 1 ص 507، بشاره المصطفى ص 246، بحار الانوار ج 37 ص 273، ج 39 ص 19.

2- . يا علي انت اصل الدين و منار الايمان و غايه الهدى: بصائر الدرجات ص 51، بحار الأنوار ج 23 ص 3، تفسير فرات الكوفى ص صفحات 206، البرهان فى تفسير القرآن ج 3 ص 230.

مسلمانان را به حال خود رها می کرد؟ شیطان سوگند یاد کرده است که انسان ها را گمراه کند، شیطان دشمن سعادت انسان ها می باشد و می داند که ولایت راه رسیدن به سعادت است، اگر این چند نفر کشته می شدند، شیطان گروه دیگری را گمراه می کرد و عشق حکومت را در دل آنان می انداخت و آنان را وسوسه می کرد تا بر ضد خط ولایت شورش کنند. شیطان دوست دارد که در روی زمین، خدا عبادت نشود و برای رسیدن به این هدف خود، همه تلاش خود را به کار می برد.

اکنون خط نفاق به فکر ادامه نقشه های شیطانی خود است تا حق را مخفی کند و ولایت شیطان را محکم نماید.

عُمر در کوچه های مدینه می گردد و فریاد می زند: «همه مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده اند، او را به عنوان خلیفه رسول خدا انتخاب نموده اند؛ پس هر چه زودتر برای بیعت کردن با او به مسجد بیایید» (1).

این فریاد ترس و وحشتی را بر دل مردم می اندازد، عده ای که بیعت نکرده اند، برای بیعت به مسجد می آیند و با ابوبکر بیعت می کنند، اما این حکومت می داند تا زمانی که علی علیه السلام بیعت نکند، بیعت مردم ارزشی ندارد، آنان به فکر آن هستند از علی علیه السلام بیعت بگیرند، اما این کار بهانه می خواهد، چه کسی این بهانه را می تواند درست کند؟

خط نفاق، اتاق فکری داشت که در آنجا، سخنان دروغی را به پیامبر

ص: 47

1- . إِنَّ عُمَرَ احْتَرَمَ بَازَارَهُ وَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَيُنَادِي: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ بَوَّعَ لَهُ ، فَهَلِّمُوا إِلَى الْبَيْعَةِ ، فَيُنْثَلُ النَّاسُ فَيُبَايِعُونَ ...: الاحتجاج ج 1 ص 105 ، بحار الأنوار ج 11 ص 555 ، وراجع مجمع الزوائد ج 5 ص 184 ، وراجع مسند أحمد ج 1 ص 37 ، كنز العمال ج 5 ص 658.

نسبت می دادند و آن را در جامعه مطرح می کردند و مردم را فریب می دادند.

پیامبر خبر داده بود که بعد از من، عدّه ای سخنانی را به دروغ به من نسبت می دهند، در حالی که من آن سخنان را نگفته ام! خط نفاق چاره ای نداشت، برای حفظ حکومت باید دروغ می گفت، دستگاه تبلیغاتی، پول زیادی به عدّه ای می دادند تا حدیث بسازند، آنان یک روز نزد شخصی رفتند و به او پول زیادی دادند. وقتی او پول خودش را گرفت، چنین گفت: «من از پیامبر شنیدم که فرمود: بعد از من، شرایطی پیش می آید، اگر دیدید کسی می خواهد میان جامعه اختلاف بیندازد، او را بکشید، هر کس که باشد، او را به قتل برسانید» (1).

معلوم است که هدف حکومت از بیان این سخن چیست؟ آنان می خواهند به مردم بگویند: «علی میان جامعه اختلاف انداخته است و طبق سخن پیامبر، باید به قتل برسد!».

این سخن، مخالف قرآن است، قرآن در آیه تطهیر از عصمت علی علیه السلام سخن گفته است، اگر علی علیه السلام معصوم است، باید از او پیروی کرد.

آیا این مردم آیه تطهیر را به یاد دارند؟ آیا به آن فکر می کنند؟ آیه تطهیر، کدام آیه از قرآن است؟ ماجرای آن چیست؟ روزی از روزها پیامبر همه عزیزانش را نزد خود فرا خواند: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سپس دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! اینان یادگاران من می باشند، گوشت و خون آن ها از من است، از تو می خواهم همه پلیدی ها را

ص: 48

1- . رأیت النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر یخطب الناس فقال إنه سیکون بعدی هنات وهنات فمن رأیتموه فارق الجماعه أو یرید یفرق أمر أمه محمد صلی الله علیه وسلم کائنا من کان: سنن النسائی ج 7 ص 92، صحیح ابن حبان ج 10 ص 438، المعجم الکبیر ج 17، ص 144، کنز العمال ج 1 ص 181.

دستان پیامبر به سوی آسمان بود، او منتظر بود که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار کرد، لحظاتی گذشت، جبرئیل نازل شد و آیه 33 سوره احزاب را برای پیامبر خواند:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

«خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر نشست، او این آیه را سه بار با صدای بلند خواند.

پیامبر بسیار خوشحال بود که خدا دعای او را مستجاب نمود. این آیه می گوید که مقام اهل بیت علیهم السلام، مقامی بس والاست، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و زشتی به دور هستند.

دستگاه حکومت مانع می شود مردم کمی فکر کنند، اگر مردم به قرآن پناه می بردند، هرگز سخن حکومت را باور نمی کردند و فریب نمی خوردند.

عُمر، مغز متفکر حکومت است، ابوبکر او را به عنوان «قاضی بزرگ حکومت» مشخص کرده است. (2)

فرمان صادر می شود تا مردم در مسجد جمع شوند، وقتی همه به مسجد می آیند عُمر چنین می گوید: «ای مردم! پیامبر از میان ما رفته است، همان پیامبری که وحی به او نازل می شد، او از میان ما رفت ولی نشانه مهمی را برای ما بیان کرد تا ما بتوانیم منافق را از مؤن تشخیص بدهیم، آن نشانه

ص: 49

1- . ثم لفّ عليهم ثوبه _ أو قال: كساء _ ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، ثم قال: اللَّهُمَّ هُوَ أَهْلُ بَيْتِي، وَأَهْلُ بَيْتِي أَحَقُّ: المجموع للنووي ج 3 ص 467، بحار الأنوار ج 35 ص 217، المستدرک للنیشابوری ج 2 ص 416، السنن الكبرى للبيهقي ج 2 ص 152، شواهد التنزيل ج 2 ص 64، تاريخ مدينة دمشق ج 41 ص 25، تاريخ الإسلام ج 6 ص 217.

2- . لَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَلَّى عُمَرَ الْقَضَاءِ، وَوَلَّى أَبُو عَيْبَةَ الْمَالَ: كنز العمال ج 5 ص 640 وراجع فتح الباری ج 12 ص 108، الدرایه فی تخریج الحدیث الهدایه ج 2 ص 166، فیض القدیر ج 2 ص 126.

همانا شرکت در نماز جماعت است، هر کس در نماز جماعت شرکت کند، مؤن است و هر کس نماز جماعت را ترک کند، او منافق است» (1).

چقدر عجیب است! عُمَر چه سخن عجیبی را به پیامبر نسبت می دهد! عُمَر با زیرکی فهمیده است که چه سخن دروغی را بسازد که در مردم تاثیر بگذارد و آنان آن سخن را باور کنند. اهل سیاست این گونه اند، آنان مخالفان خود را منافق می خوانند و این کار را به اسم دین انجام می دهند.

مگر قرآن در آیه تطهیر به عصمت علی علیه السلام اشاره نکرده است، اگر علی علیه السلام پشت سر ابوبکر نماز نمی خواند، حتماً اشکالی در کار ابوبکر است، علی علیه السلام معصوم است و خدا او را از هر پلیدی و گناه، پاک کرده است!

مدتی است که ابوبکر به عنوان خلیفه انتخاب شده است، او در محراب پیامبر می ایستد و مردم پشت سر او نماز می خوانند، اما علی علیه السلام به مسجد نمی آید، او نماز را پشت سر ابوبکر نمی خواند، عُمَر با این سخن می خواهد به مردم بگوید که علی علیه السلام منافق است! مردم چقدر ساده اند که سخن عُمَر را باور می کنند، عُمَر سخنی را پیامبر نسبت می دهد و این گونه می خواهد علی علیه السلام را به عنوان منافق معرفی کند؟ این روزها علی علیه السلام در خانه است، او با ابوبکر بیعت نکرده است و به مسجد هم نمی آید، پیامبر از او خواسته است بعد از دفن او از خانه بیرون نیاید مگر زمانی که قرآن را جمع آوری کند و آن را بنویسد. این دستور پیامبر است، علی علیه السلام از خانه بیرون نمی آید تا به وصیت پیامبر عمل کند.

ص: 50

1- . أن عُمَر رضى الله عنه قال يوماً لأصحابه: قد خرج من بيننا من كان ينزل عليه الوحي وخلف فيما بيننا علامه يميز بها المخلص من المنافق وهي الجماعة فكل من لقيناه في جماعة المسلمين شهدنا بايمانه ومن لقيناه يتخلف عن الجماعة شهدنا بأنه منافق: المبسوط للسرخسي ج 16 ص 139، تفسير السمرقندي ج 2 ص 62، تفسير الثعلبي ج 7 ص 270، زاد المسير ج 6 ص 185، تفسير القرطبي ج 14 ص 146، فتح القدير ج 4 ص 192، تفسير الأکوسي ج 20 ص 134.

عُمر با زیرکی می خواهد واقعیت را در ذهن مردم تغییر بدهد، او می داند که مردم از واژه «منافق» بسیار نفرت دارند، پیامبر بارها منافقان را لعنت کرد، سیاست عُمر این است که این واژه را در حق علی علیه السلام به کار ببرد، او حدیث می سازد و به پیامبر نسبت می دهد، گروهی هم سخن او را باور می کنند و خیال می کنند هر کس به مسجد نیاید و نماز جماعت نخواند، منافق است هر چند که آن شخص علی علیه السلام باشد. عُمر این سخن را می گوید تا زمینه هجوم به خانه علی علیه السلام را فراهم کند، او می خواهد به جنگ علی علیه السلام برود.

مگر پیامبر نفرمود: «ای علی! همان گونه که ایمان به خدا با گوشت و خون من آمیخته شده است با گوشت و خون تو نیز آمیخته شده است»؟ (1)

مگر پیامبر نفرمود: «همواره حق با علی است و علی هم با حق است»؟ اگر علی علیه السلام، محور حق است، چطور می شود او را «منافق» نامید؟ (2)

وقتی آیه 116 سوره «آل عمران» نازل شد، پیامبر آن آیه را برای مردم خواند: «آنان کسانی هستند که اهل آتش هستند و برای همیشه در آتش جهنم خواهند سوخت». آن روز علی علیه السلام رو به پیامبر کرد و پرسید: «ای رسول خدا! چه کسانی اهل آتش هستند؟ پیامبر جواب داد: «هر کس که بعد از من با تو جنگ کند اهل آتش جهنم است»، سپس پیامبر رو به مردم کرد و گفت: «همانا علی پاره تن من است، هر کس با او بجنگد با من جنگیده است». (3)

افسوس که گروهی سخن عُمر را باور می کنند و فریب می خورند و خیال می کنند چون علی علیه السلام به مسجد نمی آید منافق است و باید به جنگ او

ص: 51

1- . الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمي و دمي: الامالی للصدوق ص 157، اقبال الاعمال ج 1 ص 507، بحار الانوار ج 38 ص 247، ج 65 ص 137، الغدير ج 3 ص 179.

2- . الحق مع علی و علی مع الحق، لا یفرقان حتی یردا علی الحوض: الخصال ج 2 ص 559، مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 61، الاحتجاج ج 1 ص 88، بحار الانوار ج 29 ص 16، ص 101، ج 31 ص 324، الامامه و السیاسه ج 1 ص 73.

3- . الا ان ان علیاً بضعه منی فمن حاربه فقد حاربنى....: تفسر فرات الکوفی ص 477، البرهان فی تفسیر القرآن ج 1 ص 261، بحار الانوار ج 27 ص 203، ج 32 ص 323.

رفت، این مردم چقدر زود فراموش کردند که پیامبر فرمود: «ای یاران من! خدا از شما می خواهد تا از علی پیروی کنید که او بعد از من، امام شماسست، بدانید که خدا او را نشانه بین ایمان و نفاق قرار داده است، هر کس علی را دوست بدارد، مؤن است، هر کس با علی دشمنی کند، منافق است» (1).

اگر مردم می خواهند منافق را تشخیص بدهند باید به این سخن پیامبر مراجعه کنند، باید با خود فکر کنند چرا علی علیه السلام به مسجد نمی آید؟ ولایت علی علیه السلام همان «صراط مستقیم» است، مردم باید فکر کنند که جامعه به چه انحرافی مبتلا شده است، باید دست به دست هم بدهند و این انحراف را اصلاح کنند، نه این که فریب سخنان عُمَر را بخورند و به این نتیجه برسند که علی علیه السلام منافق است! همیشه شنیده بودم که دشمن اگر بخواهد نقشه خود را عملی کند، ابتدا ترور شخصیتی می کند، عُمَر با حيله و نیرنگ، آن سخن را بر زبان جاری کرد، اما چرا مردم سخنان پیامبر را از یاد بردند؟ پیامبر بارها و بارها از آنان خواسته بود از علی علیه السلام پیروی کنند، پس چرا آنان سخن عُمَر را بر سخنان پیامبر برتری دادند؟ در این میان چه اتفاقی افتاده بود؟ به راستی که خیلی مردم از حزب باد می باشند، از هر طرف که باد ثروت و قدرت بوزد، به همان سمت می روند.

امروز دفاع از علی علیه السلام هزینه دارد، وقتی عُمَر به فکر حمله و هجوم به خانه علی علیه السلام است، دیگر چه کسی جرأت دارد سخنی بگوید؟ عُمَر می خواهد زهرچشمی از مردم بگیرد که دیگر هیچ کس جرأت نکند بر ضد

ص: 52

1- . ان الله جعل علياً علماً بين الايمان و النفاق: الامالى للصدوق ص 284، بحار الانوار ج 38 ص 97.

حکومت اسلامی، چیزی بگوید. عُمَر می خواهد بذر ترس و وحشت را در دل مردم بکارد، عُمَر به فکر آتش زدن خانه علی و فاطمه علیهماالسلام است، وقتی مردم ببینند که حکومت با کسی تعارف ندارد و خانه دختر پیامبر را هم آتش می زند، همه حساب کار خود را می کنند.

اهل سنت، نماز جماعت را واجب می شمارند و تأکید زیادی بر آن دارند، این کار آنان، یک امر سیاسی است، اساس هجوم به خانه علی علیه السلام به اسم نماز جماعت انجام شده است!! سیاست حکومت این است که علی علیه السلام را دشمن اسلام معرفی کند و دستور آتش زدن خانه او را بدهد. فرض کنیم که این سخن درست باشد (نعوذ بالله)، اما در کجای تاریخ آمده است که پیامبر خانه منافقی را آتش زده است؟ پیامبر هرگز با هیچ منافقی این گونه رفتار نکرد.

ص: 53

خط نفاق به این نتیجه می‌رسند که دیگر باید نقشه اصلی را عملی کنند، آنان می‌خواهند به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم ببرند.

هجوم به کدامین خانه؟ خانه ای که جبرئیل بدون اجازه وارد نمی‌شد، خانه ای که محل آمد و رفت فرشتگان است! خانه ای که خدا به اهل آن، مقام عصمت داده است.

خط نفاق برای حفظ حکومت خود تا کجا می‌خواهند پیش بروند؟ مگر ریاست چندروزه دنیا چیست؟ چقدر ارزش دارد؟ چرا آنان برای حفظ این ریاست، حاضرند به دختر پیامبر حمله کنند؟ مگر پیامبر نفرمود: «فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است»⁽¹⁾.

خط نفاق تصمیم خود را گرفته اند، آنان می‌خواهند که ترس را در دل

ص: 54

1- . فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی... کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203.

مردم نهادینه کنند، حکومت آنان بر زور بنا شده است، باید مردم را بترسانند، وقتی خانه دختر پیامبر در آتش بسوزد، همه مردم می ترسند و این ترس، بقای این حکومت را ضمانت می کند.

اکنون عُمَرُ رو به ابوبکر می کند و می گوید: «ای خلیفه پیامبر! تا زمانی که علی بیعت نکند بیعت بقیّه مردم به درد ما نمی خورد». سپس سخن خود را این گونه ادامه می دهد: «به خدا قسم! این فتنه فقط با کشتن علی تمام می شود. آیا به من اجازه می دهی که بروم و سر او را برای تو بیاورم؟» (1) اینجاست که ابوبکر دستور حمله به خانه علی علیه السلام را می دهد. (2)

عُمَرُ همراه با گروهی از طرفداران به سوی خانه علی علیه السلام راه می افتند، وقتی نزدیک خانه علی علیه السلام می رسند، فاطمه علیها السلام آنان را می بیند، او سریع در خانه را می بندد.

عُمَرُ جلو می آید در خانه را می زند و فریاد می زند: «ای علی! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن، به خدا قسم، اگر این کار را نکنی، خون تو را می ریزیم و خانه ات را به آتش می کشیم». (3)

اکنون همه منتظر هستند تا علی علیه السلام جواب دهد... صدایی به گوش می رسد، این صدای فاطمه علیها السلام است: «ای گمراهان! از ما چه می خواهید؟» عُمَرُ خیلی عصبانی می شود و فریاد می زند:

__ به علی بگو از خانه بیرون بیاید، و اگر این کار را نکند من این خانه را آتش می زنم! __ ای عُمَرُ! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی؟

ص: 55

1- . فوثب عُمَرُ غضبان فقال: واللّه إني لعارف بسخفه وضعف رأيه وأنه لا يستقيم لنا أمر حتى نقتله، فخلني آتك برأسه...: كتاب سليم بن قيس ص 386، الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج 10 ص 180.

2- . عن أبي بكر - قبيل موته - : ما أسي إلاّ علي ثلاث خصال صنعتها ليتني لم أكن صنعتها...: تاريخ اليعقوبي ج 2 ص 137، الخصال ص 171 ح 228، تاريخ الطبري ج 3 ص 430، تاريخ الإسلام ج 3 ص 117، الأموال ص 144 ح 353 العقد الفريد ج 3 ص 279، تاريخ دمشق ج 30 ص 418 و 419، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 46، الإمامه والسياسة ج 1 ص 36.

3- . اخرج يا عليّ إلى ما أجمع عليه المسلمون، وإلاّ قتلناك: مختصر بصائر الدرجات ص 192، الهدايه الكبرى ص 406، بحار الأنوار ج 53 ص 18؛ وراجع الهجوم على بيت فاطمه ص 115؛ كتاب سليم بن قيس ص 150، بحار الأنوار ج 28 ص 269.

— به خدا قسم ، این کار را می کنم ، زیرا این کار از آن دینی که پدرت آورده است، بهتر است!⁽¹⁾

— چگونه شده که تو جرأت این کار را پیدا کرده ای؟ آیا می خواهی نسل پیامبر را از روی زمین برداری؟⁽²⁾

— ای فاطمه! ساکت شو ، محمّد مرده است ، دیگر از وحی و آمدن فرشتگان خبری نیست!⁽³⁾

— بار خدایا ، از فراق پیامبر و ستم این مردم به تو شکایت می کنم .⁽⁴⁾

عده ای از همراهان عُمَر چون سخن فاطمه علیها السلام را می شنوند پشیمان می شوند ، همه کسانی که صدای فاطمه علیها السلام را می شنوند به گریه می افتند .⁽⁵⁾

عُمَر فریاد می زند: «بروید هیزم بیاورید»، عده ای می روند و هیزم زیادی می آورند .⁽⁶⁾

لحظاتی می گذرد، هیزم زیادی در اطراف خانه جمع می شود، عُمَر شعله آتشی را در دست گرفته، به این سو می آید . او فریاد می زند: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید» .⁽⁷⁾

عُمَر جلو می آید ، شعله آتش را به هیزم می گذارد ، آتش شعله می کشد .

در خانه نیم سوخته می شود . عُمَر جلو می آید و لگد محکمی به در می زند .⁽⁸⁾

فاطمه علیها السلام بین در و دیوار قرار می گیرد ، صدای ناله اش بلند می شود . عُمَر در را فشار می دهد ، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر می شود . میخ در که از آتش

ص: 56

1- . فجاء عُمَر ومعه قبس ، فتلقته فاطمه علی الباب ، فقالت فاطمه : یابن الخطّاب !...: أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 .

2- . ويحك يا عمر ، ما هذه الجراءه علی الله وعلی رسوله؟ أترید أن تقطع نسله من الدنيا وتطفی نور الله...: الهدایه الكبرى ص 407 ، بحار الأنوار ج 53 ص 18 .

3- . كفی یا فاطمه ، فلیس محمّد حاضراً ولا الملائکه آتیة بالأمر والنهی والزجر من عند الله ، وما علیّ إلاّ كأحد من المسلمین...: الهدایه الكبرى ص 407 ، وراجع أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 ؛ تاریخ الطبری ج 3 ص 202 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 56 ، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 30 ، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38 ، بحار الأنوار ج 28 ص 356 .

4- . فقالت وهی باکیه: اللهمّ إلیک نشکو فقد نیّک ورسولک وصبّیك...: بحار الأنوار ج 53 ص 19 .

5- . قال سلمان: فلقد رأیت أبا بکر ومن حوله یبکون ، ما فیهم إلاّ باکٍ، غیر عُمَر وخالد بن الولید والمغیره بن شعبه...: کتاب سلیم بن قیس ص 152 ، بحار الأنوار ج 28 ص 270 ، غایه المرام ج 5 ص 317 .

6- . وقلت لخالد بن الولید: أنت ورجالک هلمّوا فی جمع الحطب...: بحار الأنوار ج 28 ص 293 ، بیت الأحران ص 120 ، كنت ممّن حمل الحطب مع عُمَر إلى باب فاطمه حین امتنع علیّ وأصحابه عن البیعه: بحار الأنوار ج 28 ص 339 .

7- . فجاء عُمر ومعه قيس ، فتلقته فاطمه على الباب ، فقالت فاطمه : يابن الخطّاب أتراك محرّقا علىّ بابي ؟! قال : نعم !: أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 ؛ وراجع: الأمل للمفيد ص 49 ، بحار الأنوار ج 28 ص 231 : الممل والنحل ج 1 ص 57.

8- . فضرب عُمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثمّ دخلوا، فأخرجوا عليّاً 7 مليياً...: تفسير العيّاشي ج 2 ص 67 ، بحار الأنوار ج 28 ص 227 .

داغ شده است در سینه فاطمه علیها السلام فرو می رود. (1)

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه می پیچد: «بابا! یا رسول الله! ببین با دختری چه می کنند». (2)

اینجاست که فاطمه علیها السلام بر روی زمین می افتد، عمر و هوادارانش وارد خانه می شوند.

چرا عمر این قدر عصبانی شد و این همه ظلم و ستم در حق فاطمه علیها السلام روا داشت؟ عمر از این ناراحت شد که چرا فاطمه علیها السلام به میدان آمد، این کار فاطمه او را بسیار عصبانی کرد و همه نقشه های او را خراب کرد. عمر علی علیه السلام را به خوبی می شناخت، او می دانست که علی علیه السلام غیرت مند است، عمر فکر می کرد وقتی به خانه علی علیه السلام هجوم ببرد و آنجا را به آتش بکشد، علی علیه السلام دست به شمشیر می برد و با عمر و هواداران او می جنگد و در این کارزار، بهترین بهانه به دست عمر می افتاد تا علی علیه السلام را به عنوان شورشگر (مُحَارِب) معرفی کند. قبیله اسلم که بیش از هزاران نفر بودند همراه با گروه زیادی از مردم که از حکومت پول گرفته بودند به یاری حکومت می آمدند، جنگ سختی آغاز می شد.

اگر آنان موفق می شدند علی علیه السلام را می کشتند، به همه می گفتند که علی علیه السلام بر ضد حکومت اسلامی دست به شمشیر برده است و قرآن سزای شورشگر را «قتل» می داند.

ص: 57

1- . عصر عمر فاطمه خلف الباب، و نبت مسمار الباب فی صدرها وسقطت مریضه حتی ماتت: مؤمر علماء بغداد ص 181.

2- . وهی تجهز بالبكاء تقول: یا أبتاه یا رسول الله، ابنتک فاطمه تُضرب...: الهدایه الکبری ص 407 وراجع بحار الأنوار ج 30 ص 294

اگر هم موفق به کشتن علی علیه السلام نمی شدند، اختلاف بزرگی در جامعه می افتاد، سپاه کشور روم هم منتظر چنین فرصتی بودند تا بین مسلمانان اختلاف بیفتد و آنان به مدینه حمله کنند و طومار اسلام را برچینند.

به ظاهر، این حکومت می خواست به زور از علی علیه السلام بیعت بگیرد، اما هدف اصلی چیز دیگر بود، این حکومت می خواست اهل بیت علیهم السلام را از میان بردارد، پیامبر بیش از همه چیز به اهل بیت علیهم السلام اهمیت می داد، روح و حقیقت دین، چیزی جز محبت به اهل بیت علیهم السلام نبود، آنان می خواستند حقیقت دین را نابود کنند تا دیگر اثری از خاندان پیامبر باقی نماند، اما علی و فاطمه علیهم السلام با فداکاری خود، مانع شدند حکومت به این هدف خود برسد.

عمر دوست داشت علی علیه السلام دست به شمشیر ببرد، این به نفع خط نفاق بود، اما علی علیه السلام با صبر خود، داغی بزرگ بر دل این حکومت ستمگر نهاد و همه برنامه های آنان را باطل کرد.

خط نفاق که بهره ای از ایمان ندارد، دلش برای اسلام نمی سوزد، اگر کشور روم هم به مدینه حمله کند و اسلام را به کلی نابود کند، باز هم ناراحت نمی شود، خط نفاق به دنبال منافع خودش است، اگر سپاه روم به نزدیک مدینه برسد، همین خط نفاق با آنان وارد معامله می شود و به آنان کمک می کند تا زودتر اسلام را نابود کنند.

بگذار برایت از یک ماجرا سخن بگویم: زمانی بین یک مادر و یک دایه بر سر یک بچه دعوا شد، قرار شد بچه را از وسط نصف کنند، نصف را به مادر بدهند و نصف را به دایه. دایه سکوت کرد و چیزی نگفت و با سکوت خود

رضایت خود را اعلام کرد، اما مادر تا این سخن را شنید فریاد برآورد: «من از حق خود گذشتم، بچه ام را به دایه بدهید».

آن مادر چرا این کار را کرد؟ چون او بچه اش را دوست داشت، چون مادر بود، آن بچه را از جان و دل دوست داشت، اما دایه، یک غریبه بود، او چنین حسی به آن بچه نداشت.

آن زمان که سپاه روم منتظر بود تا هر چه زودتر به مدینه حمله کند و اساس اسلام را از بین ببرد، علی علیه السلام دست به شمشیر نبرد، او صبر کرد، برای حکومت چند روزه دنیا دست به قیام مسلحانه نزد.

بارها گفته اند که عُمر در خانه فاطمه علیها السلام را آتش زد، اما این همه ماجرا نیست، قصد عُمر فقط این نبود، او به دنبال چیز دیگری بود، در خانه فاطمه علیها السلام که از جنس خوب بود، آتش زدن آن نیاز به این همه هیزم نداشت، عُمر به هواداران خود دستور داد تا هیزم زیادی بیاورند. به راستی او به دنبال چه هدفی بود؟ خط نفاق با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت و کینه آنان را به دل داشت و دوست داشت تا خاندان پیامبر را به قتل برساند.

هدف اصلی حکومت این بود که هیچ نسلی از پیامبر باقی نماند و حاضر بود که برای رسیدن به این هدف، هر ظلم و ستمی را انجام دهد، هدف دقیقاً از بین بردن نسل پیامبر بود، این حکومت می خواست خودش روز عاشورا را به وجود آورد!

ص: 59

او می خواست همان روز، کار را یکسره کند، نسل پیامبر را زنده زنده در آتش بسوزاند.

اگر فاطمه علیهاالسلام به میدان نمی آمد، اگر او آن گونه فریاد بر نمی آورد، حکومت دست به چنین کاری می زد و دیگر نسلی از پیامبر باقی نمی ماند، فاطمه علیهاالسلام به میدان آمد تا از امامت دفاع کند، او جان خود را فدای امامت کرد، اگر چه خودش آماج ظلم ها قرار گرفت، اما نسل پیامبر حفظ شد. در واقع پیروز این میدان، کسی جز فاطمه علیهاالسلام نیست.

وقتی حکومت دینی در دست کسانی قرار گیرد که از طرف خدا برای این امر، معرفی نشده اند، فاجعه روی می دهد و به اسم دین، جنایت های بزرگ شکل می گیرد.

ماجرای هجوم به خانه دختر پیامبر چه زمانی روی داد؟ هفت روز بعد از آنکه پیامبر از دنیا رفت (پیامبر به دست دشمنان مسموم شد و بر اثر همان سم به شهادت رسید).

وقتی پیامبر وضو می گرفت، مردم نمی گذاشتند آب وضوی پیامبر به روی زمین بریزد و آن را برای تبرک بر صورت خود می پاشیدند، به راستی این حکومتی که به اسم دین روی کار آمده بود در مدت هفت روز، چه کرد و چقدر مردم را تغییر داد؟ (1) همان کسانی که آب وضوی پیامبر را برای تبرک می بردند، هیزم آوردند تا فاطمه علیهاالسلام و فرزندان او را در آتش بسوزانند! آنان حکومت را یاری کردند تا

ص: 60

1- . وَإِذَا وَصَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَادُوا يَقْتُلُونَ عَلِيَّ وَصُؤَيْهَ: بحار الأنوار ج 20 ص 332، نيل الأوطار ص 23، مسند أحمد ج 4 ص 329، صحيح البخاری ج 1 ص 55، عمده القاری ج 14 ص 3، 4

خانه ای را آتش بزنند که جبرئیل بدون اجازه وارد آنجا نمی شد! آخر چگونه می شود آن مردمی که برای پیامبر از جان و دل مایه گذاشتند، سرانجامشان به اینجا برسد؟ مگر حکومت نفاق به آنان چه گفت؟ دستگاه تبلیغاتی آنان چه موجی از دروغ و فریب را در جامعه رواج دادند؟ این کار حکومت، یک شاهکار در نیرنگ و فریب است.

بعضی ها وقتی می شنوند که عُمَر در خانه فاطمه علیهاالسلام را آتش زد، چنین می گویند: «در آن زمان، خانه های مدینه اصلاً در نداشته است؟ مردم آن زمان، برای محفوظ بودن خانه های خود از دید دیگران، تنها از پرده استفاده می کردند».

در اینجا به بررسی این موضوع می پردازم، آیا این سخن درست است که خانه های مدینه در آن زمان، در نداشته است؟ مناسب است در اینجا سه نکته را بیان کنم:

نکته اول:

استاد سجستانی کتاب مهمی در حدیث نوشته است، اهل سنت به کتاب او اعتبار زیادی می دهند. این استاد، ماجرای زیر را نقل کرده است:

«برای پیامبر مهمانان زیادی رسید، آنان از پیامبر تقاضای غذا نمودند.

پیامبر به عُمَر گفت: ای عُمَر! این افراد را ببر و به آنان غذا بده. عُمَر آن افراد را همراه خود گرفت و به سوی خانه خود حرکت کرد. او وقتی به در خانه و اتاق خود رسید، لحظه ای صبر کرد، پس کلید را از کمر بند خود بیرون

ص: 61

هیچ کس نمی تواند بگوید که اتاقِ عُمَر، به جای در، پرده داشته است، زیرا عُمَر درِ اتاق را با کلید باز کرد، اگر برای محفوظ بودن این اتاق به جای در، از پرده استفاده می کرد، دیگر نیاز به کلید نبود! آخر در کجای دنیا، به پرده، قفل می زنند؟ نکته دوم:

معتبرترین کتاب اهل سنت «صحیح بخاری» است، بعد از قرآن، هیچ کتابی به اندازه این کتاب، نزد اهل سنت اعتبار ندارد.

این ماجرا در این کتاب ذکر شده است: «بین عُمَر و ابوبکر سخنانی رد و بدل شد، ابوبکر با سخنان خود عُمَر را عصبانی کرد. عُمَر که بسیار ناراحت شده بود، از پیش ابوبکر برخاست و به سوی خانه خود رفت. لحظاتی بعد، ابوبکر از کار خود پشیمان شد، تصمیم گرفت تا از عُمَر عذرخواهی کند، او به دنبال عُمَر رفت تا او را راضی کند، اما عُمَر نپذیرفت، عُمَر وقتی به خانه خود رسید، داخل خانه شد، و درِ خانه را به روی ابوبکر بست». (2)

معلوم می شود که خانه عُمَر، در داشته است و عُمَر آن را به روی ابوبکر بسته است تا او نتواند وارد خانه شود، چگونه عده ای می گویند که خانه های مدینه در نداشته است؟ * نکته سوم بخاری در کتاب خودش چنین می نویسد: «درِ خانه عایشه، یک لنگه بیشتر نداشت و جنس آن، از چوب درختِ ساج بود». (3)

ص: 62

1- . أتينا النبي فسألناه الطعام، فقال: يا عمر، اذهب فأعطهم. فارتقى بنا إلى عليّ فأخذ المفتاح من حجزته ففتح: سنن أبي داود للسجستاني ج 2 ص 527، وراجع مسند أحمد ج 4 ص 174، فتح الباری ج 3 ص 371، عمدہ القاری ج 9 ص 243، الدرر لابن عبد البرّ ص 220.
2- . كانت بين أبي بكر وعمر محاوره، فأغضب أبو بكر عمر، فانصرف عنه عُمَر مغضباً، فاتّبعه أبو بكر يسأله أن يستغفر له، فلم يفعل حتّى أغلق بابَه في وجهه، فأقبل أبو بكر إلى رسول الله 9، فقال أبو الدرداء: ونحن عنده... صحیح البخاری ج 5 ص 197، فتح الباری ج 7 ص 18، عمدہ القاری ج 16 ص 180، مسند الشاميين ج 1 ص 448، تفسير ابن كثير ج 2 ص 265، الدر المنثور ج 3 ص 135، تاريخ الإسلام ج 3 ص 112.

3- . عن محمد بن هلال، أنه رأى حجر أزواج النبي من جرید مستوره بمسوح الشعر، فسألته عن بيت عائشه، فقال: كان بابَه من وجهه الشام، فقلت: مصراعاً كان أو مصراعين؟ قال: كان باباً واحداً، قلت: من أيّ شيء كان؟ قال: من عرعر أو ساج: الأدب المفرد للبخاری ص 168، إمتاع الأسماع ج 10 ص 92، سبل الهدى والرشاد ج 3 ص 349.

در اینجا، بُخاری به شرح نوع و جنس در خانه عایشه پرداخته است، پس معلوم می شود که خانه عایشه در داشته است.

کسانی که می گویند خانه های مدینه، در نداشته است یا این سه نکته را نخوانده اند یا آنکه آن را خوانده اند ولی آن را مخفی می کنند تا مطلب باطل خود را رواج بدهند.

ص: 63

عُمَر و هوادارانش وارد خانه می شوند و به سراغ علی علیه السلام می روند، تعداد آنها زیاد است، آنها با شمشیرهای برهنه آمده اند، علی علیه السلام تک و تنهاست. آنها می خواهند علی علیه السلام را از خانه بیرون ببرند. هر کاری می کنند نمی توانند او را از جای خود حرکت بدهند.

عُمَر دستور می دهد تا ریسمانی بیاورند، ریسمان را بر گردن علی علیه السلام می اندازند، عُمَر فریاد می زند: «اللّه اکبر، اللّه اکبر»، همه جمعیت با او هم صدا می شوند، آنها می خواهند علی علیه السلام را به سوی مسجد ببرند تا با خلیفه بیعت کند. (1) چرا عُمَر این گونه فریاد می زند؟ او چرا «اللّه اکبر» می گوید؟ او پرچمدار خط نفاق است، او می داند که باید از احساسات دینی مردم بهره بگیرد، او

ص: 64

1- . فتاویل بعضهم سیوفهم فکاثروه وضبطوه، فالتوا فی عنقه حبلاً: کتاب سلیم بن قیس ص 151 ، بحار الأنوار ج 28 ص 270 وراجع الاحتجاج ص 109 ، بیت الأحران ص 117 .

می داند که صدای مظلومیت فاطمه علیها السلام در دل بعضی ها شک ایجاد کرده است. اینجا همان خانه ای است که پیامبر چهل روز آمد و در کنار در این خانه ایستاد و به اهل این خانه سلام داد و آیه تطهیر را خواند:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

«خداوند اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید».

آری، اهل این خانه، به حکم قرآن، معصوم و از هر گناهی پاک هستند.

پس چرا عُمَر می خواهد این خانه و اهل آن را آتش بزند؟! عُمَر می داند که سوال هایی در ضمیرناخود آگاه سربازانش هست، پس باید کاری کند که این سوال ها از یاد برود، او فریاد می زند: «اللَّهُ أَكْبَرُ!» همه با صدای بلند تکرار می کنند تا این غافلان خیال کنند در میدان جنگ هستند و دارند برای حفظ اسلام چنین می کنند! او به یارانش گفته است که برای حفظ حکومت اسلامی باید علی علیه السلام را از میان برداشت! اسلام در خطر است و برای حفظ آن، کشتن علی علیه السلام ثواب هم دارد.

عُمَر و سربازان او می خواهند علی علیه السلام را از خانه بیرون ببرند، فاطمه علیها السلام از جا بر می خیزد، تنها مدافع امامت قیام می کند. او می آید و در چهار چوبه در خانه می ایستد، او راه را می بندد تا نتوانند علی علیه السلام را ببرند. (1)

عُمَر نگاه می کند، او می داند تا زمانی که فاطمه علیها السلام جان دارد، از علی علیه السلام

ص: 65

1- . وحالت فاطمه بین زوجها و بینهم عند باب البيت، فضربها فَنَفَذَ بالسوط علی عضدها... الاحتجاج ص 109 وراجع بحار الأنوار ج 28 ص 283.

دفاع می کند، باید او را نقش بر زمین کرد. اینجاست که عُمَر به قُنْفُذ اشاره می کند، قُنْفُذ با غلافِ شمشیر فاطمه علیها السلام را می زند، قنْفُذ در مقابل این کار خود، پاداش بزرگی از حکومت خواهد گرفت، حکومت او را امیر شهر مکه خواهد نمود. (1)

مردم نظاره گر این صحنه ها هستند، عُمَر با تازیانه فاطمه علیه السلام را می زند، بازوی فاطمه علیها السلام از تازیانه ها کبود می شود. (2)

وای بر من! این بار به قصد کشتن، فاطمه علیها السلام را می زنند، آری، تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده است نمی توان علی علیه السلام را برای بیعت برد.

باید کاری کرد که فاطمه علیها السلام نتواند راه برود، باید او را خانه نشین کرد! او خبر داشت که فاطمه علیها السلام حامله است و پیامبر از فاطمه علیها السلام خواسته است که وقتی این فرزندش به دنیا آمد نام او را «محسن» بگذارد.

اکنون عُمَر لگد محکمی به فاطمه علیها السلام می زند، اینجاست که صدای فاطمه علیها السلام بلند می شود، او خدمتکار خود را صدا می زند: «ای فَصَّه مرا دریاب! به خدا محسن مرا کشتند». (3)

فاطمه علیها السلام بی هوش بر روی زمین می افتد، اکنون دیگر می توان علی علیه السلام را به مسجد برد، علی علیه السلام نگاهی به همسرش می کند، اشک در چشمانش حلقه می زند، او فَصَّه را صدا می زند و از او می خواهد که فاطمه علیها السلام را کمک کند، آری! محسن علیه السلام، شهید شده است... این خاندان آماده اند تا همه

ص: 66

1- . ثم ولّاه عُمَر بن الخطّاب مکه فی أوّل ولايته، ثمّ عزله وولى قنْفُذ بن عمیر: أسد الغابه ج 4 ص 306؛ وراجع الإصابه ج 5 ص 346.
2- . فأرسل إليه الثالثه رجلاً يقال له قنْفُذ، فقامت فاطمه بنت رسول الله تحول بينه وبين عليّ فضربها: تفسير العيّاشی ج 2 ص 307، بحار الأنوار ج 28 ص 231 وراجع: دلائل الإمامه ص 134، ذخائر العقبی ص 160، بحار الأنوار ج 43 ص 170، وضرب عُمَر لها بسوط أبي بكر علی عضدها حتّى صار كالدملج الأسود، وأنینها من ذلك... الهدایه الكبرى ص 40، بحار الأنوار ج 53 ص 19؛ وراجع بحار الأنوار ج 30 ص 302؛ تفسير الأکوسی ج 3 ص 124.

3- . قال الذهبي فی ترجمه ابن أبي دارام... أنّ عُمَر رفس فاطمه حتّى أسقطت محسنًا: سير أعلام النبلاء ج 15 ص 578 وراجع میزان الاعتدال ج 1 ص 139، لسان المیزان ج 1 ص 368 وراجع الملل والنحل ج 1 ص 57؛ كامل الزيارات ص 548؛ خلد فی نارک من ضرب جنبها حتّى ألفت ولدها... الأمالی للصدوق، ص 176، المحتضر ص 197.

هستی خود را در راه خدا فدا کنند. این آغاز راه است، محسن علیه السلام، اولین شهید این راه است.

هر جا که مصیبت فاطمه علیها السلام یاد می شود، از محسن علیه السلام هم یاد می گردد، چرا که او مظلومیت را از مادر خویش به ارث برده است، چشمی که برای فاطمه علیها السلام می گرید، برای محسن علیه السلام هم اشک می ریزد، نام او با نام مادرش عجین شده است.

محسن علیه السلام در این دنیا و هم در آخرت، سند مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است، روز قیامت فرا می رسد و دادگاه عدل خدا برپا می گردد، خدا قبل از هر چیز، میان او و قاتل او داوری می کند، خدا قاتل او را به عذابی سخت گرفتار می سازد. (1)

ابوبکر به مسجد آمده است. او منتظر است تا علی علیه السلام را برای بیعت بیاورند، علی علیه السلام را وارد مسجد می کنند، در اطراف ابوبکر عده ای با شمشیر ایستاده اند، عُمَر شمشیر خود را بالای سر علی علیه السلام نگه می دارد. (2)

علی علیه السلام به ابوبکر می گوید: «ای ابوبکر! شنیده ام که مردم را به دلیل خویشاوندی خود با پیامبر به بیعت خود فرا خوانده ای. اکنون، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می خوانم! تو خود می دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک تر هستم». (3)

ص: 67

-
- 1- . أول من يحكم فيه محسن بن عليّ وفي قاتله ثمّ في قنفذ فيؤيان هو وصاحبه فيضربان بسياط من نار ، لو وقع سوط منها على البحار لغلت من مشرقها إلى مغربها ، و لو وضعت على جبال الدنيا لذابت حتى تصير رمادا...: كامل الزيارات ص 551.
 - 2- . وعمر قائم بالسيف على رأسه وخالد بن الوليد وأبو عبيده الجراح وسالم مولى أبي حذيف...: كتاب سليم بن قيس ص 151 ، الاحتجاج ص 109 ، بحار الأنوار ج 28 ص 270.
 - 3- . أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتهم عليهم بالقرايه من رسول الله ، فأعطوكم المقاده...: الاحتجاج ج 1 ص 95 ، بحار الأنوار ج 28 ص 185 ، الغدير ج 5 ص 371 ، السقيفه وفدك ص 62 ، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 11.

ابوبکر به فکر فرو می رود و جوابی ندارد که بگوید، آری، در سقیفه، ابوبکر از خویشاوندی خود با پیامبر سخن گفت و با همین نکته توانست مردم را به بیعت خود فرا خواند، اگر قرار است مقام خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که علی علیه السلام از همه به پیامبر نزدیک تر است، او پسرعموی پیامبر است و تنها کسی است که پیامبر با او پیمان برادری بسته است.

این صدای علی علیه السلام است که از حلقوم تاریخ بیرون می آید و برای همیشه ثابت می کند که حق با اوست: «ای ابوبکر! اگر تو با رأی گیری به این مقام رسیدی، چگونه شد که بنی هاشم را برای رأی دادن خبر نکردی؟ اگر به دلیل خویشاوندی با پیامبر به این مقام رسیدی، من که از تو به پیامبر نزدیک تر بودم»⁽¹⁾.

سخن علی علیه السلام همه را به فکر فرو می برد، سخنی کوبنده که اساس انتخاب ابوبکر را زیر سوال برد.

عده ای می گویند: «علی علیه السلام برای حفظ اسلام، سکوت کرد»، این سخن، باطل است، علی علیه السلام دست به شمشیر نبرد و صبر کرد، اما او هرگز سکوت نکرد، او برای دفاع از حق خود، بارها سخن گفت و با سخنان کوبنده خود، زمینه هدایت را برای همه فراهم ساخت.

عمر می بیند الآن است که اوضاع خراب شود، پس رو به ابوبکر می کند و فریاد می زند: «چرا بالای منبر نشسته ای و هیچ نمی گویی؟ آیا دستور

ص: 68

1- . فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ / فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبُ. وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ / فَغَيْرِكَ أُولَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ نهج البلاغه ج 4 ص 43، خصائص الأئمة ص 111، بحار الأنوار ج 29 ص 609، المراجعات ص 340.

می دهی تا من گردن علی علیه السلام را بزنم؟» (1).

بار دیگر ترس در وجود همه می نشیند، شمشیرها در دست هواداران خلیفه می چرخد! هر کس بخواهد اعتراض کند با شمشیرهای برهنه روبه رو خواهد بود.

ابوبکر بار دیگر فریاد می زند: «ای علی! برخیز و بیعت کن، زیرا اگر این کار را نکنی ما گردن تو را می زنیم».

ناگهان فریادی بلند می شود: «پسرعمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم، اگر او را رها نکنید، نفرین خواهم کرد».

این فاطمه علیها السلام است که (با بدن زخمی و پهلوی شکسته) به یاری علی علیه السلام آمده است، عُمَر و هواداران او، از دیدن فاطمه علیها السلام متعجب می کنند، آنان که فاطمه علیها السلام را نقش بر زمین کرده و محسن او را کشته بودند، پس او چگونه توانست خود را به اینجا برساند؟ فاطمه علیها السلام کنار قبر پیامبر است، او آمده است تا از امام خود دفاع کند، صدای فاطمه علیها السلام به گوش می رسد: «به خدا قسم، اگر علی را رها نکنید، شما را نفرین می کنم!».

لرزه بر ستون های مسجد می افتد، گویا زلزله ای در راه است، همه نگران می شوند، چشم های آنان به ستون های مسجد خیره مانده است که چگونه به لرزه درآمده اند! عذاب خدا نزدیک است!

ص: 69

1- . فقام عُمَرُ فقال لأبي بكر...: ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا يقوم فيبايعك، أو تأمر به فنضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص 107، بحار الأنوار ج 28 ص 276.

خليفة مي بيند كه اينجا ديگر، دنياي او هم در خطر است، او مرگ را در جلوي چشم خود مي بيند، ترس همه وجود او را فرا مي گيرد، اينجاست كه او دستور مي دهد علي عليه السلام را رها كنند.

اكنون علي عليه السلامي تواند به خانه خود برود. او به سوي فاطمه عليها السلامي آيد، فاطمه عليها السلامگاهي به علي عليه السلام مي كند و خدا را شكر مي كند، همه هستي فاطمه عليها السلام، علي عليه السلام است، تا فاطمه عليها السلام هست چه كسي مي تواند هستي فاطمه عليها السلام را از او بگيرد. (1)

خط نفاق تا آنجا كه توانستند به فاطمه عليها السلام ظلم كردند، فاطمه عليها السلام را در و ديوار قرار دادند، به او تازيانه ها زدند، با غلاف شمشير به پهلو و بازوي او زدند، محسن او را كشتند و... همه اين ها باعث شد تا فاطمه عليها السلام متي خود را از دست بدهد و روز به روز رنجورتر شود.

آن دشمنان فاطمه عليها السلام را به قصد كشتن زدند و آرزوي آنان اين بود كه فاطمه عليها السلام از اين دنيا برود و علي عليه السلام بي يار و ياور شود، آنان چقدر زود به آرزوي خود رسيدند و فاطمه عليها السلام مدت زيادي بعد از پيامبر، زنده نبود.

دشمنان مي دانستند كه تا زماني كه فاطمه عليها السلام جان دارد، از ولايت علي عليه السلام دفاع مي كند، آنان مقصود فاطمه عليها السلام را به خوبي دريافته بودند، مي دانستند كه فاطمه عليها السلام چه مي گفت و چه مي خواست و از درگيري با

ص: 70

1- . أدرك ابنه محمد فإني أرى جنبتي المدينة تكفئان ، فوالله لئن فعلت لا يناظر بالمدينة أن يخسف بها ويمن فيها ، قال : فلحقها سلمان فقال : يا بنت محمد إن الله تبارك وتعالى إنما بعث أباك رحمه فانصرفي ، فقالت : يا سلمان ما علي صبر فدعني حتى آتي قبر أبي ، فأصيح إلي ربي ، قال سلمان : فإن عليا بعثني إليك وأمرك بالرجوع... الاختصاص ص 186 ، بحار الأنوار ج 28 ص 228 ، تفسير العياشي ج 2 ص 67.

حکومت ابوبکر چه هدفی را دنبال می کرد.

اگر چه آنان پهلوی و بازوی فاطمه را شکستند ولی فاطمه علیهاالسلام خط نفاق را برای همیشه شکست داد و با شهادت مظلومانه خود، مشت خط نفاق را برای تاریخ باز نمود و حقیقت را برای آزادگان جهان آشکار ساخت.

فاطمه علیهاالسلام ضربت تازیانه و غلاف شمشیر را به جان خرید، اما چنان ضربتی بر سر خط نفاق زد که برای همیشه تاریخ، آنان گیج و سر در گم ماندند.

شهادت فاطمه علیهاالسلام نقطه عطف تاریخ است، هیچ کس نمی تواند فضائل فاطمه علیهاالسلام را پنهان و یا انکار کند، از طرف دیگر، درگیری فاطمه علیهاالسلام با حکومتی که بعد از پیامبر روی کار آمد، چیزی نیست که بتوان آن را مخفی کرد. هیچ کس نمی تواند بر روی این گناه، سرپوش بگذارد.

این قانون خداست که حق را برای همه آشکار می کند و حجت را برای همه تمام می کند، هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی دانستم راه حق کدام است، فاطمه علیهاالسلام با شهادت مظلومانه خود، راه را روشن نمود و فتنه ها و فریب های خط نفاق را هویدا کرد.

ص: 71

روزهای آخر زندگی فاطمه علیها السلام است، مردم می دانند که فاطمه علیها السلام از خلیفه ناراضی است، خط نفاق می خواهد افکار عمومی را تحریف کند، برای همین تصمیم می گیرد به عیادت فاطمه علیها السلام برود.

این خبر به فاطمه علیها السلام می رسد، فاطمه علیها السلام می خواهد از این فرصت استفاده کند تا نارضایتی خود از آن ظالمان را برای تاریخ بیشتر آشکار کند.

ابوبکر و عمر وارد خانه فاطمه علیها السلام می شوند. سلام می کنند و روبه روی فاطمه علیها السلام می نشینند، فاطمه علیها السلام جواب سلام آنان را نمی دهد.

ابوبکر چنین می گوید:

___ ای فاطمه! ای عزیز دل پیامبر! تو می دانی که من تو را بیش از دخترم، عایشه دوست دارم. (1)

ابوبکر منتظر است تا فاطمه علیها السلام جواب بدهد، اما فاطمه علیها السلام سکوت کرده

ص: 72

1- . فتکلم أبو بکر فقال: يا حبيبه رسول الله والله إن قرابه رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنيك لأحب إلي من عائشه ابنتي: الإمامه والتبصره ج 1 ص 20، بحار الأنوار ج 28 ص 37، الغدير ج 7 ص 229، قاموس الرجال ج 12 ص 328، أعيان الشيعة ج 1 ص 318، هامش مؤمر علماء بغداد ص 186.

است. ابوبکر در حالی که (از روی نفاق) گریه می کند، چنین ادامه می دهد: «ای دختر پیامبر! آیا می شود مرا ببخشی؟ من برای به دست آوردن رضایت شما، از خانه، ثروت، زن و بچه و هستی خود دست می کشم!». (1)

به راستی آیا ابوبکر راست می گوید؟ اگر این خاندان این قدر پیش او احترام دارند پس چرا دستور حمله به این خانه و اهل این خانه را داد؟ فاطمه علیها السلام که روی خود را به دیوار کرده است به او می گوید: «آیا تو حرمت ما را نگاه داشتی تا من تو را ببخشم؟» (2)

ابوبکر سر خود را پایین می اندازد، هیچ جوابی ندارد که بگوید. اکنون وقت آن است که فاطمه علیها السلام از آنها سوال خود را پرسد:

___ شما اینجا آمده اید چه کنید؟ ___ ما آمده ایم به خطای خود اعتراف کنیم و از تو بخواهیم که ما را ببخشی! ___ من سوالی از شما می پرسم و می خواهم شما حقیقت را بگویید.

___ هر چه می خواهی پرس که ما حقیقت را می گوئیم.

___ آیا شما از پیامبر این سخن را نشنیدید: «فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟».

___ آری، ای دختر پیامبر! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم.

___ شکر خدا که شما به این سخن اعتراف کردید.

نگاه کن! فاطمه علیها السلام دست های ناتوان خود را به سمت آسمان بلند می کند

ص: 73

1- . ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضى عتي يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج 29 ص 32 وراجع عمده القاری ج 15 ص 20، کنز العمال ج 5 ص 605، سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 121، تاریخ الإسلام للذهبی ج 3 ص 47، البدایه والنهایه ج 5 ص 310، السیره النبویّه لابن کثیر ج 4 ص 575.

2- . فقالت: يا عتيق، أتيتنا من ماتت، أو حملت الناس على رقابنا...: بحار الأنوار ج 29 ص 157.

و از سوز دل چنین می گوید: «بار خدایا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم».(1)

آنگاه می گوید: «به خدا قسم! هرگز از شما راضی نمی شوم، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و از شما نزد او شکایت کنم».(2)

اکنون ابوبکر به گریه پناه می برد، شاید بتواند راه نجاتی برای خود بیابد! او فکر می کند که می تواند با گریه، فریب کاری کند، پس با صدای بلند گریه می کند و می گوید: «وای بر من، من از غضب تو به خدا پناه می برم، امان از عذاب خدا، ای کاش، به دنیا نیامده بودم و چنین روزی را نمی دیدم!».

عمر نگاهی به ابوبکر می کند و می گوید: «آرام باش، من تعجب می کنم که چگونه مردم تو را به عنوان خلیفه انتخاب کردند، چرا با خشم یک زن، بی قرار می شوی؟ مگر چه شده است؟ تو یک زن را از خود رنجانده ای، دنیا که تمام نشده است».(3)

ابوبکر با شنیدن سخن عمر، مقداری آرام می شود. فاطمه علیها السلام، سخن عمر را می شنود، برای همین می گوید: «من در هر نماز شما را نفرین می کنم».(4)

آری، من فراموش نمی کنم که نفرین چیزی بالاتر از لعنت کردن است و فاطمه علیها السلام این گونه خشم خویش را نسبت به این دو نفر نشان می دهد.

بار دیگر صدای گریه ابوبکر بلند می شود. عمر از جای خود بلند می شود، ابوبکر هم برمی خیزد و آنها خانه را ترک می کنند.

ص: 74

1- . قالت: نشدتکما باللّه ، هل سمعتما رسول الله يقول: فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی... کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203.

2- . لا والله لا أرضی عنکما أبداً حتّی ألقى أبی رسول الله وأخبره بما صنعتما، فیکون هو الحاکم فیکما... کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303 و ج 43 ص 199.

3- . فعند ذلك دعا أبو بکر بالویل والثبور وقال: لیت أُمّی لم تلدنّی! فقال عمر: عجباً للناس کیف ولّوک أمورهم... علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203.

4- . فقال أبو بکر: أنا عائذٌ باللّه من سخطه وسخطک یا فاطمه، ثمّ انتحب أبو بکر بیکی حتّی کادت نفسه أن تزهب... الإمامه والسیاسیه ج 1 ص 20، الغدير ج 7 ص 229، قاموس الرجال ج 12 ص 328، أعیان الشیعه ج 1 ص 318.

فاطمه علیها السلام تا آخر نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد، بلکه این گونه نفرت خود را از ابوبکر (که ادّعا می کرد خلیفه پیامبر است) نشان داد.

اهل سنت به دو کتاب اهمیت بسیاری زیادی می دهند و احادیث آن را صحیح می دانند: «کتاب صحیح بخاری» و کتاب «صحیح مسلم». اعتبار هیچ کتابی در نزد آنان همچون اعتبار این دو کتاب نیست.

اکنون می خواهم مطلبی را بیان کنم که سه مقدمه دارد، (جالب است که همه این سه مقدمه، از این دو کتابی است که ذکر کردم).

مقدمه اول:

در کتاب «صحیح بخاری» این حدیث ذکر شده است: وقتی پیامبر به فاطمه علیها السلام خبر داد که به زودی از دنیا می رود، فاطمه علیها السلام گریه کرد، پیامبر به او گفت: «دخترم! آیا به این راضی نیستی که تو سرور زنان اهل بهشت هستی!». (1)

با توجه به این حدیث، معلوم می شود که اهل سنت باور دارند که فاطمه علیها السلام اهل بهشت است.

مقدمه دوم:

در کتاب «صحیح بخاری» آمده است: وقتی فاطمه علیها السلام از ابوبکر ارث خود را طلب نمود، ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه علیها السلام خودداری کرد. به همین دلیل، فاطمه علیها السلام از ابوبکر خشمناک شد و دیگر فاطمه علیها السلام مهرگز با ابوبکر سخن نگفت. (2)

مقدمه سوم:

ص: 75

-
- 1- . فبکیت فقال اما ترضین ان تكونی سیده نساء اهل الجنة أو نساء المؤمنین: صحیح البخاری ج 4 ص 183
 - 2- . فأبی أبو بکر أن یدفع إلی فاطمه منها شیئاً، فوجدت فاطمه علی أبی بکر فی ذلک، فهجرتة... صحیح البخاری ج 5 ص 83، صحیح مسلم ج 5 ص 154، السقیفه وفدک للجوهری ص 107، فتح الباری ج 6 ص 139، عمدہ القاری ج 17 ص 258، صحیح ابن حبان ج 11 ص 153، مسند الشامیین ج 4 ص 198، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 46، نصب الراية ج 2 ص 360، کنز العمال ج 15 ص 499.

در کتاب «صحیح مسلم» چنین می خوانیم: «هر کس بمیرد در حالی که بر گردن او، بیعتی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است»⁽¹⁾.

اهل سنت می گویند: «منظور از بیعت در اینجا، بیعت با «ولی امر» می باشد، یعنی کسانی که بعد از پیامبر به خلافت رسیدند، «ولی امر» بودند و مسلمانان باید با آنان بیعت می کردند. اگر کسی مثلاً با ابوبکر بیعت نکند، با مرگ جاهلیت می میرد».

اکنون این سه مقدمه آشکار شد، سوال اصلی خود را از اهل سنت می پرسم:

شما می گوید: ابوبکر، «ولی امر» بود، از طرفی فاطمه علیها السلام از دست ابوبکر خشناک بود و با او بیعت نکرد، به راستی اگر ابوبکر، خلیفه پیامبر بود، پس باید فاطمه علیها السلام به مرگ جاهلیت از دنیا رفته باشد!! فاطمه علیها السلام تا آخر زندگی خود با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که شما می گوید: فاطمه علیها السلام سرور زنان بهشت است! چطور می شود یک نفر هم اهل بهشت باشد و هم به مرگ جاهلیت از دنیا رفته باشد؟ معلوم می شود که ابوبکر، خلیفه پیامبر نیست، بیعت نکردن با او، گناه نیست، کسی که با او بیعت نکند، به مرگ جاهلیت نمی میرد.

شیعه بر این باور است که منظور از این حدیث پیامبر، بیعت با امام زمان می باشد، هر کس باید در هر زمانی به امام زمان خود اعتقاد داشته باشد و او را بشناسد. فاطمه، امام زمان خود را شناخته بود و با او بیعت کرده بود و تا پای جان بر این بیعت خود پایبند بود.

ص: 76

1- «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً»: صحیح مسلم ج 3 ص 1478، السنن الکبری للبیهقی ج 8 ص 156، مجمع الزوائد ج 5 ص 218.

هدف فاطمه علیها السلام این بود که به تاریخ ثابت کند که از دست ابوبکر راضی و خشنود نیست، بلکه همواره او را نفرین می کند، فاطمه علیها السلام ابوبکر را به حضور پذیرفت تا این گونه پیام خود را به تاریخ برساند، با این کار فاطمه علیها السلام حق برای همیشه روشن و آشکار گردید.

وقتی ابوبکر و عمر به عیادت فاطمه علیها السلام آمدند، فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: «من تو را نفرین می کنم»، ابوبکر گریه کرد ولی فاطمه علیها السلام به گریه او، هیچ توجهی نکرد. این هشدار است که فاطمه علیها السلام به شیعیان خود می دهد، اگر کسی گریه کرد، نباید فریب او را خورد.

گریه های ابوبکر، چیزی جز فریب و نیرنگ نبود، او گریه کرد تا شاید بتواند فاطمه علیها السلام را فریب بدهد، اما او نمی دانست که فاطمه علیها السلام هرگز با دیدن چند قطره اشک، دست از آرمان خود بر نمی دارد.

ابوبکر چرا گریه کرد؟ گریه کردن کاری ندارد، اگر او واقعاً توبه کرده بود، اگر واقعاً می خواست فاطمه علیها السلام را راضی کند باید دست علی علیه السلام را می گرفت و به مسجد می برد و در حضور مردم اعلام می کرد که حق با علی علیه السلام است و از همه می خواست با علی علیه السلام بیعت کنند. این معنای توبه ابوبکر بود، اما ابوبکر محکم به حکومت خود چسبیده بود و فقط حاضر بود برای توبه کردن، گریه کند. این گریه، هیچ فایده ای ندارد و فقط می تواند یک مشت از مریدان خود را خام کند. ابوبکر خیال می کرد که با این گریه می تواند فاطمه علیها السلام را هم فریب بدهد ولی زهی خیال باطل!

شیعه باید مواظب باشد، چه بسا عده ای با گریه بخواهند فریب کاری کنند و مردم را از حق و حقیقت جدا کنند.

در اینجا نکته ای را بیان می کنم: ابوبکر و عمر می دانستند که فاطمه علیها السلام از دست آنان ناراضی است ولی باز هم به عیادت او رفتند، زیرا خیال می کردند فاطمه علیها السلام هم مثل خیلی از زن ها، احساسی است و وقتی گریه های ابوبکر را ببیند، احساسات بر او غلبه می کند و ابوبکر را می بخشد، آنان می دانستند که فاطمه علیها السلام همچون پدرش، خوی مهربانی و بخشش دارد، پیامبر در فتح مکه چه کسانی را بخشید؟ کسانی را که سنگ به صورتش زنده بودند و خاکستر را بر سرش پاشیده بودند و به جنگ او آمده بودند. پیامبر قاتل عمویش حمزه را هم بخشید، فاطمه علیها السلام دختر چنین پیامبری است، همه این ها را ابوبکر و عمر می دانستند و پیش خود امیدوار بودند که وقتی به عیادت فاطمه علیها السلام بروند و گریه کنند، فاطمه علیها السلام آنان را می بخشد و آن وقت آنان این خبر را در جامعه پخش می کنند، برای همین بود که آنان، چند نفر از زنان را به عنوان شاهد، همراه خود برده بودند، (و به اصطلاح امروزی، چند خبرنگار حکومتی را با خود همراه کرده بودند) ولی آنان فاطمه علیها السلام را خوب نشناختند، اگر این اختلاف، اختلافی شخصی می بود، شاید فاطمه علیها السلام از آنان می گذشت، اما اختلاف فاطمه علیها السلام با آنان بر سر ولایت بود.

فاطمه علیها السلام مدافع ولایت خدا بر جامعه بود و آن دو نفر جلوه ولایت شیطان بر جامعه! فاطمه علیها السلام می دانست اگر آنان را ببخشد، حق و حقیقت

وقتی ابوبکر به عیادت فاطمه علیها السلام آمد از روی مکر و حيله چنین می گفت: «ای فاطمه! ای عزیز دل پیامبر! من تو را بیش از دخترم، عایشه دوست دارم».(1)

این چه سخن دروغی بود که ابوبکر گفت؟ دوست داشتن که فقط به گفتن نیست، نشانه هایی دارد، ابوبکر عایشه را دوست داشت، برای همین حقوق او را از بیت المال قطع نکرد، جایگاه او را در جامعه بالا برد، از او احترام گرفت، به او قداست داد تا مردم قردان او باشند، اما ابوبکر نسبت به فاطمه علیها السلام چه کرد؟ در خانه او را آتش زد، به خانه او هجوم برد و محسن او را به شهادت رساند، فدک او را غصب کرد! تاریخ از این دروغ بزرگ ابوبکر، در تعجب است! وقتی فاطمه علیها السلام این سخن را شنید، سکوت کرد. سکوت فاطمه علیها السلام را باید بررسی کرد، ابوبکر ادعا می کند که دختر پیامبر را دوست دارد، او چرا چنین سخنی می گوید و چرا فاطمه علیها السلام این ادعای او را رد نمی کند؟ ابوبکر کدام فاطمه علیها السلام را دوست دارد، او فاطمه ای را دوست دارد که دختر پیامبر است و مردم به او با دیده احترام نگاه می کنند، او فاطمه ای را دوست دارد که نسبت به حق علی علیه السلام بی تفاوت باشد، چنین فاطمه ای را همه دوست دارند، چون با منافع خط نفاق تضادی ندارد.

ولی فاطمه علیها السلام چنین نیست، فاطمه علیها السلام با تمام وجود از امام زمانش دفاع

ص: 79

1- . فتکلم أبو بکر فقال: یا حبیبہ رسول اللہ واللہ إن قرابہ رسول اللہ أحبّ إلیّ من قرابتی، وإنتک لأحبّ إلیّ من عائشہ ابنتی: الإمامہ والتبصره ج 1 ص 20، بحار الأنوار ج 28 ص 37، الغدير ج 7 ص 229، قاموس الرجال ج 12 ص 328، أعيان الشيعه ج 1 ص 318، هامش مؤمر علماء بغداد ص 186.

می کند، از ولایت علی علیه السلام حمایت می کند، ابوبکر چنین فاطمه ای را دوست ندارد.

ابوبکر خیال می کرد اکنون که فاطمه در بستر بیماری است و روزهای آخر زندگی اش را سپری می کند، شاید دست از آرمان خودش برداشته باشد، شاید شدت بیماری و آن همه مصیبتی که بر سر او آمده است، عقیده اش را عوض کرده باشد، اما وقتی سخن ادامه پیدا کرد، فاطمه علیها السلام به او گفت که همواره او را نفرین می کند و هرگز او را نمی بخشد.

آری، دوستی اهل بیت علیهم السلام به تنهایی، نیمی از راه است، همه چیز در این دوستی نیست، نیمه دیگر دین، دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام است.

کسی که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشد، اما از دشمنان آنان بیزار نباشد، راه و روش ابوبکر را در پیش گرفته است، ابتدا باید خانه دل را از غیر خالی کرد و بعد از آن، محبت عزیزان خدا را به دل گرفت.

من برای زندگی در این دنیا دوره بیشتر ندارم، یا باید به حزب خدا بیوندم یا به حزب شیطان. وقتی من از دشمنان آل محمد علیهم السلام بیزار می جویم، از شیطان و حزب او و دوستانش بیزار شده ام.

حقیقت دین چیزی جز تولی و تبری نیست.

تولی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبری یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن! دین یعنی این که من دوستان خدا را دوست بدارم و دشمنان خدا را هم

دشمن بدارم! تبری، یعنی بی رنگی تمام جاذبه ها و جلوه های شیطانی در زندگی من! وقتی توئی و تبری در کنار هم باشند، گوهر ایمان شکل می گیرد و آن وقت است که انسان از ایمان واقعی بهره مند شده است و جای امیدواری است که او از سرگردانی ها نجات یابد و به ساحل امن سعادت برسد.

وقتی تاریخ را با دقت بررسی می کنم می بینم کسانی که در جنگ ها برای دفاع از پیامبر شمشیر زدند و فداکاری های فراوان کردند، دچار فتنه شدند و با ابوبکر بیعت کردند، آنان هم ادعا می کردند که فاطمه علیها السلام را دوست دارند، اما وقتی این دوستی با دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام همراه نبود، آنان لغزیدند و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام را رقم زدند.

«تبری» یعنی دشمنی با دشمنان حق. غفلت از «تبری» باعث این شد که مسیر تاریخ تغییر کند، علی علیه السلام خانه نشین بشود، مسلمانانی که سال ها برای اسلام تلاش کرده بودند در دام شیطان گرفتار بشوند.

این هشدار برای همه ماست. امروز هم افراد زیادی ادعا می کنند که امام زمان را دوست دارند، این ادعا زمانی ارزش دارد که آنان با دشمنان امام زمان، دشمنی کنند.

یکی از شیعیان نزد امام باقر علیه السلام رفت و چنین گفت: «گاهی شیطان مرا ناامید می کند و مرا به یاد گناهانم می اندازد و یأس مرا فرا می گیرد و از

عذاب خدا می هراسم، اما در همان لحظه به یاد این می افتم که من شما را دوست دارم و از دشمن شما جدا شده ام».

وقتی امام باقر علیه السلام این سخن را شنید چنین فرمود: «مگر دین چیزی غیر از محبت ما و دشمنی با دشمنان ماست؟» (1).

خیلی ها می گویند: «فروع دین ده تا است: اول: نماز، دوم: روزه... نهم: تولی دهم: تبری»، ولی باید قدری در این سخن فکر کرد.

سخن امام باقر علیه السلام چه بود؟ آن حضرت دین را چگونه معرفی کرد؟ دین چیزی جز محبت اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان آنان نیست. این سخن نشان می دهد که تولی و تبری، اصل دین است، حقیقت دین است، به راستی چرا این دو را جزء فروع دین شمرده اند در حالی که اهمیت آن بسیار زیادتر از فروع دین است. باید به این موضوع توجه بیشتری کرد.

ص: 82

1- . إني ربما خلوت فأتاني الشيطان فيذكرني ما سلف من الذنوب والمعاصي، فكأني آيس، ثم أذكر حبي لكم وانقطاعي. وكان متكئاً، قال: يا زياد، هل الدين إلاَّ الحبَّ والبغض؟ ثم تلا- هذه الآيات الثلاث كأنها في كفه: حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ الْآيَةَ، وقال: (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ)، وقال: (إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ): تفسير فرات الكوفي ص 430، مستدرک الوسائل ج 12 ص 226، بحار الأنوار ج 65 ص 63، جامع أحاديث الشيعة ج 16 ص 210.

قرآن در سوره احزاب، آیه 57 چنین می گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...».

«کسانی را که خدا و پیامبر او را اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنان را لعنت می کند و برای آنان عذابی خوارکننده، آماده کرده است.».

من می دانم خدا، جسم نیست، هیچ کس نمی تواند او را اذیت کند، او صفات و ویژگی های انسان ها را ندارد، انسان ها نمی توانند او را آزار بدهند و او را به خشم آورند. پس به راستی منظور از این سخن چیست؟ معنای این سخن این است: هر کس پیامبر را اذیت کند، خدا را اذیت کرده است، قرآن این گونه به انسان ها هشدار می دهد تا پیامبر را آزار ندهند و او را به خشم نیاورند. هر کس پیامبر را آزار دهد، خدا را آزار داده است.

ص: 83

پیامبر به یاران خود چنین فرمود: «دخترم، فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است، هر کس او را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است».(1)

وقتی ابوبکر و عمر به عیادت فاطمه علیها السلام رفتند، فاطمه علیها السلام دست های خود را به سوی آسمان گرفت و گفت: «بار خدایا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم».(2)

فاطمه علیها السلام این گونه خشم و غضب خود را به این دو نفر نشان داد، از طرف دیگر، هر کس فاطمه علیها السلام را آزار دهد، پیامبر را آزار داده است و قرآن می گوید: هر کس پیامبر را آزار دهد، لعنت خدا برای اوست.

اکنون من فهمیده ام که خدا چه کسانی را لعنت می کند و به چه کسانی غضب کرده است. من سال های سال است که هنگام نماز در سوره حمد چنین می گویم:

«... غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ».

خدا مرا به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت داده ای، خدایا! مرا از راه کسانی که به آنان غضب کرده ای دور کن! خدا به چه کسانی غضب کرده است؟ خدا از دست چه کسانی خشمناک است؟ فاطمه علیها السلام محور خشنودی خدا و غضب خداست، هر کس فاطمه علیها السلام را آزاری باشد، خدا از او راضی است و هر کس که فاطمه علیها السلام را آزار دهد، خدا از او خشمناک

ص: 84

1- . فاطمه بضعة مني فمن أغضبها أغضبني: صحيح البخاری ج 4 ص 210، 219، ابنتي بضعة مني، يريبنی ما رابها ويؤيني ما آذاها: صحيح مسلم ج 7 ص 141، فاطمة بضعة مني، يؤيني ما آذاها: مسند أحمد ج 4 ص 5، صحيح مسلم ج 7 ص 141، سنن الترمذی ج 5 ص 360، المستدرک ج 3 ص 159، أمالي الحافظ الإصفهانی ص 47، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 272، تاريخ مدينة دمشق ج 3 ص 156، تهذيب الكمال ج 35 ص 250، وراجع: سنن الترمذی ج 5 ص 360، مجمع الزوائد ج 4 ص 255، فتح الباری ج 7 ص 63، المعجم الكبير ج 20 ص 20، الجامع الصغير ج 2 ص 208، فيض القدير ج 3 ص 20 و ج 4 ص 215 و ج 6 ص 24، كشف الخفاء ج 2 ص 86، الإصابه ج 8 ص 265، تهذيب التهذيب ج 12 ص 392، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 44، البدايه والنهائيه ج 6 ص 366.

2- . قالت: نشدتكما بالله، هل سمعتما رسول الله يقول: فاطمه بضعة مني، فمن آذاها فقد آذاني... كتاب سليم بن قيس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203.

باشد، خدا به او غضب می کند. من در هر نماز از خدا می خواهم مرا از راه و روش آن دو نفر که به فاطمه علیها السلام ظلم کردند، دور کند. من در هر نماز بارها این خواسته را از خدا می خواهم.

خدا دوست داشت که بندگان از جهل و نادانی نجات یابند و به رستگاری برسند، برای همین بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستاد و به او فرمان داد همگان را به سوی خدا راهنمایی کند، پیامبر در این راه سختی بسیاری تحمل کرد و با مشکلات زیادی روبرو شد، اما او در این راه ثابت قدم ماند و برای هدایت مردم تلاش زیادی نمود.

گروهی از مسلمانان با خود فکر می کردند: «خوب است به پیامبر چیزی به عنوان مزد رسالت او بدهیم، به راستی که او ما را از جهل و نادانی نجات داد و برای هدایت ما تلاش بسیاری نمود».

اینجا بود که خدا آیه 23 سوره «شورا» را نازل کرد:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

در این آیه خدا از پیامبر خواست تا به مسلمانان خبر بدهد که از آنان هیچ مزدی جز دوستی خاندانش را نمی خواهد.

دوستی اهل بیت علیهم السلام، شکر نعمت هدایت است، خدا پیامبر را برای هدایت مردم فرستاد، هر کس خاندان او را دوست بدارد، شکر این نعمت را به جا آورده است. (1)

خدا دوستی فاطمه علیها السلام و فرزندان او را مزد رسالت پیامبر قرار داد، کسی که

ص: 85

1- . (من یقترب حسنه نزد له فیها حسنا)، قال: الاقتراف: التسليم لنا والصدق علينا... الكافي ج 1 ص 391، بحار الأنوار ج 2 ص 160،
مراه العقول ج 4 ص 281.

می خواهد راهی به سوی خدا داشته باشد باید خاندان پیامبر را دوست بدارد.

پیامبر از مسلمانان مزد و پاداش مادی نخواست، بلکه چیزی از آنان خواست که نفعش به خود آنان باز می گردد، دوستی خاندان پیامبر راه سعادت را برای آنان هموار می سازد.

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر رو به مردم کرد و چنین گفت: «اگر کسی باید مزد شخصی را بدهد ولی آن مزد را ندهند، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد! در روز قیامت هیچ عمل و کار خیری از این شخص پذیرفته نمی شود»⁽¹⁾.

دوستی اهل بیت علیهم السلام مزد رسالت پیامبر بود و کسانی که مزد پیامبر را ندهند، به لعنت خدا گرفتار شده اند و در روز قیامت، هیچ کار خوبی از آنان پذیرفته نمی شود و جایگاه آنان، آتش جهنم است.

کسانی که بعد از پیامبر، دست به توطئه زدند و با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند و به فاطمه علیها السلام مظلوم و ستم کردند به لعنت خدا گرفتارند. شایسته است که مؤنان آنان را لعنت کنند همانگونه که فرشتگان آنان را لعنت می کنند و با این لعنت به خدا تقرب پیدا می نمایند.

محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام، مزد رسالت پیامبر بود، پیامبر چقدر درباره اهل بیت علیهم السلام سفارش نمود ولی این مردم بعد از پیامبر با اهل بیت علیهم السلام چه کردند؟ اگر پیامبر به جای آن سفارش ها، از امت خود می خواست که با فرزندان او بجنگند، امت او بیش از این نمی توانستند در حق آنان ظلم کنند!

ص: 86

1- . من حبس أجيروا فعلية لعنه الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا وهو محبه آل محمد: بحار الأنوار ج 23 ص 238، تفسير القمي ج 2 ص 276، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 821.

روزهای آخر زندگی فاطمه علیهاالسلام بود، علی علیه السلام کنار بستر فاطمه علیهاالسلام نشسته بود و سر همسرش را به سینه گرفته بود و گریه می کرد. قطرات اشک علی علیه السلام بر صورت فاطمه علیهاالسلام می ریخت. فاطمه علیهاالسلام فرصت استفاده کرد و چنین گفت:

___ علی جان! یادت هست در روز آخر زندگی پدرم، او به من وعده داد که من زودتر از همه به او ملحق خواهم شد، وعده پدر، نزدیک است، از تو می خواهم به وصیت من عمل کنی! (1)

___ فاطمه جانم! وصیت تو چیست؟ ___ وقتی از دنیا رفتم، بدنم را شب غسل بده، شب به خاک بسپار، تو را به خدا قسم می دهم مبادا بگذاری آنهایی که بر من ظلم کردند بر جنازه من حاضر شوند، آنهایی که مرا با تازیانه زدند؛ محسن علیه السلام مرا کشتند نباید بر پیکر من نماز بخوانند. (2)

___ چشم، فاطمه جان! من قول می دهم نگذارم آنها بر پیکر تو نماز بخوانند. (3) ___ علی جان! من می خواهم قبرم مخفی باشد. (4)

___ فاطمه جان! من وصیت های تو را انجام می دهم ولی من هم خواسته ای از تو دارم.

___ چه خواسته ای؟ ___ وقتی نزد پیامبر رفتی سلام مرا به پدر برسانی! اشک در چشمان علی علیه السلام حلقه زد، بغض راه گلوی علی علیه السلام را بست... او

ص: 87

-
- 1- . فاجتمعت لذلك تأمر علياً بأمرها وتوصيه بوصيتها وتعهد إليه عهداً وأمير المؤمنين يجزع لذلك ...: بحار الأنوار ج 43 ص 201، بيت الأحران ص 170.
 - 2- . لا تُصلِّ عليَّ أمُّه نقضت عهد الله وعهد أبي... وأخذوا إرثي وكذبوا شهودي...: بحار الأنوار ج 30 ص 348؛ وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189، بحار الأنوار ج 43 ص 205، كشف الغمّه ج 2 ص 122، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202؛ مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 137، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 75، بحار الأنوار ج 31 ص 619، صحيح البخاري ج 5 ص 82، فتح الباري ج 7 ص 378، عمده القاري ج 17 ص 258، كتاب سليم بن قيس ص 392، مستدرک الوسائل ج 2 ص 360، بحار الأنوار ج 43 ص 199؛ بحار الأنوار ج 29 ص 113، مستدرک الوسائل ج 2 ص 290.
 - 3- . فإنك تجدني فيها أمضى كما أمرتني، وأختار أمرك علي أمرى: بحار الأنوار ج 43 ص 192.
 - 4- . ولا تدفني إلا ليلاً، ولا تعلم أحداً قبري...: مستدرک الوسائل ج 2 ص 186، دلائل الإمامه ص 132، بحار الأنوار ج 43 ص 209، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202.

بغضی نهفته در گلو داشت و اشک می ریخت، علی علیه السلام فقط گریه می کرد... فاطمه علیها السلام، امانت خدا در دست او بود، اما دشمنان با این امانت او چه کردند؟ در مقابل چشم علی علیه السلام، او را تازیانه زدند، سیلی به صورتش زدند، پهلویش را شکستند و او برای حفظ اسلام صبر کرد...

به راستی چرا فاطمه علیها السلام وصیت کرد قبرش مخفی باشد؟ چرا وصیت کرد شبانه دفن شود؟ فاطمه علیها السلام می خواست تا دشمنی او با خط نفاق، جاوید بماند، در تاریخ برای همیشه ثبت شود که او با حکومت نیرنگ و دروغ و فریب، مخالف بود، او می دانست که آن حکومت، ممکن است دست به تحریف تاریخ بزند و حقایق را پنهان کند، ولی فاطمه علیها السلام با این وصیت همه دسیسه ها را خنثی کرد.

امروز قبر فاطمه علیها السلام مخفی است، هر کس که تاریخ را بخواند از خود سوال می کند: چرا قبر تنها یادگار پیامبر مخفی است؟ چرا او شبانه دفن شد؟ این یک علامت سوال است. نقطه ای از تاریخ که در ذهن جرقه می زند و کنجکاوی آزادگان را برمی انگیزد.

آری، حرم امام حسین علیه السلام با آن گنبد و بارگاه باشکوه، هدایتگر انسان ها می باشد، قبر مخفی فاطمه هم با مخفی بودنش، روشنگر آزادگان است.

سالروز شهادت فاطمه علیهاالسلام را «ایام فاطمیّه» می‌گویند و شیعیان برای آن حضرت، عزاداری می‌کنند، اکنون سوال این است: چرا باید ایام فاطمیّه را هر چه با شکوه‌تر برگزار کرد؟ در پاسخ باید گفت: اگر شهادت فاطمه علیهاالسلام را فقط نقل یک حادثه تاریخی بدانیم، دیگر نمی‌توانیم اهمیت آن را درک کنیم، بعضی‌ها فاطمیّه را نقل کردن حادثه‌ای که بیش از هزار سال پیش روی داده است، می‌دانند، در حالی که این فاطمیّه نقل تاریخ نیست، فاطمیّه بخشی از تاریخ نیست! فاطمیّه مسیر حرکت امروز ماست! فاطمیّه، اردوگاه حقّ و باطل است. فاطمیّه، اساس و جوهره مذهب ماست، اگر فاطمیّه را از ما بگیرند، مذهب ما کالبدی بی‌روح می‌شود که دیگر زنده نیست!

ص: 89

فاطمیه زمان برائت از دشمنان خداست، فاطمیه زمان بیزاری از کسانی است که برای حکومت چندروزه دنیا، علی علیه السلام را خانه نشین کردند و پیرو شیطان شدند و بیش از هزار سال است بشر را گرفتار بی عدالتی ها و ظلم ها کردند، آنان انسان های بی شماری را گمراه کردند و به تباهی و نابودی کشاندند.

امروز در جهان ظلم و ستم فراوان می شود، در جامعه شاهد بی عدالتی ها و ستم های فراوان هستیم، بیش از هزار سال است که ظلم و ستم بی داد می کند، همه این ها ریشه در ظلمی دارد که بر فاطمه علیها السلام شد.

هر قطره خونی که بر روی زمین می ریزد، هر تازیانه ای که به ستم فرود می آید، هر فتنه ای که بر پا می شود، هر حقی که پایمال می شود، هر کاشانه ای که بر سر اهلش ویران می شود، هر معصیتی که در روی زمین می شود، هر ظلم و ستم و جنایتی که رقم می خورد، هر بدعتی که در دین گذاشته می شود ... همه ریشه در آن ستمی دارد که به فاطمه علیها السلام روا داشتند.

هر خونی که به ناحق بر روی زمین می ریزد، در امتداد خون به ناحق ریخته فاطمه علیها السلام است! هر آتشی که به ناحق برافروخته می شود، شعله ای از همان آتشی است که خانه فاطمه علیها السلام را شعله ور ساخت.

شیعه هر چه دارد از فاطمه علیها السلام و فاطمیه دارد، در فاطمیه است که غدیر زنده می گردد، ریشه های ظلم عاشورا آشکار می گردد، در فاطمیه است که

عشق به ظهور امام زمان علیه السلامه اوج می رسد.

مگر اساس دین ولایت اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان آنان نیست؟ این فاطمیّه است که اساس دین را زنده می کند، خط نفاق را به همه معرفی می نماید، راه امامت را مطرح می سازد، آبروی ستمکارانی را که به اسم دین بعد از پیامبر به حکومت رسیدند می برد، فریب و نیرنگ آنان را بی اثر می کند.

به راستی فاطمه علیها السلام با شهادت خود چه کرد؟ او حق را از باطل جدا کرد، نور را از تاریکی جدا کرد، راه رستگاری را به همه نشان داد و همه گمراهی ها را آشکار ساخت تا دیگر راه هدایت گم نشود.

دشمنان همواره تلاش کرده اند نام و یاد فاطمه علیها السلام را خاموش کنند و به بهانه های مختلف از عظمت فاطمیّه کم کنند، اما این چه خیال باطلی است که آنان در سر دارند! خون فاطمه علیها السلام از جوشش باز نمی ایستد، پرچم فاطمیّه هرگز بر روی زمین نمی افتد، فریاد فاطمه علیها السلام به خاموشی نمی گراید. هرگز دردها و رنج های فاطمه از یاد نمی رود، شیعیان هرگز از خون مادر خویش نمی گذرند و منتظرند تا مهدی علیه السلام ظهور کند...

دنیای امروز، همچون جهنمی است که در آتش ظلم و ستم می سوزد، این جهنم، شراره ای از همان آتشی است که در خانه فاطمه علیهاالسلام را سوزاند.

پیامبر در مدّت بیست و سه سال تلاش زیادی کرد و جامعه را از اوج بدبختی به سعادت و رستگاری رساند، اما افسوس که خط نفاق به اسم دین مسیر جامعه را عوض کردند و جامعه را در مسیر ولایت شیطان قرار دادند.

اگر جامعه در همان مسیری که پیامبر مشخص کرده بود حرکت می کرد، اگر ولایتِ امامِ معصوم در جامعه شکل می گرفت، وضع امروز جهان چگونه بود؟ دیگر از این همه ظلم و ستم خبری نبود.

بشر برای نجات از این جهنم ظلم و ستم، نیاز به فاطمیّه دارد تا رمز و راز رهایی از این جهنم آخرالزمان را فراگیرد و با عمل به آن به رهایی و آزادگی برسد.

به راستی رمز و راز فاطمیّه چیست؟ پیام بزرگ آن کدام است؟ ندای آن چیست؟ فاطمیّه فریاد کدام پیام است؟ فاطمه علیها السلام از چه دفاع کرد؟ درست است علی علیه السلام شوهر او بود، اما فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام مدافع کرد زیرا علی علیه السلام، امام زمانش بود! این چه غفلتی است که بعضی گرفتار آن شده اند و خیال می کنند اختلاف شیعه و دیگران بر سر این است که آیا علی علیه السلام خلیفه باشد یا ابوبکر! اگر اختلاف شیعه و دیگران را این گونه معنا کنید، دعوا بر سر حکومت انسان بر انسان خواهد بود در حالی که این سخن اشتباه است، اختلاف شیعه با دیگران بر سر این است: آیا خدا در جامعه حکومت کند یا شیطان! شیعه می گوید: «خدا فقط حق حکومت و ولایت دارد، و علی علیه السلام حجت خداست، امام زمان است، وقتی ابوبکر ولایت را غصب می کند و به حکومت می رسد، در واقع این شیطان است که قدرت را در جامعه به دست می گیرد».

فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا با حکومت شیطان مبارزه کند و آن را نابود سازد و ولایت خدا را در جامعه جایگزین نماید.

وقتی مردم به سوی ابوبکر رفتند و با او بیعت کردند، فاطمه علیها السلام مشبها همراه با علی، حسن و حسین علیهم السلام از خانه بیرون می آمد و به در خانه مردم مدینه می رفت و با آنان چنین سخن می گفت: «آیا به یاد دارید که در غدیر خم با علی بیعت کردید، آیا به یاد دارید که پدرم او را به عنوان جانشین و خلیفه خود معین کرد؟». سپس قرار می شد که آنان فردا به یاری علی علیه السلام

ص: 93

فاطمه علیهاالسلام در تاریکی شب ها، در خانه سیصد و شصت نفر از مردم مدینه می رفت و آنان را به یاری علی علیه السلام فرا می خواند، ولی وقتی صبح فرا می رسید فقط سلمان، مقداد، عمار و ابوذر به سر قرار می آمدند. (1)

چندین شب این برنامه فاطمه علیهاالسلام بود، برای همین حکومت تصمیم گرفت کاری کند که فاطمه علیهاالسلام خانه نشین شود، آنان فاطمه علیهاالسلام را زیر آماج تازیانه ها قرار دادند، استخوان بازوی او را خرد کردند، پهلوی او را شکستند تا آنجا که توان راه رفتن را از او گرفتند.

فاطمه علیهاالسلام وقتی دید امام زمانش غریب و مظلوم شده است، دیگر هرگز خنده بر لبانش نیامد، وقتی نامردان برای کشتن امام زمانش هجوم آوردند، سینه سپر نمود تا آنجا که میخ در به سینه اش فرو رفت و خون سینه اش بر زمین ریخت، بین در و دیوار، استخوان هایش در هم شکست، تازیانه های دشمن بر بدنش اصابت کرد، با غلاف شمشیر، بازوانش شکسته شد، محسن او را شهید شد و...

خط نفاق می دانست که تا زمانی که فاطمه علیهاالسلام زنده است پایه های حکومتشان لزران است، برای همین تصمیم گرفتند این مانع را از سر راه خود بردارند، آنان به مردم می گفتند که این حکومت، حکومت خدا بر روی زمین است و برای حفظ آن، می توان هر کاری کرد.

هر کس مخالف آن حکومت بود، باید از میان برداشته می شد، هر چند او

ص: 94

1- . فلما أمسى بايعه ثلاثمئة و ستون رجلاً على الموت...: الكافي ج 8 ص 33، بحار الأنوار ج 28 ص 241، فلما كان الليل حمل علي فاطمه علي حمار وأخذ بيد ابنيه الحسن والحسين...: كتاب سليم بن قيس ص 146، الاحتجاج ج 1 ص 107.

دختر پیامبر بود، کسانی که به خانه فاطمه علیهاالسلام حمله کردند، چنان فریب خورده بودند و این کار را خدمت به خدا می دانستند و هرگز از این کار خود، احساس گناه نمی کردند.

تا زمانی که فاطمه علیهاالسلام نفس می کشید، گویا پیامبر زنده بود، فاطمه علیهاالسلام از امام زمان خویش دفاع می کرد، او پرچمدار یاری از خط ولایت علی علیه السلام بود، اعتراض فاطمه علیهاالسلام، فریادهای او، گریه های او باعث می شد مشروعیت آن حکومت زیر سوال برود.

آری، زنده بودن فاطمه علیهاالسلام به خودی خود، افشاگر آن حکومت بود، آنان توانستند مقداد، عمّار، سلمان و ابوذر را با ضرب تازیانه ها و تهدید به قتل به مسجد بکشانند. خط نفاق ابتدا یاران علی علیه السلام را متفرّق کرد و علی علیه السلام را خانه نشین کرد، اما خط نفاق به این باور رسیده بود که فاطمه علیهاالسلام هرگز در برابر ظلم و ستم ها، آرام نمی گیرد، پس باید از میان برداشته شود. پیامبر از علی علیه السلام خواسته بود برای حفظ اسلام صبر کند، صبر علی علیه السلام معهدی آسمانی بود، اما فاطمه علیهاالسلام مأمور به صبر نبود، او باید به میدان می آمد تا حق و حقیقت از یادها نرود.

فاطمه علیهاالسلام بر مظلومیت امام زمانش آن قدر گریه کرد که حکومت به وحشت افتاد، او برای دفاع از مولایش همه توان خود را به کار برد، جان خود را سپر مولایش کرد، در دفاع از مولایش، سخن ها گفت و روشنگری ها نمود و وقتی در بستر بیماری افتاد و دیگر نمی توانست از خانه بیرون برود،

ص: 95

از ابزار گریه بهره برد، او شب و روز گریه می کرد. صدای گریه فاطمه علیها السلام، فریاد مظلومیت مولایش بود.

این سخن فاطمه علیها السلام است:

صَبَّتُ عَلَيَّ مَصْـ ائِبُّ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْاَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا مَصِيْبَتِهَا بِبِي دَرِ بِي بِه سَوِي مَن اَمَدَنَد، اِگر اَن مَصِيْبَتِهَا بِر رُوْز رُوْشَن فِرُوْد مِي اَمَد، رُوْز رَا شَب تَار مِي سَاخْت.

این مصیبت ها چه بودند که فاطمه علیها السلام این گونه از آن سخن می گوید؟ درست است پیامبر از دنیا رفت، ولی فاطمه علیها السلام می داند که جز خدا همه باید از این دنیا بروند، این مصیبت ها از جنس دیگری است، بعد از پیامبر چه اتفاقاتی افتاد؟ حجت خدا، مظلوم واقع شد! حجت خدا خانه نشین شد! شیطان به اسم دین بر جامعه حکم فرما شد! مردم امام زمان خود را فراموش کردند...

این ها مصیبت هایی بود که فاطمه علیها السلام برای آن اشک می ریخت...

مردم از خود این سوال را می پرسیدند: «چرا باید یگانه دختر پیامبر این گونه گریه کند؟». بچه ها، بزرگ ترها، زنان و مردان، همه با شنیدن گریه فاطمه علیها السلامی فهمند که این حکومت، دروغگو است، اگر چه این حکومت ادعا می کند که حکومت خدا بر روی زمین است، اما گریه فاطمه علیها السلام چیز

دیگری را ثابت می کند، این حکومت، حکومت ظلم است! گریه فاطمه علیها السلام، دل هر کسی را به درد می آورد، حکومت تصمیم گرفت تا صدای گریه فاطمه علیها السلام را خاموش کند، زیرا این گریه برای حکومت از هر چیزی خطرناک تر بود. آنان به فکر نقشه ای افتادند.

چند نفر از همسایگان نزد علی علیه السلام آمدند و چنین گفتند:

___ یا علی! ما به فاطمه احترام می گذاریم، اما شما می دانید که ما نیاز به آرامش داریم.

___ منظور شما از این سخن چیست؟ ___ فاطمه هم شب گریه می کند هم روز، ما از تو می خواهیم سلام ما را به او برسانی و به او بگویی که یا شب گریه کند و روز آرام باشد تا ما بتوانیم استراحت کنیم، یا روز گریه کند و شب آرام باشد. ما نیاز به آرامش داریم.

___ باشد، من به فاطمه می گویم. (1)

علی علیه السلام به خانه خود رفت و کنار بستر فاطمه علیها السلام نشست، فاطمه علیها السلام به او نگاهی کرد و گفت:

___ علی جان! تو سخنی با من داری؟ ___ فاطمه جان! همسایه ها به من گفته اند که به تو بگویم یا روز گریه کنی یا شب! ___ علی جان! من به زودی از بین این مردم می روم، مرگ من نزدیک است. (2)

این سخن دل علی علیه السلام را به درد آورد، قطرات اشک را از چشمان او جاری

ص: 97

1- . أخذت بالبكاء والعويل ليلها ونهارها، وهي لا ترقأ دمعها ولا تهدأ زفرتها، فاجتمع شيوخ أهل المدينة...: بحار الأنوار ج 43 ص 177، بيت الأحزان ص 165.

2- . يا بنت رسول الله، إن شيوخ المدينة يسألونني أن أسألك إماً تبكين أباك ليلاً وإماً نهاراً...: نفس المصدرين.

کرد، بعد از فاطمه علیها السلام دیگر چه کسی از علی علیه السلام حمایت خواهد کرد؟

چه کسانی از گریه فاطمه علیها السلامی ترسیدند؟ همان کسانی که امروز از گریه من و تو (در عزای فاطمیّه) می ترسند! چه کسانی به فاطمه علیها السلام گفتند آرام گریه کن؟ همان کسانی که امروز به من و تو می گویند در عزای فاطمه علیها السلام آرام گریه کنید! تاریخ، یک مسیر پیوسته است، آن روز نگذاشتند فاطمه علیها السلام در گریه کردن هم آزاد باشد، امروز هم عده ای بر این خیال باطل اند که فاطمیّه از یاد برود و شیعیان آن را فراموش کنند؟ مگر فاطمه علیها السلام لحظه ای آرام گرفت که شیعیان امروز در ایام فاطمیّه آرام باشند؟ گریه فاطمه علیها السلام هنوز قطع نشده است، او امروز هم بر مظلومیت امام زمان اشک می ریزد، همه سخن فاطمه علیها السلام در یک جمله خلاصه می شود، او به مردم مدینه گفت: «چرا سخنان پیامبر در روز غدیر را فراموش کردید! خدا بعد از روز غدیر، برای هیچ کس عذر و بهانه ای باقی نگذاشته است؟» (1)

فاطمه علیها السلام از غدیر سخن می گفت، سخن او برای همیشه تاریخ است، پیام او برای من و توست. به راستی در روز غدیر، پیامبر به مسلمانان چه گفت؟ پیامبر از ولایت علی علیه السلام و یازده فرزندان او سخن گفت و چنین فرمود: «ای مردم! من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آنها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب

ص: 98

1- . فأعادت النساء قولها علی رجالهنّ، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرین والأنصار معتذرين...: بحار الأنوار ج 43 ص 161.

خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او حجّت خدا در روی زمین می باشد» (1).

فاطمه علیها السلام از من و تو می خواهد تا یاور امام زمان خود باشیم، مهدی علیه السلام امروز در پس پرده غیبت است، مبادا او را فراموش کنیم، مبادا او را از یاد ببریم! وای به حال ما در این فراموشی بزرگ!

ص: 99

1- . معاشر الناس، فآمنوا بالله ورسوله والنور الذى أنزل، أنزل الله النور فىّ ثمّ فى عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، اليقين ص 354، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشر الناس، إتي نبيّ وعلیّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدي...: روضه الواعظين ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80، التحصين ص 588، بحار الأنوار ج 37 ص 213.

آیا فکر کرده ایم که همه مجاهدت ها و تلاش های فاطمه علیهاالسلام برای چه بود؟ او برای چه این همه سختی و مصیبت دید؟ فاطمه علیهاالسلام به میدان آمد تا امام زمانش، غریب و مظلوم نباشد! فاطمه به میدان آمد تا حجّت خدا، بی یار و یاور نماند، اشک غریبانه امام زمان در نخلستان ها و خارج از شهر، جاری نشود! امروز مولای ما، آقای ما، مهدی فاطمه در غیبت گرفتار است و مردم زمانه سرگرم دغدغه های این دنیای مادی شده اند، هر کسی به فکر آرزوهای دنیایی است و بسیاری فراموش کرده اند که اصلاً امام زمانی دارند، آنان به روزگار غیبت امام زمان، عادت کرده اند و اگر کسی را ببینند این درد را درک می کند و از آن می نالد با تعجب به او می نگرند، مردم نمی دانند که همه گرفتاری آنان به خاطر این است که حجّت خدا را از یاد برده اند و دنبال

ص: 100

دیگران رفته اند، چشمه آب زندگی را رها کرده اند و به سرابی دروغین دل خوش کرده اند.

فاطمیه چیزی جز فریاد اعتراض به ادامه غیبت امام زمان نیست، اعتراض به غفلت انسان ها! اعتراض به فراموشی حجت خدا در جامعه! این فاطمیه است که خواب را از چشم مردم می رباید و حقیقت را به آنان گوشزد می کند تا برخیزند و یاد امام زمان خویش را زنده نگاه دارند و برای ظهورش، دعا کنند.

فاطمه علیهاالسلام دشمنانِ امام زمانش را بعد از هر نماز، نفرین می کرد، هر کس پیرو اوست، باید دشمنان امام زمانش را بشناسد و در حق آنان نفرین کند تا مبادا ناخواسته در دام آنان بیفتد، نمازی رنگ و بوی فاطمه علیهاالسلام را دارد که در آن، دشمنان حق و حقیقت، نفرین بشوند.

فاطمه علیهاالسلام همانگونه که به ما درس امام شناسی می دهد، درس دشمن شناسی هم می دهد.

ای مولای خوب ما! ما فهمیده ایم که بی قرار نبودن برای تو، بی وفایی به توست، دل تنگ نشدن برای تو، عهدشکنی است. دشمنان تو آرزو دارند ما برای تویی قرار نشویم! وقتی شیعیان تو را فراموش کردند و به تویی وفایی نمودند، غیبت تو این قدر طولانی شد...

مولای ما! بیا که ما پیام فاطمیه را دریافته ایم، از شیوه مادرت فاطمه علیهاالسلام

درس گرفته ایم و بر غربت تو گریه ها کرده ایم، ما از کسانی نیستیم که به غیبت تو خوشنودند، راه ما از آنان جداست، ما برای شنیدن صدایت بیقرار شده ایم و چشم به راه آمدنت هستیم.

سوگند یاد می کنیم تا جان در تن داریم با صلابتی هر چه بیشتر، سرود مهر تو را سر می دهیم، تا رمق در بدن داریم، محبت تو را بر دل های مردمان، پیوند می زنیم، تا نفس در سینه داریم، از آمدنت دم می زنیم...

ما با دستانی در هم فشرده و گام هایی همراه شده، در راه تو قدم برمی داریم...

آقای مهربانم! بر من سخت است که دیگران را ببینم، اما تو را نبینم! جانم فدای تو که در پشت پرده غیبت هستی ولی از ما دور نیستی! تو به ظاهر از ما دوری ولی از ما جدا نیستی! انتظار تو، آرمان و جهت زندگی من است، اگر این طور نباشم، جهت زندگی خود را گم می کنم و از کمال خود دور می شوم. کمال من در این است که هر چه بیشتر به یاد تو باشم و این گونه رحمت خدا را به سوی خود جذب کنم.

بر من سخت است که بر تو گریه کنم و ببینم مردم تو را از یاد برده اند! بر من سخت است ببینم که تو گرفتار غیبت شده ای و دشمنانت جلوه نمایی می کنند! چه زمان به حضور مهربان تو می رسیم و از دیدار تو سیراب می شویم؟ چه زمانی فرا می رسد که ببینیم که تو زمین را پر از عدل و داد نموده ای و

ص: 102

دشمنانت را کیفر داده ای و کافران و بدخواهان را از بین برده ای؟ کی می شود که ببینیم توریشه ظلم و ستم را از بین برده ای و همه ستمکاران را هلاک کرده ای؟(1)

بار خدایا! من با امام خود تجدید پیمان می کنم، تلاش می کنم تا هرگز از این پیمان خود دست برندارم و آن را فراموش نکنم.

ای خدای مهربان! از تو می خواهم تا مرا از یاران باوفای امام زمان قرار بدهی. من دوست دارم از کسانی باشم که جانشان را فدای او می کنند و در رکاب او به فیض شهادت می رسند.

بار خدایا! این زمین مرده را با ظهور امام زمان علیه السلام زنده کن! ظهور او را نزدیک گردان و به این روزگار سیاهی ها و ظلم ها، پایان ببخش! اگر مرگ من قبل از ظهور آقایم فرارسید از تو می خواهم که در روزگار ظهور، بار دیگر مرا زنده کنی تا به آرزوی خود برسم و مولای خود را یاری کنم و جانم را فدایش نمایم! به امید آن روز... (2)

پایان

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر:

پیامک به شماره 3000 4 5 6 9

همراه نویسنده 0913 261 94 33

سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

ص: 103

1- . إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَ إِلَى مَتَى، وَ أَيَّ خِطَابٍ أَصِفُ فَيْكَ وَ أَيَّ نَجْوَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ أَنَاغَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُبَكِّيكَ وَ يَخْذُلكَ الْوَرَى...: اقبال الاعمال ج 1 ص 295، مصباح الزائر ص 446، بحار الأنوار ج 99 ص 104.

2- . اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبِيعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أُزُولُ أَبَدًا. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ، وَالْمَسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ، وَالْمَمْتَلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ، وَالتَّابِعِينَ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ، وَالمَحَامِينَ عَنْهُ وَالمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، فَأُخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِ مَوْزِرًا كَفْنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مَجْرَدًا قَنَاتِي، مُلْتَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالبَادِي...: المصباح ص 551، بحار الأنوار ج 53 ص 96 و ج 99 ص 111.

پی نوشت ها

۱. فأننا إذا اشتقت إلى الجنة سمعت ريحها من فاطمة: الطوائف في معرفة مذهب الطوائف ص ۱۱۱. بحار الأنوار حج ۳۷ ص ۶۵. فأكلتها ليلة أسري فعلقت خديجة بفاطمة. فكننت إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رقبة فاطمة: المستدرک ج ۳ ص ۱۵۶. كنز العمال ج ۱۲ ص ۱۰۹. الدر المنثور ج ۴ ص ۱۵۳.
۲. فرجع القوم إلى المعسكر الأول وأقاموا بها. وبعثوا رسولاً يتعرف لهم أمر رسول الله. فأتى الرسول إلى عايشه فسألها عن ذلك سرّاً. فقالت: امضِ إلى أبي وعمر ومن معهما. قل لهما: إن رسول الله قد ثقل. فلا يبرحن أحد منكم. وأنا أعلمكم بالخبر وقتاً بعد وقت. اشتدّت علّة رسول الله. فدعت عايشه صهيياً فقالت: امضِ إلى أبي بكر واعلمه أنّ محمّداً في حالٍ لا يرجى. فهلّم إلينا...: بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۱۰۹.
۳. أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً. يتبع آخرها أولها. الآخرة شرّ من الأولى!...: مسند أحمد ج ۳ ص ۴۸۸. سنن الدارمي ج ۱ ص ۳۶. المستدرک ج ۳ ص ۵۶. المعجم الكبير ج ۲۲ ص ۳۴۷. تاريخ بغداد ج ۸ ص ۲۱۸. وراجع: الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۱. مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۱. بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴۰۹ و ج ۲۲ ص ۴۶۶ و ۴۷۲.
۴. فقام (ص) وإنه لا يستقلّ على الأرض من الضعف. فأخذ بيد عليّ بن أبي طالب والفضل بن العباس. فاعتمد عليهما ورجلاه يخطآن الأرض من الضعف. فلما خرج إلى المسجد. وجد أبا بكر قد سبق إلى المحراب. فأوماً إليه بيده أن تأخر عنه. فتأخّر أبو بكر. وقام رسول الله مقامه فكبر. وابتدأ الصلاة التي كان ابتدأها أبو بكر. ولم بين علي ما مضى من فعّاله...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۷.
۵. ثم قال (ص): ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة؟ فقالوا: بلى يا رسول الله. قال: فلم تأخرتم عن أمري؟ قال أبو بكر: إني كنت قد

- خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً، وقال عمر: يا رسول الله، إني لم أخرج لأنتني لم أحب أن أسأل عنك الركب! فقال النبي: ٦: نَفَذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، نَفَذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ... بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٨.
٦. وهم أبو بكر بالرجوع إلى أسامة واللحوق به، فمنعه عمر: تثبيت الإمامة ص ١٩، كتاب الأربعين للماحوزي ص ٢٥٥.
٧. من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه: بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١١٠.
٨. عَقَبَةُ هَرَشَى إِلَى ذَاتِ الْأَصْفَرِ مِيلَانِ، ثُمَّ إِلَى الْجُحْفَةِ، وليس بين الطريقين إلا ميلين: معجم ما استعجم ج ٣ ص ٩٥٤.
٩. قعدوا له في العقبة وهي عقبة أرشَى (هَرَشَى) بين الجُحْفَةِ والأبواء، فقعدوا عن يمين العقبة...: تفسير القمي ج ١ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٦٣٢: اتفقوا على أن يَنْفِرُوا بِالنَّبِيِّ نَاقَتَهُ عَلَى عَقْبَةِ هَرَشَى، وقد كانوا عملوا مثل ذلك في غزوة تبوك: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٩٧.
١٠. عن الحارث بن الحضير الأسدي، عن أبي جعفر (ع) قال: كنت دخلت مع أبي الكعبة فضلى على الرخامة الحمراء بين العمودين فقال: في هذا الموضع تعاقد القوم إن مات رسول الله (صلى الله عليه وآله) أو قتل ألا يردوا هذا الأمر في أحد من أهل بيته أبداً، قال: قلت: ومن كان؟ قال: كان الأول والثاني وأبو عبيدة بن الجراح وسالم ابن الحبيبة: الكافي ج ٤ ص ٥٤٥، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٨٥.
١١. هكذا كان في سابق علم الله عز وجل الذي أعلمه رسول الله (ص) أن إذا كتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بني هاشم فقد كان ذلك كله: الكافي ج ٨ ص ١٨٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٣ ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ١٢٣.
١٢. ثم دخل بيته، وكان إذا ذاك في بيت أم سلمة فأقام به يوماً أو يومين، فجاءت عائشة إليها تسألها أن تنقله إلى بيتها لتستولي عليه، وسألت أزواج النبي في ذلك فأذن لها، فانتقل إلى البيت الذي أسكنه عائشة، واستمر به المرض فيه أياماً، وتقل...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٧: فلم يلبث إلا يسيراً حتى جيء به محمولاً في كساء، فدخل وبعث إلى النساء، فقال: إني قد اشتكيت، وإني لا أستطيع أن أدور بينكني...: مسند أحمد ج ٦ ص ٢١٩، مجمع الزوائد ج ٩ ص ٣١، السيرة النبوية ج ٥ ص ٢٦٢.
١٣. فقال عمر: إن رسول الله قد غلب عليه الوجع، وعندنا القرآن، حسبنا كتاب الله: مسند أحمد ج ١ ص ٣٣٦، صحيح البخاري ج ٧ ص ٩، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥، السنن الكبرى ج ٣ ص ٤٣٣، صحيح ابن حبان ج ١٤ ص ٥٦١، شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٥٥.
١٤. فاختلف أهل ذلك البيت واختصموا، منهم من يقول: قرّبوا يكتب لكم رسول الله كتاباً لن تضلّوا بعده، ومنهم من يقول: القول ما قال عمر...: الأمالي للطوسي ص ٢٦٧، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٢٧١، شرح نهج البلاغة ج ٦ ص ٥١.
١٥. فقالت امرأة من حضر: ويحكم! عهد رسول الله إليكم، فقال بعض القوم: اسكتي، فإنه لا عقل لك، فقال النبي: أنتم لا أحلام

ندای فاطمیہ / ۱۰۷

- لکم: مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۱۵، المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۳۰.
۱۶. فلما كثر اللغظ والاختلاف قال رسول الله: قوموا عني...: الأمالي للمفيد ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۳، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۴۴، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۹۴.
۱۷. فلما أفاق (ص) قال بعضهم: ألأنأتيك بدواةٍ وكنف يا رسول الله؟ فقال: أبعد الذي قلتُم؟ لا، ولكني أوصيكم بأهل بيتي خيراً...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۲۹۳.
۱۸. دخلت عليه فاطمة الزهراء، فلما رأت ما به خنقتها العبرة حتى فاضت دموعها على خديها، فلما أن رآها رسول الله قال: ما يبكيك يا بنية؟ قالت: وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف، فمن لنا بعدك يا رسول الله؟ قال لها: لكم الله، فتوكلني عليه... ثم علياً فزوجتك إياه وجعله وصياً، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك، وأقدمهم سلماً، وأعزهم خطراً، وأجملهم خلقاً، وأشدهم في الله وفي غضباً، وأشجعهم قلباً، وأبنتهم وأربطهم جأشاً، وأسأها كفاً، ففرحت بذلك الزهراء فرحاً شديداً...: تفسير فرات الكوفي ص ۴۶۴ بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۶.
۱۹. فقال جبرئيل: يا محمد، ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك، وشرطت عليك... فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين، فقال له: اقرأه، فقرأه حرفاً حرفاً، فقال: يا علي، هذا عهد ربي تبارك وتعالى إلي، وشرطه علي وأمانته... على الصبر منك على كظم الغيظ، وعلى ذهاب حقاك، وغضب خمسك، وانتهاك حرمتك، فقال: نعم يا رسول الله... يا محمد، عرفه أنه يُنتهك الحرمة...: الكافي ج ۱ ص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۳۷۸.
۲۰. يا بنية، الله خليفتي عليكم، وهو خير خليفة، والذي بعثني بالحق لقد بكى لبيكائك عرش الله وما حوله من الملائكة والسموات والأرضون وما فيهما...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۹۱.
۲۱. فجاءت الرواية أنه قيل لفاطمة: ما الذي أسرَّ إليك رسول الله فسرى عنك به ما كنت عليه من الحزن والقلق بوفاته؟ قالت: إني أخبرني أنني أول أهل بيته لحوقاً به، وأنه لن تطول المدة لي بعده حتى أدركه، فسرى ذلك عني: الإرشاد ج ۱ ص ۱۸۷، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۰.
۲۲. يا أبا الحسن، هذه وديعة الله ووديعه رسوله محمد عندك، فاحفظ الله واحفظني فيها، وإني لفاعله، يا علي هذه والله سيّدة نساء أهل الجنة من الأولين والآخرين، هذه والله مريم الكبرى...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۴.
۲۳. إني لهم ولمن شايهم سلم، وزعيم بأنهم يدخلون الجنة، وعدوٌ وحرب لمن عاداهم وظلمهم وتقدمهم أو تأخر عنهم وعن شيعتهم، زعيم بأنهم يدخلون النار، ثم والله يا فاطمة لا أرضى حتى ترضي، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضي، ثم لا والله لا أرضى حتى ترضي...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۸۵.
۲۴. فوقف بالباب شبه أعرابي، ثم قال: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائكة، أدخل؟ فقالت عائشة لفاطمة: أجيبني الرجل، فقالت فاطمة: آجرك الله في ممشاك يا عبد الله، إن رسول الله مشغول بنفسه...: مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹، المعجم الكبير ج ۳ ص ۶۲.

١٠٨ / نداءى فاطميّه

٢٥. فسمع رسول الله صوت ملك الموت فقال: يا فاطمة من بالباب؟ فقالت يا رسول الله. إن رجلاً بالباب يستأذن في الدخول فأجبتاه مرّة بعد أخرى... فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم: يا فاطمة. أتدريين من بالباب؟ هذا هادم اللذات... هذا ملك الموت... ادخل يرحمك الله يا ملك الموت... نفس المصدرين السابقين.
٢٦. هبط جبرئيل وملك الموت ومعهما ملك يقال له إسماعيل. في الهواء على سبعين ألف ملك. فسبقهم جبرئيل فقال: يا أحمد. إن الله عز وجل أرسلني إليك إكراماً لك وتفضيلاً لك وخاصّة. يسألك عما هو أعلم به منك...: الأمالي للصدوق ص ٣٤٩. الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٥٩. إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٥٠٧.
٢٧. نزل جبرئيل فقال له: يا رسول الله. هل لك في الرجوع إلى الدنيا؟ فقال: لا. قد بلغت رسالات ربّي. فأعادها عليه. فقال: لا. بل الرفيق الأعلى...: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٦٣. الأمالي للمفيد ص ٥٣. بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٥.
٢٨. قالت فاطمة للنبي وهو في سكرات الموت: يا أبة. أنا لا أصبر عنك ساعة من الدنيا. فأين الميعاد غداً؟ قال: أما إنك أول أهلي لحوقاً بي... تريني في مقام الشفاعة. وأنا أشفع لأمتي...: كشف الغمّة ج ٢ ص ١١٩. بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٣٥.
٢٩. فلما قرب خروج نفسه قال له: ضع يا عليّ رأسي في حجرك. فقد جاء أمر الله تعالى...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٠.
٣٠. جعل عليّ يقول: بأبي أنت وأمي. طبت حياً وميتاً! قال: وسطعت ريح طيبة لم يجدوا مثلها قط...: مجمع الزوائد ج ٩ ص ٣٦. كنز العمال ج ٧ ص ٢٥٥. الطبقات الكبرى ج ٢ ص ٢٨٠. إمتاع الأسماع ج ١٤ ص ٥٧١. سبيل الهدى والرشاد ج ١٢ ص ٣٢٢. وصاحبة فاطمة (س) وصاح المسلمون. ويضعون التراب على رؤوسهم: إعلام الوري ج ١ ص ٢٦٩. بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٢٨.
٣١. يابن أبي طالب. إذا رأيت روعي قد فارقت جسدي فاغسلني. وأنتي غُسلني وكفّني...: الأمالي للصدوق ص ٧٣٢. روضة الواعظين ص ٧٢. بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٧.
٣٢. والله لا أسمع احداً يقول: مات رسول الله الا قتلته ان الرسول لم يموت وانما غاب عنّا كما غاب موسى عن قومه اربعين ليلة والله ليرجعن رسول الله إلى قومه: شرح نهج البلاغة لان ابي الحديد ج ١٢ ص ٢٥٥.
٣٣. فقام عُمر يقول: والله ما مات رسول الله: صحيح البخاري ج ٤ ص ١٩٤. اقبل ابوبكر على فرسه من مسكنه بالسبح حتى نزل فدخل المسجد...: صحيح البخاري ج ٢ ص ٧٠. فجاء أبو بكر فكشف عن وجه رسول الله... جلس عُمر فحمد الله أبو بكر وأثنى عليه. وقال: ألا من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات. ومن كان يعبد الله فإن الله عز وجل حي لا يموت: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٥٩٠. مسند أحمد ج ٦ ص ٢٢٠. صحيح البخاري ج ٢ ص ٧٠. سنن ابن ماجه ج ١ ص ٥٢٠. فتح الباري ج ٨ ص ١١٠.
٣٤. واجتمع المهاجرون ويتشاورون فقالوا: انطلق بنا إلى إخواننا من الأنصار: الشمائل المحمدية للترمذي ص ٢٠٦.
٣٥. يا معشر الأنصار. لكم سابقة في الدين. وفضيلة في الإسلام ليست لقبيلة من العرب: إن محمداً لبث بضع عشرة سنة...: تاريخ الطبري ج ٣ ص ٢١٨. الكامل في التاريخ ج ٢ ص ١٢ و ١٣. الإمامة والسياسة ج ١ ص ٢١.

ندای فاطمیہ / ۱۰۹

۳۶. اجتمعوا في سقيفة بني ساعدة. معهم سعد بن عبادة يدورون حوله ويقولون: يا سعد. أنت المرجى. نجلك المرجى...: السقيفة وفكك ص ۵۸. شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۶. بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۵۶. شرح أصول الكافي ج ۱۲ ص ۴۱۶.
۳۷. وأنتم يا معشر الأنصار! من لا ينكر فضلکم في الدين. ولا سابقتهم العظيمة في الإسلام. رضیکم الله أنصاراً لدينه ورسوله...: تاريخ الطبري ج ۳ ص ۲۱۸. الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۱۲ و ۱۳. الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۲۱. وراجع: صحيح البخاري ج ۳ ص ۱۳۴۱ ح ۳۴۶۷. الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۶۹: تاريخ ابن خلدون ج ۲ ص ۶۴: عمدة القاري ج ۲ ص ۲۴. كنز العمال ج ۵ ص ۶۴۶.
۳۸. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنًا وأكثرنا لينًا: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۱.
۳۹. فكثرت اللفظ وارتفعت الأصوات. حتى فرقت من الاختلاف. فقلت: ابسط يدك يا أبا بكر. فبسط يده فبايعته...: صحيح البخاري ج ۶ ص ۲۵۰۵. مسند أحمد ج ۱ ص ۱۲۳. صحيح ابن حبان ج ۲ ص ۱۴۸ و ۱۵۵. تاريخ الطبري ج ۳ ص ۲۰۵. السيرة النبوية لابن هشام ج ۴ ص ۳۰۸. تاريخ دمشق ج ۳۰ ص ۲۸۱ و ۲۸۴. الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۱۱. شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۲۳. أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۵. السيرة النبوية لابن كثير ج ۴ ص ۴۸۷.
۴۰. عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني (ع) فأجريت اختلاف الشيعة فقال: يا محمد إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرِّداً بوحده حتى خلق محمدًا وعليًا وفاطمة فمكتوا ألف دهر ثم خلق جميع الأنبياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون ويحرّمون ما يشاءون ولن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى ثم قال: يا محمد هذه الديانة التي من تقدّمها مرقق ومن تخلف عنها محقق ومن لمزها لحق خذها إليك يا محمد: الكافي ج ۱ ص ۴۳۹. بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹.
۴۱. ونحن الصراط المستقيم. ونحن عيبة علمه. ونحن تراجمة وحيه. ونحن أركان توحيده: معاني الأخبار ص ۳۵. بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲: (صراط الذين أنعمت عليهم). يعني محمدًا وذريته: معاني الأخبار ص ۳۶. بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۳ (اهدنا الصراط المستقيم). يعني أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۴. بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۳ و ۸۹ ص ۲۴۰.
۴۲. إن أبا سفيان جاء إلى عليّ فقال: يا عليّ. بايعوا رجلاً أذلّ قریش قبيلة. والله لئن شئت لنصدّ عنها أقطارها...: كنز العمال ج ۵ ص ۶۵۴: وراجع تاريخ الطبري ج ۲ ص ۴۵۰.
۴۳. قال: أرضيتم يا بني عبد مناف أن يلي هذا الأمر عليكم غيركم؟ وقال لعليّ بن أبي طالب: امدد يدك أبايعك. وعليّ معه قصي...: الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۳۰. وراجع الاحتجاج ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۳۸.
۴۴. ارجع يا أبا سفيان. فوالله ما تريد الله بما تقول. وما زلت تكيد الإسلام وأهله...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۲۰.
۴۵. إن أبا بكر وعمر لم يشهدا دفن النبي. وكانا في الأنصار. فدفن قبل أن يرجعا...: المصنّف لابن أبي شيبه ج ۸ ص ۵۲. كنز العمال ج ۵ ص ۶۵۲.
۴۶. مثل الأمام مثل الكعبة اذ توتى ولاتابى: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۵۳.

١١٠ / ندای فاطمیہ

٤٧. واقلت أسلم بجماعتها حتى تضايقت بهم السكك فبايعوه فكان عُمر يقول: ما هو إلا أن رايت أسلم فايقنت بالنصر: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٤٥٨. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٣٥.
٤٨. فإذا بقوم قد أقبلوا وهم يعترضون كل من رأوه فيقدمونه يبايع. شاء ذلك أم أبي: الهجوم على بيت فاطمة ص ٨٢ (نقلًا من مثالب النواصب ص ١٣٠).
٤٩. لَمَّا اسْتُخْلِفتُ أبو بكر قال أبو سفيان: مالنا ولأبي فصيل. إنما هي بنو عبد مناف. قال: فقيل له: إنه قد ولّى ابنك قال وصلته رحم: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٤٤٩. أعيان الشيعة ج ١ ص ٤٣٠.
٥٠. فقام عثمان ومن معه. وقام سعد وعبد الرحمن ومن معهما فبايعوا أبا بكر...: السقيفة وفدك ص ٤٢. الإمامة والسياسة ج ١ ص ١٨. الاحتجاج ج ١ ص ٩٤.
٥١. قسم قسمه أبو بكر للنساء. فقالت: أتراشوني عن ديني؟... والله لا آخذ منه شيئاً أبداً...: كنز العمال ج ٥ ص ٦٠٦. الطبقات الكبرى ج ٣ ص ١٨٢. تاريخ دمشق ج ٣٠ ص ٢٧٦.
٥٢. قيل لأبي بكر: يا خليفة الله. فقال: لست خليفة الله. ولكني خليفة رسول الله. وأنا راضٍ بذلك...: كنز العمال ج ٥ ص ٥٨٩. حواشي الشيرازي ج ٩ ص ٧٥. تفسير القرطبي ج ١٤ ص ٤٥٥. الطبقات الكبرى ج ٣ ص ١٨٣.
٥٣. ج ٣٨ ص ١٠٧ ح ٣٦ فحزبه حزب الله: الامالي للصدوق ص ٦٧٨. بحار الانوار ج ٣٧ ص ١٠٧.
٥٤. إن الإمامة هي منزلة الأنبياء. وإرث الأوصياء. إن الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول...: الكافي ج ١ ص ٢٠٠. الأمالي للصدوق ص ٧٧٥. عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٩٧. معاني الأخبار ص ٩٨. تحف العقول ص ٤٣٩. بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٢٣.
٥٥. بقره: آية ١٢٤ (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَآ سَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).
٥٦. فقال النبي: لولا انت لم يعرف المومون بعدي: الامالي للصدوق ص ١٥٧. روضه الواعظين ص ١١٣. اقبال الاعمال ج ١ ص ٥٠٧. بشارة المصطفى ص ٢٤٦. بحار الانوار ج ٣٧ ص ٢٧٣. ج ٣٩ ص ١٩.
٥٧. يا على انت اصل الدين و منار الايمان و غاية الهدى: بصائر الدرجات ص ٥١. بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣. تفسير فرات الكوفي ص صفحات ٢٠٦. البرهان في تفسير القرآن ج ٣ ص ٢٣٠.
٥٨. إن عُمر احتزم بإزاره وجعل يطوف بالمدينة وينادي: إن أبا بكر قد بوع له. فهلموا إلى البيعة. فينشال الناس فيبايعون...: الاحتجاج ج ١ ص ١٠٥. بحار الأنوار ج ١١ ص ٥٥٥. وراجع مجمع الزوائد ج ٥ ص ١٨٤. وراجع مسند أحمد ج ١ ص ٣٧. كنز العمال ج ٥ ص ٦٥٨.
٥٩. رأيت النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر يخطب الناس فقال إنه سيكون بعدي هنات وهنات فمن رأيتموه فارق الجماعة أو يريد يفرق أمر أمة محمد صلى الله عليه وسلم كائنا من كان: سنن النسائي ج ٧ ص ٩٢. صحيح ابن حبان ج ١٠ ص ٤٣٨. المعجم الكبير ج ١٧ ص ١٤٤. كنز العمال ج ١ ص ١٨١.

ندای فاطمیہ / ۱۱۱

۶۰. ثم لَفَّ عليهم ثوبه - أو قال: كساء - ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). ثم قال: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءَ أَهْلَ بَيْتِي. وأهل بيتي أحقُّ: المجموع للنووي ج ۳ ص ۴۶۷. بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۷. المستدرک للنیشابوری ج ۲ ص ۴۱۶. السنن الكبرى للبيهقي ج ۲ ص ۱۵۲. شواهد التنزيل ج ۲ ص ۶۴. تاريخ مدينة دمشق ج ۴۱ ص ۲۵. تاريخ الإسلام ج ۶ ص ۲۱۷.
۶۱. لَمَّا وَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَلَّى عُمَرُ القُضَاءَ.. وولَّى أبو عبيدة المال: كنز العمال ج ۵ ص ۶۴۰ وراجع فتح الباري ج ۱۲ ص ۱۰۸. الدراية في تخريج الحديث الهداية ج ۲ ص ۱۶۶. فيض القدير ج ۲ ص ۱۲۶.
۶۲. أن عُمَرَ رضي الله عنه قال يوماً لأصحابه: قد خرج من بيننا من كان ينزل عليه الوحي وخلف فيما بيننا علامة يميز بها المخلص من المنافق وهي الجماعة فكل من لقيناه في جماعة المسلمين شهدنا بايمانه ومن لقيناه يتخلف عن الجماعة شهدنا بأنه منافق: المبسوط للسرخسي ج ۱۶ ص ۱۳۹. تفسير السمرقندي ج ۲ ص ۶۲. تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۲۷۰. زاد المسير ج ۶ ص ۱۸۵. تفسير القرطبي ج ۱۴ ص ۱۴۶. فتح القدير ج ۴ ص ۱۹۲. تفسير الألويسي ج ۲ ص ۱۳۴.
۶۳. الايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي: الامالي للصدوق ص ۱۵۷. اقبال الاعمال ج ۱ ص ۵۰۷. بحار الانوار ج ۳۸ ص ۲۴۷. ج ۶۵ ص ۱۳۷. الغدير ج ۳ ص ۱۷۹.
۶۴. الحق مع علي وعلى مع الحق. لا يفرقتان حتى يردا عليَّ الحوض: الخصال ج ۲ ص ۵۵۹. مناقب آل ابي طالب ج ۳ ص ۶۱. الاحتجاج ج ۱ ص ۸۸. بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۶. ص ۱۰۱. ج ۳۱ ص ۳۲۴. الامامة والسياسة ج ۱ ص ۷۳.
۶۵. الا ان ان علياً بضعة مني فمن حاربه فقد حاربنى.... تفسر فرات الكوفي ص ۴۷۷. البرهان في تفسير القرآن ج ۱ ص ۲۶۱. بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۲۰۳. ج ۳۲ ص ۳۲۳.
۶۶. ان الله جعل علياً علماً بين الايمان والنفاق: الامالي للصدوق ص ۲۸۴. بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۹۷.
۶۷. فاطمة بضعة مني. فمن آذاها فقد آذاني... كتاب سليم بن قيس ص ۳۹۱. بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۰۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۷. بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۳.
۶۸. فوثب عُمَرُ غضبان فقال: والله إني لعارف بسخفه وضعف رأيه وأنه لا يستقيم لنا أمر حتَّى نقتله. فخلني آتك برأسه...: كتاب سليم بن قيس ص ۳۸۶. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج ۱ ص ۱۸۰.
۶۹. عن أبي بكر - قبيل موته - ما آسي إلا على ثلاث خصال صنعتها ليتني لم أكن صنعتها...: تاريخ اليعقوبي ج ۲ ص ۱۳۷. الخصال ص ۱۷۱ ح ۲۲۸. تاريخ الطبري ج ۳ ص ۴۳۰. تاريخ الإسلام ج ۳ ص ۱۱۷. الأموال ص ۱۴۴ ح ۳۵۳ العقد الفريد ج ۳ ص ۲۷۹. تاريخ دمشق ج ۳ ص ۴۱۸ و ۴۱۹. شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۴۶. الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۳۶.
۷۰. اخرج يا علي إلى ما أجمع عليه المسلمون. وإلا قتلناك: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۹۲. الهداية الكبرى ص ۴۰۶. بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸: وراجع الهجوم على بيت فاطمة ص ۱۱۵: كتاب سليم بن قيس ص ۱۵۰. بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹.
۷۱. فجاء عُمَرُ ومعه قيس. فتلقته فاطمة على الباب. فقالت فاطمة: يابن الخطاب!...: أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸. بحار الأنوار

١١٢ / نداءى فاطميّه

ج ٢٨ ص ٣٨٩.

٧٢. ويحك يا عمر، ما هذه الجرأة على الله وعلى رسوله؟ أتريد أن تقطع نسله من الدنيا وتظفي نور الله... الهداية الكبرى ص ٤٠٧، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨.

٧٣. كفى يا فاطمة، فليس محمد حاضراً ولا الملائكة آتية بالأمر والنهي والزجر من عند الله، وما عليّ إلا كأحد من المسلمين...؛ الهداية الكبرى ص ٤٠٧، وراجع أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩؛ تاريخ الطبري ج ٣ ص ٢٠٢، شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٥٦، الإمامة والسياسة ج ١ ص ٣٠، وراجع الاحتجاج ج ١ ص ٢٠٧ ح ٣٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٥٦.

٧٤. فقالت وهي باكية: اللهم إليك نشكو فقد نبّيتك ورسولك وصفيك...؛ بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٩.

٧٥. قال سلمان: فلقد رأيت أبا بكر ومن حوله يبكون، ما فيهم إلا بالك، غير عمر وخالد بن الوليد والمغيرة بن شعبة...؛ كتاب سليم بن قيس ص ١٥٢، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠، غاية المرام ج ٥ ص ٣١٧.

٧٦. وقلت لخالد بن الوليد: أنت ورجالك هلموا في جمع الحطب...؛ بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٩٣، بيت الأحران ص ١٢٠، كنت ممن حمل الحطب مع عمر إلى باب فاطمة حين امتنع عليّ وأصحابه عن البيعة؛ بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٣٩.

٧٧. فجاء عمر ومعه قيس، فنلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا ابن الخطاب! أترك محرقاً عليّ بابي؟! قال: نعم!؛ أنساب الأشراف ج ٢ ص ٢٦٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٨٩، وراجع: الأمالي للمفيد ص ٤٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١؛ الملل والنحل ج ١ ص ٥٧.

٧٨. فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا علياً مليباً...؛ تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧.

٧٩. عصر عمر فاطمة خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها وسقطت مريضة حتى ماتت؛ مؤتمر علماء بغداد ص ١٨١.

٨٠. وهي تجهز بالبكاء تقول: يا أبتاه يا رسول الله، ابنتك فاطمة تُضرب...؛ الهداية الكبرى ص ٤٠٧، وراجع بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.

٨١. وإذا وضأ النبي صلى الله عليه وسلم كادوا يقتتلون على وضوئيه؛ بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٣٣٢، نيل الأوطار ص ٢٣، مسند أحمد ج ٤ ص ٣٢٩، صحيح البخاري ج ١ ص ٥٥، عمدة القاري ج ١٤ ص ٣٠٣.

٨٢. أتينا النبي فسالناه الطعام، فقال: يا عمر، اذهب فأعظهم، فارتقى بنا إلى عليّة فأخذ المفتاح من حجزته ففتح؛ سنن أبي داود للسجستاني ج ٢ ص ٥٢٧، وراجع مسند أحمد ج ٤ ص ١٧٤، فتح الباري ج ٣ ص ٣٧١، عمدة القاري ج ٩ ص ٢٤٣، الدرر لابن عبد البر ص ٢٢٠.

٨٣. كانت بين أبي بكر وعمر محاوراة، فأغضب أبو بكر عمر، فانصرف عنه عمر مغضباً، فاتبعه أبو بكر يسأله أن يستغفر له، فلم يفعل حتى أغلق بابيه في وجهه، فأقبل أبو بكر إلى رسول الله، فقال أبو الدرداء: ونحن عنده...؛ صحيح البخاري ج ٥ ص ١٩٧، فتح

ندای فاطمیہ / ۱۱۳

- الباري ج ۷ ص ۱۸، عمدة القاري ج ۱۶ ص ۱۸۰، مسند الشاميين ج ۱ ص ۴۴۸، تفسير ابن كثير ج ۲ ص ۲۶۵، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۳۵، تاريخ الإسلام ج ۳ ص ۱۱۲.
۸۴. عن محمد بن هلال، أنه رأى حجر أزواج النبي من جريد مستورة بمسوح الشعر، فسألته عن بيت عائشة، فقال: كان بابها من وجهة الشام، فقلت: مصراعاً كان أو مصراعين؟ قال: كان باباً واحداً، قلت: من أي شيء كان؟ قال: من عرعر أو ساج؛ الأدب المفرد للبخاري ص ۱۶۸، إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۹۲، سبل الهدى والرشاد ج ۳ ص ۳۴۹.
۸۵. فتناول بعضهم سيوفهم فكاثروه وضبطوه، فألقوا في عنقه حبلاً، كتاب سليم بن قيس ص ۱۵۱، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۷۰ وراجع الاحتجاج ص ۱۰۹، بيت الأحران ص ۱۱۷.
۸۶. وحالت فاطمة بين زوجها وبينهم عند باب البيت، فضرها قنْفُذٌ بالسوط على عضدها...؛ الاحتجاج ص ۱۰۹ وراجع بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۸۳.
۸۷. ثم ولّاه عُمر بن الخطّاب مَكَّةَ في أوّل ولايته، ثمّ عزله وولي قنْفُذ بن عمير؛ أسد الغابة ج ۴ ص ۳۰۶، وراجع الإصابة ج ۵ ص ۳۴۶.
۸۸. فأرسل إليه الثالثه رجلاً يقال له قنْفُذ، فقامت فاطمة بنت رسول الله تحول بينه وبين عليّ فضرها؛ تفسير العياشي ج ۲ ص ۳۰۷، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱ وراجع: دلائل الإمامة ص ۱۳۴، ذخائر العقبى ص ۱۶۰، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۷۰، وضرب عُمر لها بسوط أبي بكر على عضدها حتّى صار كالدملج الأسود، وأنها من ذلك...؛ الهداية الكبرى ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۹، وراجع بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۳۰۲؛ تفسير الأكوبي ج ۳ ص ۱۲۴.
۸۹. قال الذهبي في ترجمة ابن أبي دارام... أنّ عُمر رفس فاطمة حتّى أسقطت محسناً؛ سير أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۵۷۸ وراجع ميزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۳۹، لسان الميزان ج ۱ ص ۳۶۸ وراجع الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷؛ كامل الزيارات ص ۵۴۸؛ خلد في نارك من ضرب جنبها حتّى ألفت ولدها...؛ الأمالي للصدوق، ص ۱۷۶، المحتضر ص ۱۹۷.
۹۰. أوّل من يحكم فيه محسن بن عليّ و في قاتله ثمّ في قنْفُذ فيوتيان هو و صاحبه فيضربان بسياط من نار، لو وقع سوط منها على البحار لغلت من مشرقها إلى مغربها، و لو وضعت على جبال الدنيا لذابت حتّى تصير رمادا...؛ كامل الزيارات ص ۵۱.
۹۱. و عُمر قائم بالسيف على رأسه و خالد بن الوليد و أبو عبيدة الجراح و سالم مولي أبي حذيف...؛ كتاب سليم بن قيس ص ۱۵۱، الاحتجاج ص ۱۰۹، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۷۰.
۹۲. أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتهم عليهم بالقرابة من رسول الله، فأعطوكم المقادة...؛ الاحتجاج ج ۱ ص ۹۵، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۱۸۵، الغدير ج ۵ ص ۳۷۱، السقيفة وفدك ص ۶۲، شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۱۱.
۹۳. فَإِنْ كُنْتُ بِالشُّورَى مَلِكْتُ أَمْرَهُمْ / فَكَيْفَ بِهِذَا وَالمُشِيرُونَ عُيْبٌ.
وَإِنْ كُنْتُ بِالقُرْبَى حَبَجْتُ حَصِيمَهُمْ / فَفَيْزُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ
نهج البلاغة ج ۴ ص ۴۳، خصائص الأئمة ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۶۰۹، المراجعات ص ۳۴۰.

١١٤ / نداءى فاطميته

٩٤. فقام عُمر فقال لأبي بكر... ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا يقوم فيبايعك. أو تأمر به فنضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص ١٠٧. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٦.
٩٥. أدرك ابنة محمد فإني أرى جنبتي المدينة تكفنان. فوالله لئن فعلت لا يناظر بالمدينة أن يخسف بها وبمن فيها. قال: فلحقها سلمان فقال: يا بنت محمد إن الله تبارك وتعالى إنما بعث أباك رحمة فأنصرفي. فقالت: يا سلمان ما علي صبر فدعني حتى آتي قبر أبي. فأصيح إلى ربي. قال سلمان: فإن عليا بعثني إليك وأمرك بالرجوع...: الاختصاص ص ١٨٦. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٨. تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧.
٩٦. فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي. وإني لأحب إلي من عائشة ابنتي: الإمامة والتبصرة ج ١ ص ٢٠. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٧. الغدير ج ٧ ص ٢٢٩. قاموس الرجال ج ١٢ ص ٣٢٨. أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٨. هامش مؤتمر علماء بغداد ص ١٨٦.
٩٧. ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضي عني يا بنت رسول الله. بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٢ وراجع عمدة القاري ج ١٥ ص ٢٠. كنز العمال ج ٥ ص ٦٠٥. سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١٢١. تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٧. البداية والنهاية ج ٥ ص ٣١٠. السيرة النبوية لابن كثير ج ٤ ص ٥٧٥.
٩٨. فقالت: يا عتيق. أتيتنا من ماتت. أو حملت الناس على رقابنا...: بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١٥٧.
٩٩. قالت: نشدتكما بالله. هل سمعنا رسول الله يقول: فاطمة بضعة مني. فمن آذاها فقد آذاني...: كتاب سليم بن قيس ص ٣٩١. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٣. علل الشرائع ج ١ ص ١٨٧. بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٣.
١٠٠. لا والله لا أرضى عنكما أبداً حتى ألقى أبي رسول الله وأخبره بما صنعتما. فيكون هو الحاكم فيكما...: كتاب سليم بن قيس ص ٣٩١. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٣٠٣ و ج ٤٣ ص ١٩٩.
١٠١. فعند ذلك دعا أبو بكر بالويل والثبور وقال: ليت أُمِّي لم تلدني! فقال عمر: عجبا للناس كيف ولوك أمورهم...: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٧. بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٣.
١٠٢. فقال أبو بكر: أنا عائدٌ بالله من سخطه وسخطك يا فاطمة. ثم انتحب أبو بكر يبكي حتى كادت نفسه أن تزهد...: الإمامة والسياسة ج ١ ص ٢٠. الغدير ج ٧ ص ٢٢٩. قاموس الرجال ج ١٢ ص ٣٢٨. أعيان الشيعة ج ١ ص ٣١٨.
١٠٣. فبكيت فقال اما ترضين ان تكوني سيدة نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنين: صحيح البخاري ج ٤ ص ١٨٣.
١٠٤. فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً. فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك. فهجرت...: صحيح البخاري ج ٥ ص ٨٣. صحيح مسلم ج ٥ ص ١٥٤. السقيفة وفدك للجوهري ص ١٠٧. فتح الباري ج ٦ ص ١٣٩. عمدة القاري ج ١٧ ص ٢٥٨. صحيح ابن حبان ج ١١ ص ١٥٣. مسند الشاميين ج ٤ ص ١٩٨. شرح نهج البلاغة ج ٦ ص ٤٦. نصب الراية ج ٢ ص ٣٦٠. كنز العمال ج ١٥ ص ٤٩٩.
١٠٥. «من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»: صحيح مسلم ج ٣ ص ١٤٧٨. السنن الكبرى للبيهقي ج ٨ ص ١٥٦. مجمع

ندای فاطمیہ / ۱۱۵

- الزوائد ج ۵ ص ۲۱۸.
۱۰۶. فتکلم أبو بکر فقال: يا حبيبة رسول الله والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي. وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي: الإمامة والتبصرة ج ۱ ص ۲۰. بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۷. الغدير ج ۷ ص ۲۲۹. قاموس الرجال ج ۱۲ ص ۳۲۸. أعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۱۸. هامش مؤتمر علماء بغداد ص ۱۸۶.
۱۰۷. إني ربما خلوت فأتاني الشيطان فيذكرني ما سلف من الذنوب والمعاصي. فكأنني آيس. ثم أذكر حبي لكم وانقطاعي. وكان متكئاً. قال: يا زيار، هل الدين إلا الحب والبغض؟ ثم تلا هذه الآيات الثلاث كأنها في كفه: (حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ) الآية. وقال: (يُجْتَبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ). وقال: (إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ): تفسير فرات الكوفي ص ۴۳۰. مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۲۶. بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۶۳. جامع أحاديث الشيعة ج ۱۶ ص ۲۱۰.
۱۰۸. فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني: صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۱۰، ۲۱۹. ابنتي بضعة مني. يريني ما رايها ويؤذيني ما آذاها: صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱. فاطمة بضعة مني. يؤذيني ما آذاها: مسند أحمد ج ۴ ص ۵. صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱. سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۶۰. المستدرک ج ۳ ص ۱۵۹. أمالي الحافظ الإصفهاني ص ۴۷. شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۲۷۲. تاريخ مدينة دمشق ج ۳ ص ۱۵۶. تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰. وراجع: سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۶۰. مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵. فتح الباري ج ۷ ص ۶۳. المعجم الكبير ج ۲۰ ص ۲۰. الجامع الصغير ج ۲ ص ۲۰۸. فيض القدير ج ۳ ص ۲۰. ج ۴ ص ۲۱۵. ج ۶ ص ۲۴. كشف الخفاء ج ۲ ص ۸۶. الإصابة ج ۸ ص ۲۶۵. تهذيب التهذيب ج ۱۲ ص ۳۹۲. تاريخ الإسلام للذهبي ج ۳ ص ۴۴. البداية والنهاية ج ۶ ص ۳۶۶.
۱۰۹. قالت: نشدتكما بالله. هل سمعتم رسول الله يقول: فاطمة بضعة مني. فمن آذاها فقد آذاني... كتاب سليم بن قيس ص ۳۹۱. بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۰۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۷. بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۳.
۱۱۰. (من يقره حسنة نزله فيها حسنا). قال: الاعتراف: التسليم لنا والصدق علينا... الكافي ج ۱ ص ۳۹۱. بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۶۰. امرأة العقول ج ۴ ص ۲۸۱.
۱۱۱. من حبس أجيرا اجره فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا وهو محبة آل محمد: بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۲۸. تفسير القمي ج ۲ ص ۲۷۶. البرهان في تفسير القرآن ج ۴ ص ۸۲۱.
۱۱۲. فاجتمعت لذلك تأمر علياً بأمرها وتوصيه بوصيتها وتعهد إليه عهدا وأمير المؤمنين يجزع لذلك... بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۱. بيت الأحران ص ۱۷۰.
۱۱۳. لا تُصَلِّ عَلَيَّ أُمَّةٌ نَقَضَتْ عَهْدَ اللَّهِ وَعَهْدَ أَبِي... وأخذوا إرثي وكذبوا شهودي... بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۴۸. وراجع علل الشرائع ج ۱ ص ۱۸۹. بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۵. كشف الغمّة ج ۲ ص ۱۲۲. جامع أحاديث الشيعة ج ۳ ص ۲۰۲. مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۳۷. تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۷۵. بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۱۹. صحيح البخاري ج ۵ ص ۸۲. فتح الباري ج ۷ ص ۳۷۸. عمدة القاري ج ۱۷ ص ۲۵۸. كتاب سليم بن قيس ص ۳۹۲. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۳۶۰. بحار الأنوار ج ۴۳

١١٦ / نداءى فاطميّه

- ص ١٩٩؛ بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١١٣. مستدرك الوسائل ج ٢ ص ٢٩٠.
١١٤. فَبَيْتِكَ تَجِدُنِي فِيهَا أَمْضَى كَمَا أَمْرْتَنِي. وَأَخْتَارُ أَمْرَكَ عَلَيَّ أَمْرِي؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٩٢.
١١٥. وَلَا تَدْفِنِي إِلَّا لَيْلًا. وَلَا تُعَلِّمْ أَحَدًا قَبْرِي...؛ مستدرك الوسائل ج ٢ ص ١٨٦. دلالة الإمامة ص ١٣٢. بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٩. جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٢٠٢.
١١٦. فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُمِنَهُ وَسِتُونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ...؛ الكافي ج ٨ ص ٣٣. بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٤١. فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ حَمَلًا عَلَيَّ فَاطِمَةَ عَلَيَّ حِمَارًا وَأَخَذَ بِيَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ...؛ كتاب سليم بن قيس ص ١٤٦. الاحتجاج ج ١ ص ١٠٧.
١١٧. أَخَذَتْ بِالْبَيْكَاءِ وَالْعَوِيلِ لَيْلَهَا وَنَهَارَهَا. وَهِيَ لَا تَرْقَأُ دَمْعَتَهَا وَلَا تَهْدَأُ زَفْرَتَهَا. فَاجْتَمَعَ شَيْوخُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ...؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٧٧. بيت الأحران ص ١٦٥.
١١٨. يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ. إِنَّ شَيْوخَ الْمَدِينَةِ يَسْأَلُونَنِي أَنْ لَسَأَلَكَ إِمَّا تَبْكِينَ أَبَاكَ لَيْلًا وَإِمَّا نَهَارًا...؛ نفس المصدرين.
١١٩. فَأَعَادَتِ النِّسَاءَ قَوْلَهَا عَلَيَّ رَجَالَهُنَّ. فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وَجْهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ...؛ بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٦١.
١٢٠. مَعَاشِرَ النَّاسِ. فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالتَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ. أَنْزَلَ اللَّهُ التَّوْرَ فِيَّ تَمَّ فِيَّ عَلَيَّ. تَمَّ النَّسْلُ مِنْهُ إِلَى الْمَهْدِيِّ؛ الاحتجاج ج ١ ص ٧٧. إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧. اليقين ص ٣٥٤. بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢. معاشرة الناس. إني نبيّ وعليّ وصيّي. ألا إِنَّ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ مَنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ...؛ روضة الواعظين ص ٩٧. الاحتجاج ج ١ ص ٨٠. التحصين ص ٥٨٨. بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣.
١٢١. إِلَيَّ مَتَى أَخَارُ فِيكَ يَا مَوْلَايَ. وَإِلَيَّ مَتَى. وَ أَيْ خَطَابٍ أَصِفُ فِيكَ وَ أَيْ نَجْوَى. عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَجَابَ دُونَكَ وَ أَنَاغَى. عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَزَى...؛ إقبال الأعمال ج ١ ص ٢٩٥. مصباح الزائر ص ٤٤٦. بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٠٤.
١٢٢. اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّدُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبِعْدَةً لِي فِي عُنُقِي. لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ. وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ. وَالْمَسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ. وَالْمُمْتَلِثِينَ لِأَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ. وَالتَّابِعِينَ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ. وَالمَحَامِينَ عَنْهُ وَالمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادَكَ حَتْمًا مُقْضِيًا. فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفُنِّي. شَاهِرًا سَيْفِي. مَجْرَدًا قَنَاتِي. مَلْبِيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالبَادِي...؛ المصباح ص ٥٥١. بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٩٦ و ج ٩٩ ص ١١١.

- 1 . تفسير فرات الكوفى، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفى (ق 4هـ)، إعداد: محمد كاظم المحمودى، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، الطبعة الأولى، 1410هـ. تفسير الثعلبى، الثعلبى، (ت 427هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، 1422هـ.
- 2 . الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى (ت 620هـ) تحقيق: إبراهيم البهادرى ومحمد هادى به، طهران: دار الأسوه، الطبعة الأولى، 1413هـ.
- 3 . الاختصاص، المنسوب إلى أبى عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت 413هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الرابعة، 1414هـ.
- 4 . الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبى البغدادى المعروف بالشيخ المفيد (ت 413هـ) تحقيق: مؤسسه آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت، الطبعة الأولى، 1413هـ.
- 5 . أسد الغابه فى معرفه الصحابه، أبو الحسن عزّ الدين على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى المعروف بابن الأثير الجزرى (ت 630هـ)، تحقيق: على محمد معوض وعادل أحمد، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1415هـ.
- 6 . الإصابه فى تمييز الصحابه، أبو الفضل أحمد بن على بن الحجر العسقلانى (ت 852هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1415هـ.
- 7 . إعلام الورى بأعلام الهدى، أبو على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت 548هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، بيروت: دارالمعرفه، الطبعة الأولى، 1399هـ.
- 8 . أعيان الشيعه، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقراى (ت 1371هـ)، إعداد: السيّد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسه، 1403هـ.
- 9 . امالى الصدوق، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، بيروت: مؤسسه

- 10 . أمالى المفيد، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبرى البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولى وعلى أكبر الغفارى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الثانية، 1404هـ.
- 11 . الأمالى للطوسى، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت 460هـ)، تحقيق: مؤسسه البعثه، قم: دارالثقافه، الطبعة الأولى، 1414هـ.
- 12 . الإمامه والتبصره من الحيره، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمى (ت 329هـ)، تحقيق: محمد رضا الحسينى، قم: مؤسسه آل البيت، الطبعة الأولى، 1407هـ.
- 13 . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء)، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينورى (ت 276هـ)، تحقيق: على شيرى، مكتبه الشريف الرضى قم، الطبعة الأولى، 1413هـ.
- 14 . إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفده والمتاع، الشيخ تقى الدين أحمد بن على المقريزى (ت 845 هـ)، القايره: دار الكتب المصريه، 1941 م .
- 15 . أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (ت 279 هـ)، إعداد: محمد باقر المحمودى، بيروت: دار المعارف، الطبعة الثالثه .
- 16 . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (ت 1110هـ)، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، 1412هـ.
- 17 . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن على الطبرى (ت 525هـ)، النجف الأشرف: المطبعه الحيدريه، الطبعة الثانية، 1383هـ.
- 18 . بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار القمى (ابن فروخ) (ت 290هـ)، قم: مكتبه آيه الله المرعشى، الطبعة الأولى، 1404هـ.
- 19 . بيت الأحزان، الشيخ عباس القمى (ت 1359هـ)، قم: دار الحكمة، الطبعة الأولى، 1412هـ.
- 20 . تاريخ ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد الحضرمى (ابن خلدون) (ت 808هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، 1408هـ.
- 21 . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبى (ت 748هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب، الطبعة الأولى، 1409هـ.
- 22 . تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم والملوك)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى الإمامى (ق 5هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار المعارف.

- 23 . تاريخ يعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروف باليعقوبى (ت 284هـ)، بيروت: دار صادر.
- 24 . تاريخ دمشق، على بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقى) (ت 571 هـ)، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1415 هـ .
- 25 . التحصين، على بن موسى الحلى (السيد ابن طاووس) (ت 664 هـ)، قم: مؤسسه دار الكتاب، 1413 هـ .
- 26 . تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن على الحرانى المعروف بابن شعبه (ت 381هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الثانية، 1404هـ.
- 27 . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصرى الدمشقى (ت 774هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم ومحمد أحمد عاشور ومحمد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب.
- 28 . . تفسير الآلوسى = روح المعانى فى تفسير القرآن.
- 29 . تفسير العياشى، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت 320هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، طهران: المكتبة العلميه، الطبعة الأولى، 1380هـ.
- 30 . تفسير القرطبى (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى (ت 671هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الثانية، 1405هـ.
- 31 . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، تصحيح: السيد طيب الموسوى الجزائرى، النجف: مطبعة النجف.
- 32 . تفسير نور الثقلين، عبد على بن جمعه العروسى الحويزى (ت 1112هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، قم: مؤسسه إسماعيليان، الطبعة الرابعة، 1412هـ.
- 33 . التوحيد، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: هاشم الحسينى الطهرانى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، 1398هـ.
- 34 . جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردى (ت 1383هـ)، قم: المطبعة العلميه.
- 35 . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت 911هـ)، بيروت: دار الفكر.
- 36 . الخصال، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، بيروت: مؤسسه الأعلمى، الطبعة الأولى، 1410هـ.
- 37 . الدر المنثور فى التفسير المأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت 911هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1414هـ.

38 . الدرايه فى تخريج أحاديث الدرايه الإمام أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت 852هـ).

39 . دلائل الإمامه، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى الإمامى (ق 5هـ)، تحقيق: مؤسسسه البعثه، قم: مؤسسسه البعثه.

40 . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير روح المعانى)، محمود الأوسى (ت 1270هـ)، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الرابعه، 1405هـ.

41 . روضه الواعظين، محمد بن الحسن بن على الفتّال النيسابورى (ت 508هـ)، تحقيق: حسين الأعلمى، بيروت: مؤسسسه الأعلمى، الطبعة الأولى، 1406هـ.

42 . سبل الهدى والرشاد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى (ت 942هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلميه، 1414هـ.

43 . السقيفه وفدك، أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى البصرى البغدادى (ت 323هـ)، تحقيق: محمد هادى الأمينى، بيروت: شركه الكتبى للطباعه والنشر، الطبعة الأولى، 1401هـ.

44 . سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينى (ت 275هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، 1395هـ.

45 . سنن أبى داوود، أبو داوود سليمان بن أشعث السجستانى الأزدى (ت 275هـ)، تحقيق: محمد محيى الدين عبد الحميد، دار إحياء السنّه النبويه.

46 . سنن الترمذى (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذى (ت 279)، تحقيق: أحمد محمد شاکر، بيروت: دار إحياء التراث.

47 . السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى (ت 458هـ)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1414هـ.

48 . السنن الكبرى، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى، تحقيق: عبد الغفار سليمان البندارى، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1411هـ.

49 . سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبى (ت 748هـ)، تحقيق: شبيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسسه الرساله، الطبعة العاشره، 1414هـ.

50 . سيره ابن هشام (السيره النبويه)، أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميرى (ت 218هـ)، تحقيق: مصطفى سقا وإبراهيم الأنبارى، قم: مكتبه المصطفى، الطبعة الأولى، 1355هـ.

51 . شرح أصول الكافى، صدر الدين محمد بن إبراهيم الشيرازى المعروف بملأ صدر (ت 1050هـ)، تحقيق: محمد خواجوى، طهران:

مؤسسه مطالعات وتحقيقات فرهنگي، الطبعة الأولى، 1366هـ.

52. شرح نهج البلاغه، عزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (ت 656هـ)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، 1387هـ.

53. الشمائل المحمّديه والخصائل المصطفويه، الإمام أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى (ت 279هـ).

54. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق 5هـ)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، طهران: مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، 1411هـ.

55. صحيح ابن حبان، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت 739هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسه الرساله، الطبعة الثانية، 1414هـ.

56. صحيح البخاري، أبو عبد الله محمّد بن إسماعيل البخاري (ت 256هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الرابعة، 1410هـ.

57. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت 261هـ)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأولى، 1412هـ.

58. الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد كاتب الواقدي (ت 230هـ)، بيروت: دار صادر.

59. العقد الفريد، أبو عمّر أحمد بن محمّد بن ربّه الأندلسي (ت 328هـ)، تحقيق: أحمد الزين وإبراهيم الأبياري، بيروت: دار الأندلس.

60. علل الشرائع، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأولى، 1408هـ.

61. عمده القارى فى شرح صحيح البخارى، أبو محمّد بدر الدين بن محمّد العيني الحنفي (ت 855هـ)، مصر: إداره الطباعة المنيريّه.

62. عيون أخبار الرضا، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: السيّد مهدي الحسيني اللّاجوردى، طهران: منشورات جهان.

63. غايه المرام وحبّه الخصام فى تعيين الإمام، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت 1107هـ)، تحقيق: السيّد علي عاشور، بيروت: مؤسسه التاريخ العربي، 1422هـ.

64. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت 1390هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، 1387هـ.

65. فتح البارى شرح صحيح البخارى، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (ت 852هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت:

66 . فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1415هـ.

67 . قاموس الرجال في تحقيق رواه الشيعة ومحدثيهم، محمد تقى بن كاظم التستري (ت 1320هـ)، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الثانية، 1410هـ.

68 . قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميرى القمى (ت بعد 304هـ)، تحقيق: مؤسسه آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت، الطبعة الأولى، 1413هـ.

69 . الكافى، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى الرازى (ت 329هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، طهران: دار الكتب الإسلاميه، الطبعة الثانية، 1389هـ.

70 . كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت 367هـ)، تحقيق: عبد الحسين الأمينى التبريزى، النجف الأشرف: المطبعة المرتضويه، الطبعة الأولى، 1356هـ.

71 . الكامل فى التاريخ، أبو الحسن على بن محمد الشيبانى الموصلى المعروف بابن الأثير (ت 630هـ)، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى 1408هـ.

72 . كتاب الأربعين فى إثبات إمامه أمير المؤمنين، المحقق سليمان الماحوزى البحرانى (ت 1121 هـ) .

73 . كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي العامرى (ت حوالى 90هـ)، تحقيق: محمد باقر الأنصارى، قم: نشرالهادى، الطبعة الأولى، 1415هـ.

74 . كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق: على أكبر الغفارى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى .

75 . كشف الخفاء ومزيل الإلباس، أبو الفداء إسماعيل بن محمد العجلونى (ت 1162هـ)، بيروت: مكتبه دار التراث.

76 . كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه، على بن عيسى الإربلى (ت 687هـ)، تصحيح: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، بيروت: دار الكتاب الإسلامى، الطبعة الأولى، 1401هـ.

77 . كمال الدين وتمام النعمه، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: على أكبر الغفارى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، 1405هـ.

78 . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال، على المتقى بن حسام الدين الهندى (ت 975هـ)، تصحيح: صفوه السقا، بيروت: مكتبه التراث

- 79 . المبسوط، شمس الدين محمد بن أحمد بن أبي سهر السرخسي (ت 483هـ)، تحقيق: جماعه من المحققين، بيروت: دار المعرفه.
- 80 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت 807هـ)، تحقيق: عبد الله محمد درويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، 1412هـ.
- 81 . المجموع (شرح المهذب)، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت 676هـ)، بيروت: دار الفكر.
- 82 . المحتضر، حسن بن سليمان الحلبي، (ق 8هـ)، تحقيق: سيد علي أشرف، انتشارات المكتبة الحيدريه، الطبعة الأولى، 1424هـ.
- 83 . مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلبي (ق 9هـ)، قم: انتشارات الرسول المصطفى.
- 84 . المراجعات، عبد الحسين شرف الدين العاملي (ت 1377هـ)، تحقيق: حسين الراضي، قم: دار الكتاب الإسلامي.
- 85 . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت 1320هـ)، تحقيق: مؤسس آل البيت، قم: مؤسس آل البيت، الطبعة الأولى، 1408هـ.
- 86 . المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت 405هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعة الأولى، 1411هـ.
- 87 . مسند أحمد، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت 241هـ)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، 1414هـ.
- 88 . مسند الشاميين، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (ت 360هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: مؤسس الرسالة، الطبعة الأولى، 1409هـ.
- 89 . المصنّف، أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني (ت 211هـ)، تحقيق: حبيب الرحمان الأعظمي، بيروت: المجلس العلمي.
- 90 . معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسس النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، 1361هـ.
- 91 . المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، 1404هـ.
- 92 . مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهر آشوب، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588هـ)، قم: المطبعة العلميّه.

- 93 . الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء، إسماعيل الأنصاري الزنجاني الخوئني، قم: دليل ما، الطبعة الأولى، 1385.
- 94 . مؤتمر علماء بغداد، بين السنّة والشيعة، تحقيق السيّد مرتضى الرضوى، القاهرة: 1399هـ.
- 95 . نصب الراية، عبد الله بن يوسف الحنفى الزيلعى (ت 762هـ)، القاهرة: دار الحديث، 1415هـ.
- 96 . نهج البلاغه، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضى محمّد بن الحسين بن موسى الموسوى من كلام الإمام أميرالمؤمنين (عليه السلام)، (ت 406هـ)، تحقيق: السيّد كاظم المحمّدى ومحمّد الدشتى، قم: انتشارات الإمام على (عليه السلام)، الطبعة الثانية، 1369هـ.
- 97 . نيل الأوطار من أحاديث سيّد الأخيار، العلامه محمّد بن على بن محمّد الشوكانى (ت 1255هـ)، بيروت: دار الجيل.
- 98 . الهجوم على بيت فاطمه، عبد الزهراء مهدى، بيروت: دار الزهراء، 1999 م.
- 99 . الهدايه الكبرى، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصيبي (ت 334هـ)، بيروت: مؤسسه البلاغ للطباعة والنشر، الطبعة الرابعه، 1411هـ.

سوالات مسابقه کتاب خوانی

1. این سخن را از کیست و خطاب به چه کسی بیان شده است؟ «هر وقت دلم برای بهشت تنگ می شود، تو را می بوسم».

الف . پیامبر، خطاب به حضرت علی علیه السلام

ب . حضرت علی علیه السلام، خطاب پیامبر

ج . پیامبر، خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام

2. این سخن پیامبر را کامل کنید: «فتنه های همانند... به سوی شما می آیند».

الف . شب های تاریک

ب . طوفان سهمگین

ج . باران بهاری

3. در «عقبه هرشا» کدام از یاران پیامبر، پشت سر آن حضرت بودند؟

الف . عمّار، مقداد

ب . حذیفه، عمّار

ج . حذیفه، سلمان فارسی

4. راز دشمنی خط نفاق و اصحاب صحیفه ملعونه با اهل بیت علیهم السلام چه بود؟

الف . آنان می خواستند خدا در روی زمین عبادت نشود

ب . حبّ ریاست

ج . رسوم قبلگی که در آن روزگار حاکم بود

5. پیامبر چگونه به تاریخ فهماند در روزهای آخر زندگی خود از رفتن به خانه عائشه راضی نبوده است؟

الف . اعتراض خود را به عائشه گفت

ب . در مسجد این مطلب را بیان کرد

ج . یک قدم به سوی آن خانه برداشت و او را بر روی عبا منتقل کردند.

6. چه کسی به پیامبر خبر داد که ابوبکر به مسجد آمده و در محراب نماز ایستاده است؟

الف . عباس، عموی پیامبر

ب . حضرت علی علیه السلام

ج . بلال

ص: 125

7. وقتی پیامبر قلم و دوات طلبید چه کسی به مسلمانان چنین گفت: «وای بر شما! چرا به سخن پیامبر خود عمل نمی کنید».

الف . حضرت علی علیه السلام

ب . امّ سلمه

ج . بلال حبشی

8 . پیامبر به فاطمه علیها السلام فرمود: «آن مهدی... از فرزندان توست».

الف . آن مهدی که اسلام را زنده می کند

ب . آن مهدی که عیسی پشت سر او نماز می خواند

ج . آن مهدی که عدل و داد برقرار می کند.

9 . خط نفاق در ابتدا اعلام کرد که پیامبر از دنیا نرفته است. هدف آنان از این کار چه بود؟

الف . دشمنان از طرف کشور روم، نزدیک مدینه بشوند

ب . عائشه برای سخنرانی فرصت پیدا کند

ج . ابوبکر به عنوان منجی مطرح شود

10 . کدام گزینه درباره «سقیفه» صحیح نیست؟

الف . انصار، مالک سقیفه بودند

ب . مهاجران ابتدا در آنجا جمع شدند

ج . سقیفه سائبانی در کنار مدینه بود.

11 . این سخن را حضرت علی علیه السلام به چه کسی گفته است؟ «من با تو بیعت نمی کنم، تو از این سخنان خود، قصدی جز مکر و

حیله نداری».

الف . به ابوسفیان

ب . به معاویه

ج . به خلیفه اول

12 . اساس هجوم به خانه حضرت علی علیه السلام به اسم... انجام شده است.

الف . حفظ حکومت

ب . نماز جماعت

ج . پرهیز از تفرقه

13 . کدام گزینه درباره اقدامات خلیفه اول در آغاز حکومتش، صحیح نیست؟

الف . پول زیادی که در بیت المال بود، بین نیازمندان واقعی تقسیم کرد

ب . ترس و وحشت را در دل مردم انداخت

ج . پولی را که از بحرین رسیده بود بین زنان مدینه تقسیم کرد.

ص: 126

14. آن روزی که پیامبر ظرف آبی را از حضرت علی علیه السلام طلبید تا وضو بگیرد، اصل دین و نشانه ایمان را چه چیزی معرفی کرد؟

الف . نماز

ب . حضرت علی علیه السلام و ولایت او

ج . عمل به احکام دین

15. هدف اصلی حکومت از هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام چه بود؟

الف . بیعت گرفتن از علی علیه السلام

ب . هیچ اثری از خاندان پیامبر باقی نماند

ج . دسترسی به فدک

16. در روز قیامت، اولین دادگاهی برگزار می شود و خدا قبل از هر چیز، بین ... داوری می کند.

الف . بین محسن علیه السلام و قاتل او

ب . بین فاطمه علیها السلام و قاتل او

ج . بین حضرت علی علیه السلام و دشمنانش

17. محبت اهل بیت علیهم السلام نیمی از دین است، نیم دیگر دین، چیست؟

الف . انجام عبادات

ب . دشمنی با دشمنان اهل بیت

ج . عمل به قرآن

18. اختلاف اصلی شیعه با دیگران بر سر چیست؟

الف . خدا در جامعه حکومت کند یا شیطان

ب . حضرت علی علیه السلام حکومت کند یا خلیفه اول

ج . حاکم جامعه بعد پیامبر چه کسی باشد.

19. طبق آیه 23 سوره «شورا»، دوستی اهل بیت علیهم السلام... است.

الف . وسیله رشد و کمال

ب . شکر نعمت هدایت

ج . راه رسیدن به بهشت

20 . کدام گزینه درباره حقیقت فاطمیّه، صحیح نیست ؟

الف . اعتراض به فراموشی حجّت خدا

ب . اشک بر یک حادثه ای که در گذشته روی داده است

ج . فریاد اعتراض به ادامه غیبت حجّت خدا

ص: 127



پاسخنامه سؤالات کتاب «ندای فاطمیّه»

الف	ب	ج	
			۱
			۲
			۳
			۴
			۵
			۶
			۷
			۸
			۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
			۱۵
			۱۶
			۱۷
			۱۸
			۱۹
			۲۰

نام پدر

نام خانوادگی

نام

تلفن

شماره شناسنامه

سال تولد

به آدرس زیر، ارسال کنید:

لطفاً پاسخنامه را تا تاریخ

آدرس:

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

